



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

ترجمہ

# العقائد

عبدالحمید امینی

جلد ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ترجمه الغدير

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	ترجمه الغدير - جلد ۳
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	متن نامه محمد سعيا دحدوح
۱۲	الغدير
۱۴	دبیاچه مولف
۱۵	شعر و شعرا
۱۵	اشاره
۱۷	موقعیت شعر و شاعران از نظر قرآن و حدیث
۲۳	شعرهای غیبی
۲۹	موکب شاعران
۳۱	مقام شعر و شعرا در نزد ائمه هدی
۳۳	شعر و شاعران در نزد بزرگان دین
۳۵	شعراء غدیر در قرن ۰۱
۳۵	غدیریه امیرالمومنین علی
۳۵	اشاره
۳۶	مدارک و اسناد
۴۰	غلطی که باید تصحیح شود
۴۱	تشکر و انتقاد
۴۲	غدیریه امیرالمومنین به سند دیگر
۴۲	اشاره
۴۳	شخصیت سراینده اشعار
۴۳	غدیریه حسان بن ثابت انصاری

- ۴۳ ..... اشاره
- ۴۳ ..... سخنی در زمینه این شعر
- ۴۴ ..... راویان این اشعار از حفاظ و دانشمندان حدیث
- ۴۵ ..... راویان این اشعار از بزرگان شیعه
- ۴۵ ..... اشاره
- ۴۸ ..... نکته جالب توجه
- ۵۰ ..... دیوان حسان
- ۵۰ ..... اشاره
- ۵۴ ..... شعری دیگر از حسان درباره علی و شرح آن
- ۵۵ ..... و شعری دیگر
- ۶۸ ..... قطعه دیگر در مدح و ستایش امیرالمومنین
- ۷۲ ..... شعر دیگری از حسان
- ۷۳ ..... زندگی نامه شاعر
- ۷۷ ..... کنیه شاعر
- ۷۸ ..... غدیریه قیس بن سعد بن عبادہ انصاری
- ۷۸ ..... اشاره
- ۷۸ ..... در تعقیب اشعار
- ۸۰ ..... بیوگرافی شاعر
- ۸۰ ..... اشاره
- ۸۰ ..... شرف و بزرگواری
- ۸۲ ..... ریاست و فرمانفرمائی
- ۸۴ ..... کاردانی و حذاقت و زیرکی
- ۸۷ ..... تسلط او بر فنون نظامی و جنگی
- ۱۰۴ ..... مراتب بخشش و سخاوت

- گفتاری در سخندانی و خطابه او ..... ۱۰۷
- سخنی از زهد و پارسائی ..... ۱۰۸
- فضل و دانش و حدیث ..... ۱۱۱
- سخن نهائی ما درباره قیس بن اسعد انصاری ..... ۱۱۴
- استادان و مشایخ قیس و کسانی که از او روایت کرده اند ..... ۱۱۵
- معاویه و قیس و مکاتبات آنان ..... ۱۱۷
- اشاره ..... ۱۱۷
- قیس در جواب او نوشت ..... ۱۱۸
- قیس در جواب او نوشت ..... ۱۱۹
- معاویه از قیس ناامید شد و این نامه را به او نوشت ..... ۱۱۹
- قیس در جواب نوشت ..... ۱۱۹
- یک نامه ساختگی ..... ۱۲۰
- اشاره ..... ۱۲۰
- متن نامه ..... ۱۲۰
- صلح و سازش بین قیس و معاویه ..... ۱۲۳
- قیس و معاویه در مدینه بعد از صلح ..... ۱۲۵
- امتیازات جسمی قیس ..... ۱۲۹
- مرگ قیس بن سعد انصاری ..... ۱۳۱
- خاندان قیس ..... ۱۳۲
- غدیریه عمرو بن عاص سهمی ..... ۱۳۳
- اشاره ..... ۱۳۴
- توضیح و ترجمه اشعار ..... ۱۴۰
- سخنی در پیرامون این قصیده ..... ۱۵۱
- مصادر ترجمه عمرو عاص ..... ۱۵۳

- ۱۵۵ ..... شرح حال شاعر قصیده
- ۱۵۵ ..... اشاره
- ۱۵۶ ..... نسب عمرو عاص
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۶۰ ..... مشاجره عبدالله بن جعفر و عمرو عاص
- ۱۶۲ ..... چگونگی اسلام عمرو عاص
- ۱۶۳ ..... سخنانی درباره عمرو عاص
- ۱۶۴ ..... سخن پیامبر خدا
- ۱۶۴ ..... سخنان امیرالمومنین
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... سخن علی به روایت شریف رضی
- ۱۶۵ ..... سخن علی به روایت ابن قتیبه
- ۱۶۵ ..... سخن علی به روایت ابن عبدربه
- ۱۶۵ ..... سخنی دیگر از امیرمومنان
- ۱۶۶ ..... سخن دیگری از علی
- ۱۶۶ ..... نامه امیرمومنان به عمرو بن عاص
- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۷ ..... یک نکته مفید
- ۱۶۷ ..... صورت دیگر از نامه علی
- ۱۶۷ ..... خطبه امیرالمومنین بعد از تحکیم حکمین
- ۱۶۹ ..... امیرمومنان عمرو را در قنوتش لعنت می فرستد
- ۱۷۰ ..... نفرین عایشه بر عمرو
- ۱۷۰ ..... برخورد امام حسن مجتبی و عمرو عاص
- ۱۷۴ ..... نامه ابن عباس به عمرو



- ۱۷۵ ..... برخورد عمرو عاص و ابن عباس
- ۱۷۷ ..... معاویه و عمرو عاص
- ۱۸۳ ..... عمار یاسر و عمرو عاص
- ۱۸۴ ..... ابو نوح حمیری و عمرو
- ۱۸۴ ..... ابو الاسود دؤلی و عمرو
- ۱۸۸ ..... سخنی از ابو جعفر و زید بن حسن
- ۱۸۸ ..... عمرو عاص و برادرزاده اش
- ۱۹۱ ..... غانمه قرشیه و عمرو عاص
- ۱۹۲ ..... سخن مولف پیرامون شخصیت عمرو
- ۱۹۷ ..... داستان شجاعت عمرو در جنگ صفین
- ۱۹۹ ..... امیرالمومنین و عمرو عاص در جنگ صفین
- ۱۹۹ ..... اشاره
- ۲۰۱ ..... روایت ابن عباس
- ۲۰۲ ..... معاویه و عمرو در جنگ صفین
- ۲۰۷ ..... مالک اشتر و عمرو عاص در جنگ صفین
- ۲۰۹ ..... داستان ابن عباس و عمرو
- ۲۰۹ ..... اشاره
- ۲۱۰ ..... ابن عباس و عمرو در اجتماعی دیگر
- ۲۱۰ ..... عبدالله بن هاشم مرقال و عمرو
- ۲۱۲ ..... یک درس دینی و اخلاقی
- ۲۱۵ ..... درگذشت عمرو بن عاص سهمی
- ۲۱۶ ..... نکته ای سودمند
- ۲۱۷ ..... غدیریه محمد حمیری
- ۲۱۷ ..... اشاره

۲۱۸ ..... پیرامون اشعار حمیری

۲۱۹ ..... شرح حال شاعر

۲۱۹ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## ترجمه الغدير - جلد ۳

## مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدير فى الكتاب و السنه و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدير / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزما محمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ ج

شابک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج ۴ :

۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج ۶ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۷ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۹ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج ۱۰ :

۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲ ؛ ج ۱۱ : X-۷۲۰-۳۰۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فایا(چاپ دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلد دوم محمدتقی واحدی، علی‌شیرخ الاسلامی، جلد سوم جمال

موسوی، جلد چهارم محمدباقر بهبودی، جلد پنجم زین‌العابدین قربانی، جلد ششم محمد شریف‌رازی، جلد هفتم و هشتم اکبر

ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج ۸، ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا).

یادداشت : ج ۹، ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدير.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدير.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمدتقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴ الف/غ۸۴۱ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۱۹۶۷۲

**متن نامه محمد سعیا دحدوح**

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را سزاست، و درود بر پیامبرش که برگزیده است، و بر آل محمد و یاران گرامیش، و بر هر که دوست اوست. و درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد!

سرور عزیز! علامه یگانه، بزرگ پیشوا، آقای شیخ عبدالحسین امینی نجفی، که خدایش حافظ و بر عمرش بیفزاید. نامه شما رسید، و خواندمش، از خصلتهای نیکو، و دوستی پا برجا، و نهاد پاکیزه و جلوه های شکوه زا که به دوستی آل محمد پرورش یافته، لذت بردم و بزرگ شمردم. حال ثمره آن دوستی به دست آمده و عطر دل افروز آن فضای انسانیت را پر نموده و نسیم مشک فام و عبیر آسایش دماغ انسانها را فرا گرفته است.

ای بزرگ مرد! ارمغان تو (الغدیر) مرا به سپاس برانگیخت، و راه هر گونه عذری را بر من بست، می خواستم ارمغانی به الغدیر تو بفرستم با یک بررسی مفصل، ولی بعد از اینکه دوره الغدیرت پایان یافت، آن هنگام که بر پیشانی ادب درخشید و در دیدگاه اهل تاریخ قرار گرفت. ولی چون تو می خواهی، این کلمات بنگارش در آمد. و نیک میدانم که از عهده این وظیفه بر نمی آیم و نمی توانم حق "غدیر" را ایفا کنم و هم حق آنکه برکناره غدیر درنگ کرد و غدیر را به پیشاهنگان حقیقت و جویندگان بحث آزاد معرفی نمود.

[ صفحه ۳ ]

**الغدیر**

کلامی شیرین است. زیبا و دلنشین، و نام تالیفی است در باره تحقیق یک بحث تاریخی، و موضع گرفتن رسول اکرم در سرزمین غدیر بعد از رجوع از مکه، در آخرین سفر. به گروه ها که آنجا گرد آمده بودند، مقام و شخصیت علی را معرفی کرد، که او را بدست خود تربیت نموده و ساخته است و دارای همه نوع فضائل انسانیت و سرآمد همگان و لایق اینکه وصی او شود و پیشوای خلق مسلمان، تا جانشین پیامبر گردد و بشرها را به راه راست هدایت کند.

کتاب (الغدیر) در یک چنین زمینه ای نگارش یافته تا مردمان بی اطلاع را به این حادثه بزرگ تاریخی مطلع سازد. این داستان و لو در کتابها ثبت است ولی به دست فراموشی افتاده و این (الغدیر) است که چهره این حادثه را روشن ساخته، آیات قرآنی را یکجا با سخنان پیامبر گرامی و راویان حدیث و مفسرین نقل میکند و از سخن ادبا و شعرا و تاریخ نویسان و ترجمه نویسان تایید می آورد. (الغدیر) آنچه در قرون اولیه اسلام پیرامون این داستان آمده، جمع نموده و حتی از این حد پا فراتر نهاده به شرح حال رجال تاریخ پرداخته و تحقیق را در همه زمینه هائیکه مربوط به این داستان میشده کشانده و سخن حق را بیان نموده است.

پس (الغدیر) کتابیست که به تفصیل سخن دوست و دشمن را ذکر نموده و محکم و متشابه را در عرض هم آورده و در نتیجه صحیح و ناصحیح را از هم باز شناخته و اعتقادات فاسد و پندارهای بی اساس، و افکار انحرافی باطل را از ساحت قدس امیر مومنان دور نموده است.

و همچنین پدر آن رادمرد، حضرت ابی طالب و بستگان و خویشان و فرزندان

[ صفحه ۴ ]

را از تهمت های ناروا بدور داشته و دامن پیراوان حضرت را چه زنده و چه مرده از نارواییها پاک نموده است و با کلامی روشنگر، با پشتوانه ای از دلیل و برهان خصلت های نیک امام، و جز او از اوصیا گرامیش را بیان نموده است.

-اینها، مطالبی است که از ساحل کتاب (الغدیر) دریافت کرده و حقائق است که بعض اجزا ارسالی (الغدیر) توسط آقای مظفر لمس نموده ام، حضرت شیخ محمد حسین مظفر، که تالیفات گرانبهائی دارد یکی از بزرگان اسلام و متفکرین ارزنده جهان اسلام است که از فضایل اخلاقی برخوردار است و چون صالحین ناصیه ای درخشان دارد.

از اعاده طبع (الغدیر) خوشحالم و من این را پیش بینی می کردم، چون (الغدیر) شامل مباحث علمی ارزنده و اموری است که تا بحال در دسترس بشر قرار نگرفته است و این (الغدیر) است که چنین میراث ارزنده اسلامی را به جهان بخشید و در دیدگان اهل تحقیق و تاریخ، آنچه نمیدانست قرار داد تا درست به نتیجه برسد.

این (الغدیر) است که مسائلی را پایه ریزی نمود، و اوهام و خرافاتی را از صحنه ذهن بشر شست و آنچه را که بشریت در طول سالیان دراز از آن غافل بود بدو داد. و حق چنین است که ما باید بر روی حوادث گذشته کاخ آرزویمان را بنا نهیم و با فکری صحیح و عمیق بر آن زیربنا، بنائی نو آریم.

و همه آنچه تا بحال بیان شد، ضرورتی است برای هر اهل تحقیقی که می خواهد بداند و بفهمد و به حقیقت برسد، و پس از درک حقیقت، روشنگر راهها شود و شیعه علی را به جهان بشناساند که کیانند این گروه، که در طول تاریخ به خروش برخاستند، با دلی مملو از حب آل محمد، نه برای آنکه خواستار خلاف و دوئیت است و کینه های دیرینه را زنده میکند.

آری: ضرورتی است بر اهل تحقیق که این مسائل را بدانند و جدای از هر گونه احساسات داغ دنباله رو فهم صحیح باشند و از اشتباهات گذشته خود درس گرفته و به نسل جدید خود بیاموزند که: اختلافات موجب تفرقه بین دو گروه است و خشم

[ صفحه ۵ ]

و کینه وحدت را از دست میگیرد و مسلمین را به جایی میبرد که از هر گونه دوستی و احساس صحیحی بدور مانند، از هم جدا و بیگانه شوند و جز به مصالح شخصی خود نیندیشند و خلاصه یک مسلمان تئوریک شوند که جز ادعای اخلاق و نیکی چیزی نداشته و از واقعیت عملی اسلام کاملاً بدور مانند.

در حالیکه اخلاق نشان دهنده ارزش یک امت است و آنچه سبب رویش یک نسل است اخلاق است و بدون آن نه عزتی است و نه پیروزی، و بر همین اساس است که رسول اکرم و ائمه اطهار ما را مدام بر این راه می خواندند که به تهذیب اخلاق پرداخته و مسلمانان را به اتحاد بر خوانیم.

و قرآن آن نداگر قرن‌ها بر این امر، فریادها دارد که " و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا " به رشته محکم دوستی خدا دست یازید و از هر گونه تفرقه و جدائی بپرهیزید.

و باز گوید:

" ان اکرمکم عند الله اتقیکم " گرامی ترین مردمان پرهیزکارترین آنانند.

و یا گوید:

"تلک امه قد خلت لها ما اکتسبت و لکم ما کسبتم."

اینان که مینگرید امتی بودند که با کارهای خود هماغوشند و شما هم چنین خواهید بود که آنچه به دست آورید با شماست.

و یا گوید:

"ولا ترزوازره و زر اخری، اتقوا الله و کونوا مع الصادقین."

هیچکس اعمال ناشایست دیگری را به عهده نمیگیرد، پرهیز کار باشید و خود با راستگویان همراه سازید.

و من پیش از آنکه از نگارش باز ایستم ناچارم که وظیفه خود را انجام داده و مجاهدات مولف گرامی را شکرگزار شوم و در

مقابلش به سپاس ایستم و این همه

[ صفحه ۶ ]

به خاطر رنجی است که در راه زنده نمودن نسلی انجام داده و چنین اثر گرانبهائی را به اجتماع بشری تحویل داده است که سرا پا

علم است و تحقیق و اطلاعات وسیع و بررسی های دامنه دار و بی سابقه.

خداوند بهترین پاداش را به شیخ ما عنایت فرماید و کتاب (الغدير) را وسیله ای سازد برای راهنمایی مردم بسوی حق و اتحاد و

دوستی بین فرق اسلامی تا درپرتو آن مسلمین به سفارش رسول گرامی در باره ثقلین: قرآن و خاندان گرامی رسول اکرم که هر

رجس و پلیدی از دامنشان بدور است عمل کرده باشند.

در خاتمه سلام برادر و دوستدارت را بپذیر.

۴ ربیع الآخر ۱۳۷۲

محمدسعید دحدوح

[ صفحه ۷ ]

## دبیاچه مولف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى

خواننده گرامی:

سپاس خدای را، که ما را موفق نمود و جلد اول الغدير پایان پذیرفت، و شما با حقائق درخشانی آشنا شدید و نص صریح پیغمبر را

در باره غدیر ملاحظه نمودید که آشکارا امامت علی (ع) را بیان می نمود و برای هیچکس جای حرفی باقی نماند و تمام شبهات را

از بین برد.

و در سخن ما این حقیقت روشن شد که آن معنائیکه برای "مولا" بیان نمودیم همانست که عرب می فهمد: عرب صدر اسلام و

نسلهای آینده شان تا برسد به عرب امروز، و معنای لغوی هم بدون هیچ قرینه ای با همان معنا مطابق بود چه رسد که قرائنی در پیش

و پس داشت و ما برخی از شواهد را بر مدعای خود بیان نمودیم و حال، سخن را دنبال کرده به شعرا می رسیم تا بنگریم که شعرا

در باره غدیر چه سروده اند.

حالا قدری از ترجمه حال شعرا و موقعیت آنان را در بین عرب بیان میکنیم تا باعث بینش بیشتر خواننده گردد و این به جهت کثرت علاقه و اهمیتی است که به این داستان می دهیم. ضمنا هر یک از این شعرای عالی‌مقام - که اکثرشان از دانشمندانند - در زمره راویان حدیث غدیرند. چه، سخن این شاعران صرف بیان یک داستان خیالی نیست چنانکه اغلب شعرها بدین نحو سروده میشود و بیشتر شاعران به این طریق شعر میسرایند.

[ صفحه ۸ ]

مگر نمی بینید که شعرا بهر راهی رهسپارند اما شعرای غدیر، در سطح بیان یک داستانی هستند که در دنیای عینیشان واقع شده و آنچه گفته اند چه در قالب نظم یا در قالب نثر، بیان آن حقیقت است بدون هیچ گرایشی به خیال پردازی. و در واقع اشعارشان چون روایاتی است مستند، که با قافیه های مناسب در قالب های طلائین شعر در آمده اند. و صلاحیت این را دارند که قصه تاریخی غدیر را تاکید کنند. و بر این مبناست، که ما در نقل شعر شاعران جنبه های خوبی شعر را از حیث صنعت شعری در نظر نگرفته ایم و به نبوغ شاعر هم نظری نیفکنده ایم چون منظور ما این جنبه ها نبوده بلکه مراد نقل روایت غدیر است به صورت شعری و درک واقعیت این داستان

## شعر و شعرا

### اشاره

هنگامیکه به آثار منظوم ادیبان پاک سرشت پیشین بر می خوریم، آنها را در سطحی مینگریم که از مرحله لفاظی و عبارت پراکنی اوج گرفته از گشتن به گرد تملق این و آن بدور مانده اند و شعرشان را بر پایه سازندگی مکتبی انسانی و نشر معارف بشری بکار انداخته اند و در این راه به پیروی از قرآن و حدیث پرداخته از علوم عقلی و فلسفی بحث نموده اند و پا در فنون و علوم بشری گذاشته، از سخنان پندزا و سودمند که نشان دهنده روح انسان کامل است، دریغ نموده اند. با اینکه شعرشان شامل مزایای ادبی هم بوده است و چنین ادبیاتی در دیدگاه دانشمندان و صاحبان حکمت و اندیشمندان است، که بشریت بدان احساس احتیاج می نماید و خواسته اهل تاریخ و انسانهای دیگر است. ما، در این برداشت، گرانباترین اثر را از این اشعار میگیریم و بر مبانی مذهبی و حق جوئی شیعه، استدلال میکنیم که چگونه شاعر اندیشمند ما، ازجان

[ صفحه ۹ ]

مایه میگیرد و خصلتهای نیکوی آل محمد را نمودار می سازد، و این هنر شعر و شاعری است که حقیقت را با جلوه خاصی نشان میدهد و در دیدگاه نسلهای آینده، که تشنه حق جوئیند قرار میدهد. شعر شاعر، فضائل اخلاقی و امور معنوی را با روح شنونده در آمیخته و با یک جذبه عمیق رهرو حق جو را به چشمه زلال حقیقت

می رساند. فضای وسیع انسانها را وسیعتر و فریاد دلنشینی را به دل هر انسانی میرساند و چه بسیار این آواها که از دل شاعران برمی خیزد، در دل شب نوای دلنشین کاروانیان میشود و نشاط دیگری بستران میدهد و این نوا و آواز است که در دل رهروان شور زندگی می افکند و نوید صبحی دل افروز را به بشر میسپارد.

در مجلس امرا و بزرگان، سرایندگان شعر هنرنمایی دارند و مادران با هزار شور و شعف در کنار گاهواره، زمزمه میکنند و با فرازهای زیبای شعری، دل ناآرام طفل را آرامش می بخشند. در سنین کودکی شعر مبدا تلقین اوصاف پسندیده و خصلتهای نیکو است و شور ایمان را در رگ و پی جوانان جای میدهد و همراه با رشد جسمی روح طفل را به آسمانهای پاک اوج میدهد و افقهای دیگری به رویش می گشاید، او را با پاکان آشنا می سازد و دلش را به خاندان پیغمبر که بهترین پاکانند ربط میدهد و این شعر است که اینهمه هنر دارد و می تواند در پی یک خروش، سازمان مخالفین را درهم کوبد و خوار و ذلیلشان کند و بهترین شاهد شماست که میدانید شعر خوب چه شوری در دل و خروشی در سر میافکند.

(اگر با زبان عربی آشنائی داشتید) می دیدید چگونه در مقابل قصیده میمیه فرزدق، دل می باختید و با هاشمیات کمیت، انس گرفته و قصیده عینیه حمیری شور و احساسی حماسی در دل و سرتان می افکند، آیا میشد قصیده تائیه دعبل خزاعی را بخوانید و برجنیات و ستمائیکه بر خاندان رسول رفته اشک نریزد و یا قصیده میمیه امیر ابی فراس شما را دگرگون نکرده و با شاعر دلسوخته همراه نگشته

[ صفحه ۱۰ ]

و هم آواز نشوید که:

ای شراب فروشان بی باک به خود مبالید و از خودستائی باز ایستید که هر آینه ارزندگانی هم هستند که در نبرد زندگی خون گرم خود را نثار میکنند.

ما در خلال این کتاب با آه صوخته و رنجهای فراوانی که این شاعران حق جو کشیده اند آشنا میشویم، لذا شاعران قرن اول هجری را مینگریم که چگونه مدیحه و مرثیه را سر دادند و چون شمشیر برانی از پیشوایان دین حمایت کردند و شعرشان تیر خطرناکی بود در جگر دشمن و در هر مرز و بوم جز اعلام دوستی خاندان محمد کاری نداشتند.

پیشوایان دین هم مال زیادی بدین شاعران میدادند که از کار و دیگر امور مستغنی شده و به این امر مهم که زنده کردن روح انسانی در ارواح مردم است اشتغال ورزند و مردم را با این امر حیاتی آشنا ساخته و به سویشان سوق دهند. پیشوایان حق در تشویق این شاعران چنین میگویند:

"هر که یک خط شعر، در باره ما بگوید خداوند در بهشت خانه ای برایش می سازد" و بدین سان مردم را هم در حفظ و یاد گرفتن این اشعار تحریص میکردند چنانکه حضرت صادق (ع) میفرماید:

فرزندان خود را با شعر عبدی آشنا سازید، یا میفرمودند: در باره ما کسی شعری نگوید مگر اینکه از جانب روح القدس تایید گردد. کشی دانشمند بزرگ علم رجال، در کتاب رجالش ص ۱۶۰ از ابوطالب قمی روایت میکند که او گوید:

چند شعری سرودم و به محضر امام باقر (ع) فرستادم و در ضمن اشعار از پدر امام باقر یادی رفته بود، از حضرت تقاضا کردم اجازه دهند که مدح خود حضرت گویم، ولی حضرت باقر (ع) کاغذ را از جاییکه شعر نوشته بود جدا کردند و پیش

[ صفحه ۱۱ ]



خود نگاه داشتند و در قسمت سفیدی بالا نوشتند: احسنت چه نیکو سرودی خدای بتو سزای نیک دهد.  
و در روایت دیگر چنین است که:

از حضرت تقاضا کردم اجازه فرمایند تا در مصیبت پدرشان نوحه سرائی کنم حضرت در جواب نوشتند: اشکالی نیست برای پدرم و هم برای من نوحه سر کن.

### موقعیت شعر و شاعران از نظر قرآن و حدیث

آنچه امامان بر حق ما در تشویق شعرا فرمودند، رفتاری است که از جد بزرگوارشان آموخته اند، زیرا رسول اکرم (ص) فوق العاده شاعران را در مدح پاکان و ذم مخالفین تشویق میفرمود، خود حضرت شعر می خواند و از دیگران می خواست که شعر بخوانند و شاعران را اجازه میفرمود تا شعر بسرایند و به آنانکه رسالت شعر را مراعات مینمودند ارج می نهاد و ما حضرت را می نگریم چگونه در مقابل شعر عمویش ابی طالب بی تابی میفرمود.

آن هنگام که طلب باران نمود و خدایش باران بارید، چنین گفت: برای طالب از خدا نیکی باد، اگر او زنده بود چشمانش از این حادثه روشن میشد، حال کیست که شعری از او بخواند؟ عمر برخاست و عرض کرد: شاید این شعر را خواسته اید:

و ما حملت من ناقه فوق ظهرها

ابر و اوفی ذمه من محمد

هیچ شتری بر پشت خود نیکوتر و با وفاتر از محمد حمل نکرده است.

رسول اکرم (ص) فرمود: این گفته عمویم نیست از حسان بن ثابت است، سپس حضرت علی (ع) برخاست و عرض کرد شاید این شعر را اراده فرموده اید:

و ایض یستسقی الغمام بوجهه

ربیع الیتامی عصمه للارامل

تلوذب الهلاک من آل هاشم

فهم عنده فی نعمه و فواضل

"سفیدروئی که به یمن روی او از ابر طلب باران میشود"

[ صفحه ۱۲ ]

"او (محمد) پناه یتیمان و بیوه زنان است"

"بنی هاشم در سختی و درماندگی به دامن پر مهر و محبت او پناهنده میشوند."

رسول خدا فرمود: آری اینست شعر ابوطالب.

در این هنگام شخصی از طائفه کنانه برخاست و در سروده خود گفت:

"پروردگارا ستایش تو راست و سپاس تو گفتن بر ماست. چه، به میمنت روی محمد، به باران رسیدیم.  
او با چشمانی نگران رحمت حق، خدا را خواند که باران بارد.

لحظه ای چند نگذشت، که دانه های در فام باران، بر سرمان ریخت "

"ابرها به شدت باریدند و مسیل ها بجوشش آمدند و حتی مناطق بلند قبیله مضر را سیراب نمودند. پس پیغمبر، چونانکه عمویش وصف او گوید، دارای آبرویی است که به واسطه او خداوند ابرها را به ریزش میاورد، این مطلبی است آشکار و آنهم خبری است که می شنویم."

پیغمبر فرمود: مرحبا ای کنانی، خداوند به هر بیت شعر خانه ای در بهشت به تو پاداش دهد.

در جنگ بدر، چون چشمان حضرت بکشته گان به خون آغشته افتاد، به ابی بکر فرمود: اگر عمویم زنده بود، می دید که چگونه شمشیرهای ما، مردان نامی آنان را بخون کشیده است.

عموی پیغمبر حضرت ابوطالب چنین سروده بود:

سوگند به خدا اگر من میبینم به صورت جد در آید، شمشیرهای ما با گوشت و خون بزرگانشان آشنا خواهد شد.

و باز رسول خدا را می نگریم که از شعر عمویش عباس مسرور گشته، چه او

[ صفحه ۱۳ ]

از حضرت درخواست نمود تا در مدحش شعری بسراید. پیغمبر فرمود، بگو دهانت خورد مباد، عباس چنین سرود:

ای پیغمبر سرشت پاکت در سایه های قدس الهی به ودیعت بود قبل از هر آفرینشی و به دنیا فرود آمدی، ولی هنوز به قالب بشری در نیامده بودی و نه بصورت گوشت و خون، بلکه هسته وجودی تو از نسلهای میگذشت و از اصلاص عبور میکرد، تا به صحنه وجود آمدی و جهان هستی را روشن نمودی.

ما در پرتو روشنائیت راه صلاح و رشد عقلی خود را می سپاریم

و هنگامیکه عمرو بن سالم بر پیغمبر وارد شد و شعر خود را خواند حضرت فرمود: حقا که ما را یاری نمودی، خدا یار تو باشد. شعر او چنین شروع میشود:

پروردگارا من با محمد، سوگند پدران خود را با پدر پیشین او خاطر نشان ساختم و اینکه ما فرزندان توئیم و به اسلام گزائیده و از تو دست بردار نیستیم. خداوندا محمد را یاری کن و بندگانت را به یاری او فرست.

ابو لیلی نابغه جعدی را می نگریم، که بر پیغمبر وارد میشود دویست بیت شعری که در مدح حضرت سروده بود، می خواند. پیغمبر مسرور گشته دعایش میکند که دهانت خورد مباد.

اول شعر او اینست:

ای دوست من لحظه ای خشم را فرو خوابانده و در کناری آرام گیر، در مقابل حوادث و بازیهای دهر میخواهید زبان به ملامت باز کنی یا با اخلاق بزرگ منشانه در گذرید:

قسمت دیگر از شعرش که در حضور پیغمبر سرود این قطعه است:

به خدمت رسول خدا شتافتم، هنگامیکه چراغ هدایت بشر را به یک دست و به دست دیگرش قرآن بود که چون ستاره ای تابناک

می درخشید. من و هر که با من

[ صفحه ۱۴ ]

بود، چنان در گرایش شدیم که طلوع و غروب ستاره سهیل را نفهمیدیم. همه سعیم اینست که پرهیزکار شوم چه، از آتش سوزان ترسانم.

تا اینکه باین شعر رسید:

ما با گرایش به اسلام به آسمان مجد و بزرگی رسیده ایم و آرزو اینست که به جلوه گاه بالاتری برسیم.

پیغمبر به ابو لیلی فرمود:

کدام جلوه گاه بالاتر؟ عرض کرد: بهشت.

حضرت فرمود: بلی به خواست خدا.

و سپس چنین سرود:

حلم و بردباری موقعی نتیجه میدهد و از کدورت محفوظ میماند که گاهگاهی توام با تندی باشد.

و تندی هم اگر توام با حلم نگردد که از خطرات محفوظش دارد بی فائده است.

در اینموقع رسول خدا (ص)، دوبار فرمود: نیکو سرودی، دهانت سالم باد. او را می دیدند با وجود زیادی عمر دندانهایش چون دانه

های تگرگ آب شده شفاف و براق، هیچیک از دندانهایش نه شکسته و نه افتاده بود.

و باز سرور آنجناب را می بینیم هنگامیکه کعب بن زهیر لامیه خود را برای حضرت می خواند و پیغمبر بردی به او صله داد که

بعدها معاویه به بیست هزار درهم از او خرید و پیوسته خلفا آنرا در روزهای عید می پوشیدند.

در مستدرک حاکم ج ۳ ص ۵۸۲ آمده که چون کعب قصیده خود را در حضور حضرت خواند به این شعر رسید که:

[ صفحه ۱۵ ]

همانا محمد پیامبر خدا چون شمشیری است که بدان کسب روشنی میشود.

و شمشیر برنده ایست از شمشیرهای کشیده شده در راه خدا.

پیغمبر با آستین خود به مردم فرمان سکوت داد تا قصیده کعب را بشنوند.

و روایتی دیگر میگوید: کعب مصرع آخر را " من سیوف الهند " سروده بود پیغمبر فرمود: نه " من سیوف الله. "

و باز عبدالله بن رواحه را می بینیم که بر حضرت شعر می خواند و او مسرور میشود: برا بن عازب گوید: پیغمبر اکرم (ص) را دیدم

که خاکهای خندق را حمل میکند و گرد و خاک روی شکم حضرت را پوشانده بود، حضرت در آن هنگام شعر عبدالله بن رواحه

را زمزمه میکرد:

خداوندا اگر تو نبودی ما به هدایت نمی رسیدیم و نه انفاقی در راهت می نمودیم و نه به سپاس تو به نماز می ایستادیم، تو خود

آرامشی بر ما فرود آر و گامهای ما را استوار گردان.

دشمنان بر ما ستم نمودند و ما در مقابل فتنه هایشان پایمردی نمودیم.

و از روایت ابن سعد در (طبقاتش) و ابن اثیر چنین بر می آید که شعرهای بالا مربوط به عامر ابن اکوع است: ابن اثیر درج ۳ (اسد

الغابه) ص ۷۲ روایت نموده که رسول خدا هنگام رفتن به خبیر به عامر فرمود، از مرکب خود فرود آی و از اشعار خود به آهنگ حدی بخوان.  
 راوی گوید که عامر از اسب فرود آمد و شعر بالا را سرود. سپس رسول خدا فرمود: خدا بر تو رحم آورد، و در (طبقات) ج ۳ ص ۶۱۹ چنین

[ صفحه ۱۶ ]

است که: خدایت بیامرزد.  
 و نیز پیغمبر کرم را از شعر حسان بن ثابت در وجد و سرور می بینیم: حسان روز غدیر خم جریان غدیر را به شعر در آورد، پیغمبر دعا کرد که:  
 لا تزال یا حسان مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک.  
 تا آن هنگام که با سختی ما را یاری کنی از تائیدات روح القدس بهر مند گردی.  
 حضرت پیغمبر (ص) منبری در مسجد برای حسان میگذارد و او بر منبر می ایستاد و فضایل پیغمبر و مکتب او را، باز گو میکرد، و باز رسول خدا فرمود که:  
 "خداوند حسان را تا موقعیکه از ما دفاع میکند تائید فرماید."

و همچنین سرور حضرت رسول را (ص) از شعر ابی کبیر هذلی مشاهده میکنیم، عایشه گوید: پیغمبر اکرم (ص) پاپوش خود را اصلاح می نمود و من نشسته به ریسندگی مشغول بودم ناگهان چشمم به صورت مبارکش افتاد که در چهره اش عرق می درخشید از این حالت مبهوت شدم، حضرت رسول به من نگریست و فرمود: چه شده که چنین بهت زده مینگری؟ گفتم: ای رسول خدا دیدم در چهره شما دانه های عرق نورافشانی میکنند، اگر ابو کبیر هذلی تو را میدید میدانست که سروده او از هر کس به تو شایسته تر است. فرمود: مگر ابو کبیر چه سروده؟ گفت اینست شعر:  
 او از آزار رحم مادر پاک و از آلودگیهای دایه و پستانش برکنار و هیچگونه بیماری دامنگیر او نیست. و هنگامیکه به خطوط زیبای صورتش مینگرم چون درخشش دانه های باران که از آسمان ریزان است میدرخشد.  
 پیغمبر اکرم از سخن عایشه اظهار سرور فرمود.  
 پیغمبر اکرم (ص) پیوسته شعرا را بسرودن و ضبط اشعار خود وادار می فرمود و

[ صفحه ۱۷ ]

به آنها راهنمایی میکرد که گفتار مخالفین و حسب و نسب و تاریخ نشو و نمای آنها را از افراط مطلع یاد گرفته و با ذکر نقاط ضعف، به مقابله برخاسته آنان را خفیف و سرشکسته سازند، چونانکه آنها را امر میفرمود به فرا گرفتن قرآن (و تا این حد بمساله شعر اهیت میداد) این عمل را یاری دین میدانست و جهادی مقدس، به خاطر حفظ دین حنیف اسلام.  
 شخصیت شاعر را باو می فهماند که در اجتماعات چه شانی دارد و در چه جهادی است. به شعرا میفرمود: دشمنان را هجو گوئید چه مومن با جان و مال خود باید در راه خدا مجاهده کند.  
 به آنکه جان محمد در قبضه قدرت اوست قسم یاد میکنم که این عمل شما چنانست که با تیرهای آتشین قلب دشمن را بشکافید و

آنها را نابود سازید.

و باز بلفظ دیگر از رسول اکرم شنیده شد که حضرت فرمود: وقتیکه به وسیله شعر با مخالفین به مخالفت برمی‌خیزید، مانند مجاهدانید که تیرها را به نشان دشمن پرتاب میکنند.

و رسول خدا (ص) پیوسته شعرا را برمی‌انگیخت تا با تیر دلدوز شعر به پیکار با مخالفین برخیزند و وادارشان میکرد که با حماسه های شجاعت انگیز ضدیت و جبهه بندی کفار را در هم کوبند، روح نیرومند دینی را در بین مسلمین دمیده و حمیتشان را در مقابل حمیت جاهلیت تقویت مینمود چه، شعر است که آنها را به هیجان و نشاط میآورد و آنها را در راه نشو معارف و دعوت بحق تحریک میکند و به دفاع از حریم اسلام وا میدارد.

به شاعر میفرمود: مشرکین را و آنانکه از طریق حق بدورند هجو کنید چه در این هنگام روح القدس همراه شماست و به دیگر شاعر میفرمود: آنها را هجو کنید که

[ صفحه ۱۸ ]

جبرئیل یارو مددکار شماست.

برای بن عازب گوید: به رسول خدا (ص) خبر آوردند که ابو سفیان بن حارث ابن عبدالمطلب تو را نکوهش میکند، عبدالله بن رواحه در مجلس حاضر بود و از حضرت رسول (ص) تقاضا کرد که بمن اجازه فرما تا در باره این گمراه شعری بسرایم، حضرت سؤال کردند که توئی سراینده آن شعر که با جمله (ثبت الله) شروع میشود؟ عرض کرد: آری من سروده ام!

ثبت الله ما اعطاك من حسن

تثیت موسی و نصرا مثل ما نصروا

خداوند برقرار دارد آنچه از حسن و نیکوئی به تو عطا فرموده چونانکه موسی را پا بر جا داشت و تو را یاری کند چونانکه آنها را یاری نمود.

پیغمبر اکرم دعایش فرمود که خدا بتو هم پاداش خیر دهد.

برای گوید: کعب برخواست و مانند عبدالله تقاضا کرد که در رد ابوسفیان شعری بسراید حضرت فرمود تو صاحب آن شعری که سرآغازش جمله " همت " است عرض کرد آری من سروده ام که:

همت سخینه ان تغالب ربها

فلیغلبن مغالب الغلاب

سخینه خواست بر پرورش دهنده خود غالب گردد -

ولی چون دیگران در چنگال خشم او در آمد.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: خداوند پاداش تو را فراموش نمی کند.

برای گوید: حسان پیا خواست و از رسول گرامی اجازه خواست که با شمشیر زبان، گوینده را بخاک مذلت و رسوائی بنشانند و

مفتضحش کند.

پیغمبر فرمود: نزد ابوبکر برو و از خصوصیات خانوادگی و اخلاقی آن گروه کسب اطلاع کن و سپس آنها را هجو نما که جبرئیل در انجام این وظیفه، یار تو است.

[ صفحه ۱۹ ]

شعرائیکه بوظیفه مقدس شاعری می پردازند و با شمشیر زبان پشت دشمن را می شکنند مشمول این آیه هستند:

"الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا."

مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند و زیاد به یاد خدا بودند که اینان بعد از اینکه ظلم کشیدند یاری حق شامل حالشان می شود.

آری اینانند که از شعرا بی بند و بار در آیه " و الشعرا يتبعهم الغاوون " استثنا شده اند.

گویند: چون این آیه در مذمت شعرا نازل شد، عده ای به نزد رسول اکرم آمده و میگریستند که خداوند ما را نکوهش نموده است، پیغمبر کرم دنباله آیه را خواند که " الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات .... و شما هستید که مصداق این قسمت از آیه هستید " و ذکروا الله کثیرا " و زیاد یاد خدا کنند و باز شمائید که این تکه از آیه شامل حالتان می شود " و انتصروا من بعد ما ظلموا " که بعد از آن که ظلم شدند یاری می شوند.

گویند: کعب بن مالک به خدمت حضرت رسول (ص) رسید و پرسید: نظر شما در آیاتی که در سوره شعرا در باره شاعران وارد شده چیست؟ حضرت پیغمبر فرمودند: بحقیقت که شما با شمشیر زبان در جهادید علاوه بر اینکه شاعران مذهبی و کسانی که حقائق زندگی را واگو میکنند از مذمت آیات بدورند، باید گفت که: آیات نکوهش متوجه کسانیست که از ظلم و باطل ترویج می کنند.

شیخ صدوق در کتاب عقائدش از امام صادق (ع) روایتی نقل میکند: که مراد از آیه، نکوهش کسانی است که بدروغ داستان سرائی دارند.

[ صفحه ۲۰ ]

علی بن ابراهیم در کتاب تفسیر خود ص ۴۷۴ نقل می کند که حضرت صادق (ع) فرمود:

آیاتی که مذمت شعرا در آن شده مشمول کسانیست که دین خدا را تغییر داده و با اوامر الهی مخالفت می ورزند و موجب نشر عقائد فاسد در بین مردم شده آنانرا به پیروی راههای باطل وا دارند.

موکد استفاده ما از آیه دنباله آیه است که میفرماید: "الم تر انهم فی کل وادیهیمون."

آیا نمی نگری که این شاعران بهر دری می زنند و بهر جانبی میل پیدا می کنند و به هر مذهب و عقیده ای در می آیند.

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) روایتی است که حضرت فرمودند: مراد از آیه گروهی هستند که علم غیر صحیح آموخته و به گمراهی افتادند و مردم را به گمراهی سوق دادند.

پس در آیات نکوهشی، ذمی در باره شاعران بحق نارسیده است و تنها مراد آیه این بوده که شاعران باطل سرا را مذمت کند، چه،

شعر با امواج نامرئی که بوجود می آورد در روح شنونده اثر میگذارد و قرآن می خواهد جلوی این اثرهای نامطلوب شعر را بگیرد. اسلام علاوه بر اینکه شاعران بحق را نکوهش نموده تعریف هم نموده است: روایتی است که شیعه و سنی نقل کنند: ان من الشعر لحکمه و ان من البیان لسحرا: پاره ای از شعرها حکمت است و برخی بیانها چون جادو موثر است.

[ صفحه ۲۱ ]

### شعرهای غیبی

تاریخ، اشعار غیبیه ای را ثبت نموده است که سرایندگان، نامعلوم و غیر مرئی بوده اند. این اشعار از گویندگانی نامرئی به اشخاصی خطاب شده و سبب هدایتشان گردیده است، و این خود یکی از معجزات پیغمبر اکرم (ص) شمرده شده است و بهترین نشان دهنده اهمیت شعر و شاعری است در راه استدلال بر راه حق که چگونه شعر بیش از نثر، قلوب را تسخیر میکند. پس سزاوار چنین است که در راه ساختن اجتماعی صالح، و دعوت مردمان براه حق و جهانی روحانی از شعر بهره برداری شود. ما اکنون به ذکر پاره ای از این سنخ اشعار می پردازیم:

۱- آمنه دختر وهب - مادر گرامی رسول خدا (ص) هنگام ولادت پیغمبر اکرم اشعاری از گوینده غیر پیدائی شنید که:

دروود خدا و هر بنده صالحی که هست بر چراغ فروزان پهندهشت هستی باد.

او محمد مصطفی بهترین خلق است، نور آرای جهان است که هاله ای از پاکی احاطه اش نموده در افق انسانها زینت بخش و گزیده آنها، راستگوست و نیکوکار.

او پارسائی است که پرچم هدایت بدست نیرومندش، در میانه امواج ظلمتها راه می نماید.

تا نسیم زمین بر چهره گل بوسه میزند و کبوتران نغمه عشق بگوش هم می سرایند، بر او رحمت خدا باد، و درود.

[ صفحه ۲۲ ]

۲- در شب ولادت حضرت رسول اکرم (ص)، از جانب یک بت گوینده ای نامرئی اشعاری خواند، و بتها همه فرو ریختند. ترجمه آن شعر:

با تولد مولودی جدید همه نقاط شرق و غرب عالم از نورش روشنی یافت. بتها به خواری بر زمین ریختند و پادشاهان جهان همه بلرزه افتادند.

آتشکده های فارسیان خاموش شد و پادشاهشان شب را با غم و اندوه بروز آورد.

کاهنان که احوال افلاک باز شناسند، و ما مانده شدند. و از اخبار راست و دروغشان دست برداشتند.

ای بزرگان قبیله قصی، از گمراهیها دست شوئید و بسوی اسلام: آن صحنه باز گیتی، روی آرید.

۳- شخصی بنام ورقه گوید: در شب تولد رسول خدا، در نزد بتی که متعلق به قبیله ما بود بیدار نشسته بودم، ناگاه از درون بتی این ندا شنیدم:

ولد النبی فذلت الاملاک

## و نای الضلال و ادبر الاشراک

پیغمبر متولد شد و دیگر پادشاهان بخواری افتادند.  
و همچنین گمراهی و بت پرستی و شرک از ساحت بشریت زدوده گشت.  
و پس از این، بت با سر بزمین افتاد ۴  
۴ - عوام بن جهیل همدانی کلیددار بت خانه مشهوری بنام یغوٹ گوید:

[ صفحه ۲۳ ]

شبی را در بتخانه گذارندم واز آن بت شنیدم که میگوید: ای پسر جهیل هنگام نابودی بتها شده، تو دیگر با بت یغوٹ وداع کن چه نوری از افق زمین مکه طالع گشت و دیگر ظلمتها راه عدم بایست گرفتن.  
عوام آنچه شنیده بود برای قوم خود تعریف کرد و باز گوینده ای نامرئی چنین گفت:  
ای عوام آیا سخن حق را بگوش قوم خود میرسانی یا بخل ورزیده و لب فرو میبندی.  
بدان، تیرگیها نابود گشتند و مردم بسوی اسلام گرائیدند.  
عوام در جواب گوید:

ای که به عوام خطاب می نمائی بدان که عوام از سخن حق باز نمی ایستند.  
سنت اسلامی را بر ما بر خوان.

عوام گوید: بخدا سوگند که قبل از شنیدن این سخن، من اسلامی نمی شناختم باز دوباره پاسخ گفت:  
بنام خدا و توفیق او عزم راه کن و در رفتن از سستی و بی میلی بگریز.  
راحت بگروهی باشد که بهترین گروهانند، به سوی پیغمبر راستگوئی که تصدیق شده است.  
عوام گوید که چون این بشنیدم، بت را بگوشه ای انداخته و خارج شدم

[ صفحه ۲۴ ]

و به گروهی تازه وارد از قبیله همدان برخوردم که برگرد حضرت رسول (ص) جمعند، بر پیغمبر وارد شده و احوال خود بگفتم، پیغمبر مسرور شد و فرمود: این داستان را به مسلمانان بگو و سپس امر فرمود که بتها را شکنم. و بعد از آن به یمن برگشتم در حالیکه قلبم به نور اسلام روشن شده بود و در این باره چنین سرودم:  
کیست که به بدفرجامان قوم ما.  
آنانکه در گوشه منازل خود غنوده اند و یا ظاهرند.

ندای ما را برساند، و خبر دهد که خداوند ما را به راه حق هدایت فرمود بعد از آنکه عده ای از ما یهودی و نصرانی شده بودند.  
ما اکنون از یغوٹ و یعوق و سائر بتها روی برگرفته ایم و از پیران توئیم. ای بهترین خلائق.

۵ - ابو نعیم در (دلایل النبوه) ج ۱ ص ۳۴ از عباس بن مرداس سلمی روایت کند که:

روزی وارد بتخانه شده و به نزدیک بت ضممار رفتم، اطرافش را پاکیزه نموده بوسیدمش، ناگهان صدائی بلند شد و مرا مخاطب



ساخت که:

به تمام قبائل سلیم بگو: بت پرستی که بدان انس گرفته بودید، نابود گردید و اهل مسجد رستگار شدند.

ضممار که قبل از آمدن محمد و نزول قرآن مورد پرستش بود، هلاک باد.

آنکه بعد از عیسی وارث منصب نبوت است محمد بزرگ مرد قریش میباشد که ره راست پیموده و به حقیقت گرائیده است.

پس از این واقعه عباس بن مرداس با سیصد تن از قبیله خود به خدمت پیغمبر اکرم (ص) آمد، تا چشمان حضرت به صورت عباس

افتاد فرمود: تو چگونه اسلام

[ صفحه ۲۵ ]

آوردی؟ عباس داستان خود را به عرض رساند، حضرت فرمود: درست است و از اسلام آوردن او و یارانش شاد شد.

۶- ابو نعیم در (دلایل) خود ج ۱ ص ۳۳ از مردی خثعمی روایت کند: که گروهی از طائفه خثعم گرد جمع بودند.

ناگاه صدائی شنیدند که چنین می سراید:

ای مردم جسیم و تنومندیکه داوری پیش بتها برید.

شما، جز در پی تخیلات بیهوده و پوچ نیستید.

این، محمد، پیغمبر شما و بهترین آدمیان است که به هنگام داوری عادل ترین مردمست. او نور روشنگر دلهاست: اسلام را نوید

میدهد و مردم را از کارهای ناشایستی که در شهر محترم مکه انجام میدهند باز میدارد.

و باز ابو نعیم از عمر نقل کند که از سراینده ای نامرئی شنیده شد:

ای مردم تنومند، همه از پیر و جوان که داوری پیش بتها برید و سرگردان و غافلید چون شتر مرغان احمق، آیا نور را در دیدگاه

خود نمی نگرید تا راه را دریابید و از تیرگیها در امان باشید؟ این محمد، آورنده اسلام است و زدودنده هر چه کفر و ناپاکیست.

و سفارش دهنده به نیکی و صله رحم.

و خرائطی بنا به نقل ابن کثیر در تاریخش ج ۲ ص ۳۴۳ همین داستان را با اختلافی در ابیات آورده که ضرورتی در تکرارش نیست

۷- ابو نعیم از یعقوب بن یزید بن طلحه تیمی از مردی نقل کند که: ما در سرزمین خشکی بودیم -

ناگاه گوینده ای نامرئی از پشت سر ما چنین سرود:

[ صفحه ۲۶ ]

ستاره ای بدرخشید و با امواج نورانی خود تیرگیها را از ساحت زندگی راند.

آن ستاره رسول خداست، هر که پیرو او گردد رستگار میشود، چه، خداوند او را برتری بخشید

۸- بیهقی و ابن عساکر از ابن عباس نقل کنند که: شخصی خدمت رسول اکرم (ص) رسید و عرض نمود:

ای رسول خدا، در ایام جاهلیت، شترم گم شد و من به جستجویش پرداختم بامداد روز بود که گوینده ای نامرئی چنین بانگ

برآورد:

ای که در شب ظلمانی در خوابی بدان که خداوند در مکه پیغمبری برانگیخته که از خاندان هاشم است.

با وفا و بزرگواری و هموست که تاریکیهای خطرناک شرک و کفر را با انوار هدایت بخش خود می زداید.

آن شتر گم کرده گوید که هر چه اطراف خود را نگرستم را نیافتم و سپس بانگ بر آوردم و چنین سرودم:  
ای سراینده ناپیدا که میان تاریکیها پنهانی  
گرد غم و درد به دامت مباد.  
خدا ترا هدایت کند، به من بر گو آن پیغمبر چه میگوید؟  
ناگاه این سخن شنید:

ظهر النور و بطل الزور و بعث الله محمدا بالخیور.  
نور تابان ظاهر شد و ظلم و ستم و هر چه تحمیل است رخت بر بست و خدا محمد را بانچه خیر و نیکیست برانگیخت.  
و سپس این اشعار را سرود: ستایش خدایراست که خلق را به عبث نیافرید.

[ صفحه ۲۷ ]

حضرت محمد را به سوی ما فرستاد که بهترین پیامبران مبعوث شده است، خدا بر او درود فرستد مادامی که کاروان های حج به سوی او روانند  
۹- ابو سعد در (شرف المصطفی) از جعد بن قیس مرادی نقل کند که: در زمان جاهلیت ما چهار نفر بودیم که به قصد حج به راه افتادیم، در یکی از دره های یمن شنیدیم کسی چنین می سراید:  
ای کاروانیکه برای استراحت منزل نموده اید. هنگامیکه به حطیم و زمزم رسیدیم، محمد پیغمبر مبعوث را از جانب ما تحیت و سلام گوئید.

باو بگوئید که ما پیرو دین تو هستیم زیرا حضرت عیسی ما را باین امر سفارش فرموده است  
۱۰- در (مستدرک حاکم): ج ۳ ص ۲۵۳ از عیش بن جبر آمده که: شب هنگام قریشیان از کوه ابو قیس این صدا شنیدند:

فان یسلم السعدان یصبح محمد  
بمکه لا یخشی خلاف مخالف

اگر آن دو که نامشان سعد است اسلام بیاورند، دیگر محمد از مخالفت هیچ مخالفی در مکه نخواهد ترسید.  
قریش پنداشتند که مراد از دو سعد، سعد قبیله تمیم و سعد قبیله هذیم است ولی در دومین شب باز شنیدند که چنین خطاب میشود.  
ای سعد قبیله اوس و ای سعد قبیله بزرگوار خزرج  
سخن کسی که شما را به هدایت می خواند بشنوید و در مقابل، از خدا بهشت فردوس را طلب کنید، چه، پاداش کسانیکه جوینده راه هدایتند بهشت است با همه آنچه در اوست.  
چون بامداد شد ابوسفیان گفت:

[ صفحه ۲۸ ]

به خدا سوگند که مراد آن گوینده از دو سعد، سعد بن معاذ و سعد بن عباده است

۱۱- ابن سعد در (طبقات الکبری) ج ۱ ص ۲۱۹-۲۱۵ روایتی نقل کند که خلاصه اش اینست:

چون رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه هجرت فرمود، با شخصی که همراه بود گذرشان به خیمه ام معبد خزاعی افتاد، که ام معبد در جلوی خیمه نشسته بود از آن زن قدری خرما یا گوشت خواستند که بخرند، نداشت، چه خشکسالی، قبیله او را دچار فقر نموده بود، ام معبد گفت: به خدا سوگند که اگر چیزی میداشتم نثار قدمت می کردیم. ناگاه چشمان حضرت به گوسفندی در گوشه خیمه افتاد سوال فرمود:

این گوسفند چرا تنها اینجا مانده؟ ام معبد گفت ضعف و ناتوانی او را از گله بازداشت.

حضرت فرمود: شیر می دهد؟

عرض کرد: ناتوانیش آنقدر است که شیر در پستانش جمع نمی شود، حضرت گوسفند را طلبیدند و دست مبارک به پستانش مالیده و نام خدا بر زبان جاری نمودند که: خدایا پستان این گوسفند را برکت ده بلافاصله شیر در پستان جاری شد. پیغمبر ظرفی طلبید و شیر دوشید تا ظرف پر شد، ابتدا به آن زد داد و نوشید و سیر شد و سپس یاران خود را، هر یک نوشیدند تا سیر شدند و بعد از همه خودنوشید و فرمود:

ساقی القوم آخرهم.

آنکه ساقی گروهی میشود باید خود آخر نوشد و دوباره ظرف را پر از شیر فرمود و پیش زن گذاشت و حرکت فرمود.

[ صفحه ۲۹ ]

چون بامداد شد مردم مکه از بین زمین و آسمان بانگی شنیدند که میگوید: خدا بهترین پاداش خود را به آن دو رفیق همراه دهد که به خیمه ام معبد فرود آمدند.

و سپس از آنجا کوچ کردند و چه خوشبخت بود رفیق محمد که همراه رسول گرامی بود.

ای قبیله قصی بدانید که خداوند سروری را از شما دور نکرده است

از خواهر خود، ام معبد داستان ورود پیغمبر را باز پرسید و اگر هم قانع نشدید از خود گوسفند پرسید که گواهی میدهد، پیغمبر گوسفند را به نزدیک خود خواند و از پستان بی شیرش شیر دوشید، پیغمبر رفت ولی به این کرامت، آن گوسفند پیوسته بان زن شیر میداد

۱۲- ابن اثیر در (اسد الغابه) ج ۵ ص ۱۸۸ از ابی ذویب هذلی شاعر نقل کند که: در شب وفات پیغمبر از گوینده نامرئی شنید:

حادثه عظیمی در سرزمین حجاز به وقوع پیوست، محمد پیامبر خدا(ص) در گذشت و در مرگ او چشمهای ما همچون چشمه جوشان اشگ میریزید.

تا اینجا اشعاری نقل شد که گویندگانی نامرئی در شان رسول گرامی گفته بودند و ما در مصادر اسلامی به یک چنین گویندگانی برمی خوریم که در شان ائمه اطهار اشعاری گفته اند، از آن جمله:

۱۳- حافظ گنجی در (کفایه) خود ص ۸۱ نقل کند که: چون علی (ع) در کعبه متولد گشت، ابوطالب پدر حضرت وارد کعبه شد و می سرود:

یا رب هذا العسق الدجی

والقمر المنبلج المضی

بین لنا من امرک الخفی  
 ماذا تری فی اسم ذا الصبی

ترجمه: ای پروردگار این شب تیره و تار و آن ماه روشنی بخش درخشان

[ صفحه ۳۰ ]

از صندوقچه اسرار نام این کودک را روشن نما.  
 بعد از این سخن شنید که گوینده ای نامرئی گوید:

یا اهل بیت المصطفی النبی  
 خصصتم بالولد الزکی

ان اسمہ من شامخ علی  
 علی اشق من العلی

ای دودومان رسول اکرم این نوزاد پاک ویژه خانواده شماست.

نام او از جانب ساحت قدس الهی علی تعیین شده.

چه، علی نامی است که از صفت الهی جدا شده است.

حافظ گنجی بعد از نقل این حدیث گوید که: این حدیث را مسلم بن خالد - استاد شافعی - به تنهایی نقل نموده است.

۱۴ - شبلنجی در کتاب (نورالابصار) ص ۴۷ گوید: حضرت علی (امیر المومنین) هر روز، به زیارت قبر فاطمه میرفت. در یکی از

روزها که به زیارت رفته بود خود را به روی قبر انداخته و گریست و این شعر را سرود:

چه جانگداز است، هنگامیکه بر قبر حبیبم عبور میکنم و سلام میدهم و جوابی نمی شنوم.

ای قبر چه شده که جواب مرا نمی دهی

آیا بعد از من دیگر دوستی با کسان، ملامت آمیز شده؟

سپس گوینده ای که فقط صدایش شنیده میشد به وی پاسخ داد:

و آن حبیب گفت: کسی که در گرو خاک و سنگ است، چگونه میتواند جوابت گوید.

من از نزدیکان، و همسران خود، جدا ماندم و خاک زیبائیهای مرا خورد.

و در آن هنگام که رشته های محبت از هم می گسلد، درود من بر شما باد

۱۵ - ابن عساکر در ج ۴ ص ۳۴۱ تاریخ خود، و گنجی در (کفایه) از ام سلمه روایت کنند که: به هنگامیکه حسین (ع) کشته شد از

گوینده ناپیدایی شنیدم که

[ صفحه ۳۱ ]

چنین می سرود:

ای کشندگان حسین شما را به عذابی دردناک و انتقام بشارت باد.  
 آسمانیان، از انبیا و هر دسته و گروه بر شما نفرین میفرستند.  
 و هر آینه به زبان فرزند داود (سلیمان) و موسی و عیسی لعنت شده اید.

### موکب شاعران

بر این اساس که شرحش گذشت، به میمنت قرآن و حدیث عده ای از یاران پیامبر (ص) که به شعر عنایتی داشتند، از هر سو گرد پیغمبر جمع شدند و در اوقات مختلفه، از سفر و حضر در حضور حضرت بسرودن و خواندن اشعار، همت میگماشتند و چون شیران قوی پنجه جبهه شرک و گمراهی را از هم دریده و همسان بازهای شکاری دلها را به صید خود می کشاندند، آنان پیوسته در پیرامون حضرت بودند و حتی در سفرها از او جدا نمی شدند، چابک سواران جنگی بودند که با شمشیر بران شعر و تیر دلدوز نظم دشمنان اسلام را مفتضح و رسوا میکردند و در میدان نبرد، مردانه از حریم اسلام دفاع مینمودند، از جمله این گروهند: عباس عموی پیامبر، کعب بن مالک، عبدالله بن رواحه، حسان بن ثابت، نابغه جعدی، ضرار اسدی، ضرار قریشی، کعب بن زهیر، قیس بن صرمه، امیه بن صلت، نعمان بن عجلان، عباس بن مرداس، طفیل غنوی، کعب بن نمط، مالک بن عوف، صرمه بن ابی انس، قیس بن بحر، عبدالله بن حرب، بحیر بن ابی سلمی، سراقه بن مالک.

روح دینی چنان دلهای مردم مجتمع آنروز را مسخر نموده، و با روحشان آمیخته شد که حتی زنان مسلمان را تحت تاثیر خود قرار داد، و هنر نمائیهائی در این زمینه نمودند و پرده نشینی و حجاب آنان را از دفاع از حریم مقدس اسلام باز نداشت و با سرودن اشعاری دلنشین از پیامبر اکرم (ص) دفاع نمودند که از جمله ایشانند:

[ صفحه ۳۲ ]

۱- ام المومنین خدیجه دختر خویلد، همسر پیامبر اکرم (ص) این بانو، اشعاری نغز و لطیف می سرود، از جمله شعری است که به هنگام زانو به زمین زدن شترش در مقابل پیامبر، و چهره بر قدم آن حضرت مالیدن و به فضل وجود مبارک حضرتش به زبان آمدن، سروده است:

به فضل پیامبر، شتر به زبان آمد و خبر داد: که به وجود حضرت سر زمین مکه شرافت یافت.

این محمد، بهترین بر انگیختگان خداست که بر خاک قدم نهاده و شفیع امت است.

ای کسانیکه بدو حسد می ورزید بگذارید خشم، شما را نابود سازد.

چه اوست محبوب و بهتر از او در خلافت نیست.

۲- سعدی دختر کریز خاله عثمان، اشعاری در تبلیغ از دین سروده است از جمله: ای عثمان اینست پیامبری که با دلیل واضح از جانب خدا آمده است و قرآن بر او نازل گشته زنهار که بتها ترا گمراه نسازند و پیرو او باشی.

سپس گفت: همانا محمد رسول خداست، و جبرئیل بر او نازل میشود.

محمد مشعل هدایتی است که انوار تابناکش روشنگر انسانهاست. پیوسته از صدف پاک دهانش، درهای خیر خواهی و مصلحت

اندیشی نثار بشریت می‌گردد، رستگاری در دین مقدس اوست و بالاخره پیروزی نهائی برا او خواهد بود. و بعد از این سروده، چند شعری هم درباره اسلام عثمان گفته.

۳- شیما دختر حارث بن عبد العزی خواهر رضاعی پیغمبر اکرم (ص) درباره آن حضرت چنین سروده: خداوندا محمد را در همه حال برای ما باقی بگذار و دشمنان و کسانیکه بدو حسد می ورزند خوارشان گردان، و آن روز را که او سرور همه جهانیان گردد

[ صفحه ۳۳ ]

همه را به سوی حق خواند، پیش روی ما بگشای و بدو عزتی پایدار عطا فرما.

۴- هند دختر ابان بن عباد بن المطلب، وی بنا به نقل (طبقات الکبری) ج ۴ ص ۱۴۸ درباره نبی اکرم اشعاری سروده و در جنگ احد هم، در جواب هند دختر عتبه که به کشته شدن حمزه به سایر شهدا مسلمین اظهار سرور میکرد و میگفت: ما در این جنگ، انتقام جنگ بدر را گرفتیم. چه، از کشته شدن پدر و عمو و برادر ناکامم صبرم تمام شده بود. و اکنون که وحشی (با کشتن حمزه) سوزد درونم را شفا بخشید منم به نذر خود وفا خواهم کرد. و هند دختر ابان در جواب گفت:

ای دختر مردی ماجرا جو و کافر تو در بدر و جنگهای جز آن، به سزای خود رسیدی و در بامداد پیروزی جوانمردان اسلام و بنی هاشم، با شمشیرهای بر انشار به کیفر کردار خود میرسد. حمزه شیر بیشه ماست و علی باز شکاری ما.

۵- خنشا دختر عمر و دختر زاده امر القیس، از بانو انیس که بسیار شعر سروده، و شعر شناسان جملگی متفقند که نه قبل از او و نه بعد از او زنی به پایه او نرسیده است. پیامبر گرامی از شعر این بانو بسیار مسرور میشد و میفرمود که از شعرش بخواند. ۶- رقیقه، دختر ابی صیفی بن هاشم بن عبدالمطلب بن هاشم. این بانو پیامبر را از اجتماع قریش خبر داد که به هنگام شب قصد کشتنش دارند و بدین سبب رسول خدا از بستر خارج شد و علی (ع) در جای او خوابید.

[ صفحه ۳۴ ]

این زن اشعار، زیبایی دارد، از جمله شعر او درباره استسقا عبدالمطلب است، محمد (ص) در آن زمان که به سن بلوغ بود همراه جدش بود.

اول بیت آن اشعار چنین بود.

اول بیت آن اشعار چنین است:

به یمن شیبه (اسم حضرت عبدالمطلب) خداوند شهر ما را سیراب نمود.

در حالیکه گیاهان نمی روئید و باران نمی بارید.

۷- اروی دختر عبدالمطلب، عمه رسول خدا (ص)، زنیست که احتجاج او بر معاویه، مشهور است که در شرح حال عمر و بن عاص خواهد آمد. وی اشعاری دارد در سوگ پیامبر که به این مطلع آغاز میشود:

ای چشم تو مرا، تا هنگامی که زنده هستم با سرشکت یاری کن.  
و قسمت دیگر شعر او با این بیت شروع میگردد:  
ای رسول خدا تو مایه امید ما بودی و پیوسته رحمت شامل حالمان بود و جفائی از شما ندیدیم.  
و در ضمن همین ابیات چنین ادامه میدهد:

ای فاطمه پروردگار محمد بر آرامگاه او، در یثرب درود میفرستد.  
ای ابوالحسن اکنون که او از جدا شده ای با خاطری دردناک تا آخر دهر بر او بگری.  
(وزنان شاعر دیگر عبارتند:)

۸- عاتکه دختر عبدالمطلب.

۹- صفیه دختر عبدالمطلب.

۱۰- هند دختر حارث.

۱۱- ام سلمه زوجه پیامبر اکرم

۱۲- عاتکه دختر زید و عمرو.

[ صفحه ۳۵ ]

۱۳ - خادمه نبی اکرم ام ایمن.  
عائشه همسر پیامبر گرامی شعر زیادی حفظ داشت و بنا به نقل خودش دوازده هزار بیت از لید شاعر به خاطر داشت و پیغمبر اکرم (ص) از اومی خواست که برایش از اشعاریکه حفظ است بخواند از آن جمله است این دو بیت:  
هر گاه طلا با سنگ محک آزمایش شود، بدون شک غش آن آشکار میگردد و طلای خالص و مغشوش از هم جدا میشود.  
علی (ع) هم در بین ما، مانند آن سنگ محک است.

### مقام شعر و شعرا در نزد ائمه هدی

این دعوت روحی و یاری دین که به وسیله شعر انجام میگرفت و از تایید قرآن و حدیث هم بر خوردار بود، در زمان ائمه طاهریں نیز چون زمان رسول خدا(ص) بر قرار بود و مردم مجتمع آنروز، از شعر شعرای اهل بیت، قلوبشان مسخر میشد و حقائق مکتب ولایت با جانشان آمیخته میگشت.

پیوسته شعرا از نقاط دور با قصائد مذهبی و چکامه های دینی خود، به خدمت ائمه (ع) مشرف میشدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع میگشتند.

و شعر آنان را که چکیده فکر و اندیشه شان بود به نظر اعجاب می نگریستند و تحسین می فرمودند.

به احترام مقدمشان، محفله تشکیل و دوستان خود را بدان محافل دعوت میکردند، و با دادن صله و جائزه های گرانبها، شعرا را مورد نوازش و مرحمت قرار میدادند و نکاتی را که موجب خلل و نقص شعر آنان بود گوشزدشان مینمودند

[ صفحه ۳۶ ]

لذاست که در دوره ائمه طاهرين تطوراتی در شعر و ادب پیدا شد و به کمال گرائید و در اجتماع آنروز از بیشتر علوم و فنون اجتماعی پیشی گرفت.

اهمیت شعر به جایی رسید که به پانمودن مجلس شعر، و صرف وقت نمودن به خاطر آن در مکتب اهل بیت و جزو طاعات شمرده میشد و گاهی بعضی از اشعار نغز، در شریف ترین اوقات خوانده شده و بر بزرگترین اعمال عبادتی (مستحبه) مقدم میشد چنانکه این حقیقت را به وضوح از گفتار و رفتار امام صادق (ع) نسبت به (هاشمیات) کمیت شاعر می یابیم:

کمیت در ایام تشریق (روزهائیکه نور ماه به آخرین حد زیادی میرسد) در منی بر آن حضرت وارد شد و اجازه خواست تا برای حضرت از اشعار خود بخواند.

حضرت فرمود: این ایام بسیار شریف و با ارزش است.

کمیت عرض کرد: این اشعار درباره شما سروده شده

امام چون این جواب را بشنید فرمود تا یاران و همراهانش جمع شوند و به کمیت هم اجازه داد تا شعرش را بخواند، کمیت هم قصیده لامیه از قصاید هاشمیاتش را خواند.

پس از تمام نمودن شعر حضرت درباره اش دعا فرموده هزار دینار و یکدست خلعت به او مرحمت نمودند و ما به زودی مفصل این بحث مختصر را در شرح حال کمیت حمیری، و دعبلیان خواهیم کرد.

و نظر به فوائد اجتماعی و دینی که بر اشعار بار بود، پیشوایان دین هیچگونه نظری به شخصیت شاعر نداشتند و نسبت به سایر شوون و اعمالشان خورده نیم گرفتند هر چند که شاعری آلوده و بدمنش بود و از رفتار ناراضی بودند ولی همینکه افکار و اشعار چنین شعرائی را می دیدند که در راه هدایت و ترویج دین و بیان حقایق مفید است از اعمال بدشان چشم پوشی و بدیده استرحام می نگرستند و بر ایشان طلب آموزش می نمودند و احساسات مومنین را به اطرافشان تحریک می کردند و برای

[ صفحه ۳۷ ]

دلگرمی ایشان سخنان امید زائی میفرمودند، برخی از سخنان ائمه هدی درباره ایشان عبارتست:

بر خداوند بزرگ سخت نیست که گناهان دوستان و ستایشگران ما را، بیامزد.

و یا:

آیا بخشودن گناهان دوستداران علی (ع) بر خدا سنگین است؟

و یا:

هیچ لغزشی برای دوستداران علی (ع) رخ نمی دهد مگر اینکه در قدمهای - دیگر از لغزشها محفوظ می مانند. و در همین قدمهای ثابت است که صلاح مجتمع اسلامی محفوظ می ماند و بر همین عقیده است که ما می میریم و زنده می شویم.

و این فکر صحیحی است از پیشوایان دین، در این باره که خود دستوری است، جهت استوار ساختن پایه های مذهب و تسخیر نمودن قلوب مردم. و نشان میدهد که راه صحیح صرف اموال، و موارد آن چیست.

وصیت امام باقر (ع) به امام صادق (ع) مشعر به همین فکری عالی است آنجا که میفرماید: از مال من (فلان مقدار) وقف کن برای نوحه سرایان که تا ده سال در منی موقعیکه حاجیان جمعند بر من نوحه سرائی کنند، این تعیین محل و وقت خود دلیل روشنی است بر اینکه غرض امام اینست، که نام و خصوصیات و جهات مربوط به امام در گذشته به وسیله همین و نوحه سرایان به گوش مسلمانانیکه در آن اجتماع شرکت جسته اند، برسد. تا نفوس را متوجه این آستان نمایند و بالنتیجه شور و علاقه ای نسبت به مذهب



اهل بیت در آنها ایجاد شود.

همه ساله این مراسم تجدید شود تا مسلمانان دیگری که سالهای بعد می آیند به حقائق مکتب اهل بیت آشنا گردند و نسبت به امامت ائمه (ع) متمایل گردند، و به پیروی از مکتب امامان بر حق تحریک شوند و تعالیم نجات بخششان را بکار

[ صفحه ۳۸ ]

بندند. و به همین جهت سر عزاداری حضرت سید شهدا نیز روشن میشود.

و نظر به همین فوائد، که بر شعر مترتب بود شعرای اهل بیت پیوسته مورد خشم و غضب مخالفین بودند، زیرا مجلس آرائی و مدیحه سرائی آنها بر دشمنان گران میامد و بدین جهت مدیحه سرایان ائمه هدی از کید و دسیسه های دشمنان همیشه در هراس بودند و گاهی هم به مقتضای موقعیت خود برای حفظ جانشان از خانه و زندگی آواره می شدند و در گوشه ای با رنج و مشقت بسر میبردند و اگر بعضی از آنها، دستگیر میشدند مشمول هر گونه شکنجه بودند: زبانشان بریده میشد، تبعید می شدند زندان میرفتند، کتک می خوردند و در آخر امر هم شربت مرگ نصیبشان می گشت.

### شعر و شاعران در نزد بزرگان دین

فقها امت اسلامی و زعمای مذهب نیز از سیره ائمه معصومین (ع) پیروی کردند، و در راه خدمت به دین، و حمایت از حریم و ناموس مذهب، و حفظ و حراست مآثر اهل بیت بپاخواستند تا در مجتمع خود نام ائمه را رواج دهند، نسبت به شعرای اهل بیت توجه می نمودند و با دادن جایزه موجبات تشویقشان را فراهم میکردند و چنانکه به تالیف کتب فقهی، و معارف اسلامی اهمیت میدادند، به تدوین کتب شعری و تشریح فنون ادبی می پرداختند تا اصول شعر و ادب تقویت شده جاوید بماند.

شیخ عظیم الشان و بزرگوار ما، مرحوم کلینی که بیست سال عمر خود را در راه تالیف کتاب (کافی) صرف نمود، کتابی دارد شتمل بر اشعاری، که در وصف اهل بیت سروده شده، و عیاشی، عالم بزرگی که دارای کتب بسیاری است در فقه شیعه، کتابی هم به نام (معارض الشعر) دارد و مرحوم صدوق، آن جانباخته احیای فقه و حدیث، دارای کتاب شعری است. و مرحوم جلودی، شخصیت بارز شیعه در بصره، کتابی دارد که هر چه شعر درباره علی (ع) سروده شده در آن جمع نموده است.

استاد طایفه شیعه، در الجزیره، ابوالحسن شمشاطی مولف (مختصر فقه اهل

[ صفحه ۳۹ ]

بیت) کتابی گرانها در فنون شعر دارد. و معلم امت اسلامی شیخ عظیم المنزله ما، مرحوم مفید، که خدمات ارزنده او نسبت به اسلام و مسلمین بر احدی پوشیده نیست کتابی دارد، در مسائل مربوط به شعر و شاعری.

سرور طایفه، سید جلیل القدر مرحوم سید مرتضی (علم الهدی) دارای دیوان مفصل شعری است به علاوه در فنون شعر تالیفات نفیسی دارد و جز این عده از فقهای ارزنده شیعه که ذکر کردیم فقها و علمای دیگر شیعه هم مشوق این راه بوده اند و علمای بزرگ پیوسته در اعیاد مذهبی، از قبیل روزهای وفات آنان شعرا در مجالس گرد میامدند و مرثیه سرائی میکردند و بدینوسیله مکتب اهل بیت را احیا مینمودند و دلهای شنوندگان را از مهر و محبت به این مجالس مورد احترام و تکریم بودند و جایزه های شایسته ای به آنها اعطا میشد، تازه این اجر دنیوی ایشان بود در حالیکه اجر و پاداش اخروی آنها نزد خداوند ثابت و برقرار بود.

این روش و گرایش نیکو، در بعضی از اعصار بیشتر از عصر دیگر رونق می‌یافت و مورد عنایت بیشتری قرار میگرفت و در مردم نشاط واحساسات بیشتری حس میشد و نتایج گرانبهائی نصیبشان میگشت، دوران سرور بزرگ ما آیه الله بحر العلوم و استاد گرانقدر مرحوم کاشف الغطا را می‌توان از دوره های رونق مکتب اهل بیت شمرد.

اما این زمان چگونه؟ آیا چنان مجالسی بر پا میگردد که احیا مکتب آنان گردد؟

باید برای بیان حال این عصر به این شعر تمسک جست

آن محفلهای تهی گشت و محفل نشینان پر شور و نشاط به سرای دیگر رهسپار شدند. و آن سان که بر محفل نشینان جور و ستم نمود و پراکنده شان کرد

[ صفحه ۴۰ ]

خود نیز پراکنده و نابود گشت.

آری از دودمان پاک پیامبر، میتوانیم، پیشوای مجدد امت آیه الله شیرازی ساکن سامرا را نام ببریم که امت اسلامی در زیر سایه آن رادمرد اسلام آرمیده بودند و رشته رهبریش جهان اسلام را در بر گرفته بود.

آن مرد بزرگ در ایام (اعیاد و وفیات) پیوسته محافل و مجالس دینی تشکیل میداد و ادبا و شعرا نامی نواحی مختلفه در آن مجالس شرکت می‌جستند و با انشا قصائد خود مورد عواطف ایشان قرار میگرفتند و از تشویقها و عطایای آن بزرگوار بهره مند شده و سپس به جایگاه خود باز میگشتند ولی افسوس که:

آنانکه در سایه شان همه زندگی خوش داشتند، رفتند.

یکی از نمونه های این درگاه اینک:

شاعر روشن دل اهل بیت عصمت، سید حیدر حلّی، در یکی از مراسم مذهبی قصیده شیوائی سرود و آهنگ درگاه سید شیرازی نمود، پس از برگزاری مجلس سید قصد داشت ۲. لیره عثمانی به عنوان صله، به سید حیدر بدهد، ولی بعد از اینکه قضیه را با عمومی خود حاج میرزا اسماعیل در میان گذاشت، وی صلاح ندید، که کم است: گفت: " او شاعر دربار اهل بیت است و این مقدار زینده مقام ایشان نیست، سید حیدر از امثال دعبل و حمیری و نظایر این دو برتر میباشد، پیشوایان دین به شاعران زمان خود کیسه هیا پر از طلا میدادند و سزاوار است شما یکصد لیره بدست شریف خود بایشان بدهید " و بر این اساس آیه الله بزرگ و مرجع عالیقدر شیعه به زیارت سید حیدر رفت و مبلغ صد لیره، به عنوان صله با کمال تجلیل و احترام به سید حیدر مرحمت فرمودند و دست شاعر اهل بیت را بوسیدند.

این داستان شگفت را جمعی که در آن دوران طلائی می‌زیستند از جمله فرزند گرانقدر ایشان آیه الله میرزا علی آقا نقل نموده اند و خود فرزند هم به پیروی از روش پسندیده پدر باین نحو مجالس عنایتی خاص داشت و شعرا را به این مجالس

[ صفحه ۴۱ ]

دعوت و تشویق می نمود و به وسیله ایشان این روش در نجف اشرف معمول گردید.

و ما، نمی‌توانیم بیش از این در این زمینه سخن گوئیم و این مختصر اشاره هم به منزله آه سوزانی بود که از سینه دردناک بر خاست و حسرت و اندوهی است که از دلی افسرده، بیرون ریخت، اکنون که زمان ما این سیره ترک شده و از فوئندش محرومیم و در نتیجه

نه شوری در مردم ایجاد میشود و نه نشاطی در مردم مشاهده میگردد و با نیروهای فساد و تباهی هیچ ستیزی نمیشود. آری روزگار، دارای فراز و نشیب است. اکنون شعر و ادل، چون دوران جاهلیت به سیر قهقرائی مبتلا شده و آنچه سروده میشود پیرامون مطالب مبتذل و اوهام و افسانه‌های عشقی مسموم کننده است، دوران درخشان شعر سپری شده دیگر ما آن ارزندگانی که یک دنیا مفهوم را در غالب شعر به مردم میدادند نمی یابیم و نه آن فقهای ارزنده پیداهستند، دیگر چه میشود گفت در جائیکه اطاعتی در بین نباشد.

روش ما در این کتاب چنان است که هر جا به شعری از شعرای قرن اول بر خوردیم که مشتمل فضائل آل الله باشد ذکر میکنیم و درو شرط را رعایت میکنیم یک اینکه آن فضائل یاد شده در قرآن و حدیث موجود باشد و دیگر اینکه از طریق اهل سنت به ما رسیده باشد، امید چنان است که اهل بحث و تحقیق بدینوسیله به موقعیت شعرای ما پی برند که چه مقدار به قرآن و حدیث احاطه داشته اند.

عبدالحسین امینی

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین:

و آخرین سخن ما اینکه: ستایش مخصوص ذات خداوند، پروردگار عالمیان است.

[ صفحه ۴۳ ]

## شعراء غدیر در قرن ۱۰

### غدیری به امیرالمومنین علی

#### اشاره

کتاب را به نام مولایمان امیرالمومنین (ع) آغاز کرده و تبرک می جوئیم او خلیفه پیامبر خداست. همانا علی (ع) بعد از رسول اکرم (ص) فصیحترین و آشناترین مردم است به خصوصیات و موازین کلام عرب، و هم اوست که از کلام پیامبر گرامی من کنت "مولاه فهدا علی مولاه" چنین فهمیده که مولا یعنی امامیکه طاعتش چون پیامبر بر همه واجب است.

آن حضرت در ضمن اشعاری چنین سرود:

محمد پیامبر خدا، برادر مهربان منست

-صفحه=۴۴@

و حمزه، سرور شهیدان عموی من.

و جعفر، آنکه روز و شب با ملائکه در پرواز است، پسر مادر من است.

دختر پیامبر باعث سکون دل و همسر من است، خون و گوشت او با خون گوشت من بستگی دارد.

ودو نوه پیامبر، پسران من و فاطمه اند، (به من بگوئید) کدامین شما ها چنین بهره ای دارید؟

از روی درک و علم، قبل از همه شما، اسلام اختیار نمودم

و پیامبر خدا، در روز غدیر خم، به امر خدا، ولایتم را بر شما واجب نمود

پس وای بر آنکه در روز باز پسین به ملاقات خدا رسد، در حالیکه به من ظلم نموده باشد.

این اشعار را امیر مومنان در جواب نامه معاویه نگاشتند:

نامه معاویه چنین بود:

من دارای فضائلی هستم، پدرم در جاهلیت بزرگ و آقا بود، در اسلام به پادشاهی رسیدم. خویشاوند پیامبر، و دانی مومنین، و نویسنده وحی الهی هستم.

امیر المومنین بعد از خواندن نامه فرمود:

آیا پسر هند جگر خوار به این فضائل بر من برتری می جوید؟ بعدبه جوانی که

[ صفحه ۴۵ ]

نزدیکشان بود فرمودند بنویس: محمد النبی اخی و صنوی، تا آخر اشعار که ترجمه اش گذشت. و چون معاویه اشعار حضرت را خواند، امر کرد که از دسترس مردم دور نگه دارند، مبادا به سوی حضرت متمایل گردند.

### مدارک و اسناد

امت اسلامی، صدور این آیات را حتمی دانسته و بر صحت آن همدستانند، جز اینکه هر گروهی از اهل حدیث، آنچه را که از این اشعار منظورشان بوده مورد بحث و تحقیق قرار داده اند. بدون اینکه کوچکترین تردیدی در صدور آن از حضرت، ابراز دارند، و به زودی خواهیم گفت که این قصیده از قصاید مشهور است و اغلب حفاظ و راویان ثقه و آنانکه به دقت نظر موصوفتند، آنرا روایت نموده اند.

و جمعی از بزرگان هل سنت، از بیهقی نقل کنند که حفظ این اشعار بر همه موالیان علی (ع) واجب است تا مفاخر آن حضرت را بدانند.

و اما راویان این اشعار از شیعیان عبارتند از:

۱- معلم امت اسلامی، استاد ما، شیخ مفید (در گذشته ۴۱۳ هـ - ق) تمام قصیده را در (الفصول المختاره) ج ۲ ص ۷۸ روایت نموده و گوید: چگونه این اشعار را انکار کنیم و حال اینکه به حدی مشهور است که هیچگونه خلافتی در آن ننموده اند و چنان در بین مردم منتشر است که عامه مردم، چه رسد به خاصه، آنرا نقل نموده اند.

این شعر، مبین تقدم علی در ایمان است که از روی معرفت و بینش عقلی و علم، به حقانیت اسلام اقرار نموده و همچنین تصریح به امامت آن حضرت بعد از رسول اکرم (ص) دارد.

۲- شیخ ما، کراچکی (در گذشته ۴۴۹ هـ. ق) در (کنزالفوائد) ص ۱۲۲.

۳- ابوعلی فتال نیشابوری (روضه الواعظین) ص ۷۶.

۴- بو منصور طبرسی، که یکی از مشایخ و اساتید روایتی ابن شهر آشوب است در کتاب (احتجاج) ص ۷۹.

[ صفحه ۴۶ ]

۵- ابن شهر آشوب (در گذشته ه. ق در کتاب (مناقب) ج ۱ ص ۳۵۶.

۶- ابوالحسن اربلی (در گذشته ۶۹۲ هـ. ق) در (کشف الغمّة) ص ۹۲.

۷- ابن سنجر نخجوانی در (کتاب السلف) ص ۴۲.

۸- شیخ علی بیاضی (در گذشته ۸۷۷ ه. ق) در (الصراط المستقیم).

۹- مجلسی (در گذشته ۱۱۱۱ ه. ق) در (بحار الانوار) ج ۹ ص ۳۷۵.

۱۰- سدی صدرالدین علی خان مدنی (در گذشته ۱۱۲۰ ه. ق) در (الدرجات الرفیعه).

۱۱- شیخ ابو الحسن شریف در (ضیاء العالمی) (تالیف شده ۱۱۳۷ ه. ق)

و راویان این قصیده از اهل سنت عبارتند از:

۱ - حافظ بیهقی (در گذشته ۴۵۸ ه. ق) که شرح حالش در ج ۱ ص ۱۸۱ ترجمه الغدير رفته، قصیده را تماما نقل کرده و میگوید: بر هر شخصیکه دوستدار علی است واجب است این قصیده را حفظ کند تا مفاخر آن حضرت را بدانند.

۲ - ابو الحجاج یوسف بن محمد بلوی مالکی مشهور به ابن الشیخ (در گذشته حدود ۶۰۵ ه. ق) وی در ج ۱ از کتاب (الف با) خود ص ۴۳۹ مینویسد:

اما علی (رض) جایگاه و شرافتی بس بلند دارد، نخستین کسی است که اسلام آورد، همسر فاطمه دختر پیغمبر است و هنگامیکه بعضی از دشمنانش بر آن حضرت فخر فروخت، با سرودن ایاتی، مفاخر خود را بیان فرمود، و از حمزه عموی خود و جعفر فرزند مادر خود نام برد و سرود:

محمد النبی اخی و صنوی - تا آخر اشعاری که ترجمه اش گذشت.

[ صفحه ۴۷ ]

و بعد از شعری که ولایت حضرت و داستان غدیر را ذکر میکند، میگوید:

مراد از این شعر سخن پیامبر است که فرمود:

"من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه."

ترجمه: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.

پروردگارا دوستی کن با آنکس که علی را دوست و پیرو باشد

و دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد

۳- حافظ ابوالحسین زید بن حسن تاج الدین کندی حنفی (در گذشته ۶۱۲ ه. ق) پنج بیت از قصیده را در کتاب خود (المجتبی) ص ۳۹ از طریق ابن درید، نقل نموده است.

۴- یاقوت حموی (در گذشته ۶۲۶ ه. ق)، که ذکرش در ج ۱ ص ۱۹۳ ترجمه الغدير گذشت، شش بیت از این قصیده را، در ج ۵ (معجم الادبا) ص ۲۶۶ ذکر کرده و دکتر احمد رفاعی مصری هم، در تعلیقه کتاب، دو بیت دیگر اضافه نموده است.

۵- ابوسالم محمد بن طلحه شافعی (در گذشته ۶۵۲ ه. ق) - که شرح حالش، در گروه شعرای قرن هفتم خواهد آمد - همه قصیده را درس ۱۱ (مطالب السوول) ط. ایران، ذکر کرده و سپس میگوید:

این قصیده را کسانی روایت نموده اند که به دقت نظر، و درستکاری معروف بوده اند.

۶- سبط ابن جوزی حنفی (در گذشته ۶۵۴ ه. ق) که شرح حالش در ج ۱ ص ۱۹۵ ترجمه الغدير گذشت - در ص ۶۲ (تذکره خواص الامه)، همه قصیده را با اختلاف مختصری در بعضی ابیات، نقل نموده است.

۷- ابن ابی الحدید (در گذشته ۶۵۸ ه. ق) در ج ۲ (شرح نهج البلاغه) ص ۳۷۷، دو بیت از این قصیده را ذکر و به واسطه شهرت آن،

به همان قدر اکتفا مینماید

۸- ابو عبدالله محمد بن یوسف کنجی شافعی (در گذشته ۶۵۸ ه.ق)

[ صفحه ۴۸ ]

در ص ۴۱ کتاب (مناقب ط. مصر) قصیده را ذکر نموده، و سپس در باره استدلال برسبقت علی به اسلام گوید:  
همانا علی (کرم الله وجهه) در ابیاتی که سروده به قسمتی از این امر اشاره مینماید و راویان موثق هم، آنرا نقل کرده اند و سپس بیت اول، سوم، پنجم و هفتم را ذکر میکند.

۹- سعید الدین فرغانی (در گذشته ۶۹۹ ه.ق) که شرح حالش در ج ۱ ص ۱۹۹ ترجمه الغدير گذشت - در شرح قصیده تائیه ابن فارض به مناسبت این شعر:

"و اوضح بالتاويل ما كان مشكلا  
علی بعلم ناله بالوصيه.

علی به واسط علمی که از پیامبر دریافت کرده، هر آنچه مشکل باشد، با تاویلات صحیح روشن و آشکار می سازد  
"این دو بیت را به عنوان شرح و توضیح آورده است:

و اوصانی النبی علی اختیار  
لامته رضی منه بحکمی

و اوجب لی ولایته علیکم  
رسول الله یوم غدیر خم

پیامبر گرامی، به من وصیت نمود و مرا برای امتش اختیار کرد و به حکم رضایت داد، و آن ولایتیکه بر شما داشت، در روز غدیر خم برای من لازم شمرد

۱۰- شیخ الاسلام، ابو اسحق حموی (در گذشته ۷۲۲ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۰۰ ترجمه الغدير گذشت قصیده را در (فرائد السمطین) از اول آن تائیت ولایت ذکر کرده و یک بیت هم، قبل از آن اضافه نموده است که عبارتست از:

و اوصانی النبی علی اختیار  
لامته، رضی منه بحکمی

۱۱- ابو الفداء، (در گذشته ۷۳۲ ه.ق) در ج ۱ ص ۱۱۸ تاریخ خود، تنها بیتی که سبقت اسلام حضرت را بیان میکند، ذکر نموده است.

۱۲- جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی (در گذشته چند سالی بعد از ۷۵۰ ه.ق) قصیده را جز بیت آخر در (درر السمطين) نقل

[ صفحه ۴۹ ]

نموده است.

۱۳- ابن کثیر شامی (در گذشته ۷۷۴ ه.ق) - که شرح احوالش در ج ۱ ص ۲۰۴ و ۲۰۵ ترجمه الغدير گذشت - پنج بیت قصیده را در ج ۸ ص ۸ تاریخ خود (البدایه و النهایه) از ابی بکر بن درید، از دما، از ابی عبیده نقل کرده است.

۱۴- خواجه پارسا حنفی (در گذشته ۸۲۲ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۰۸ ترجمه الغدير گذشت - همه قصیده را در کتاب (فصل الخطاب) خود، از کتاب (اربعین) تا الاسلام خدا بادی بخاری روایت کرده است.

۱۵- ابن صباغ مالکی مکی (در گذشته ۸۵۵ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۱۱ ترجمه الغدير گذشت همه قصیده را در ص ۱۶ کتاب (الفصول المهمه) ذکر، و روایانش را به دقت نظر و درستکاری می ستاید.

۱۶- غیاث الدین خواند میر قصیده را در ج ۲ ص ۵ کتاب (حبيب السیر) از (فصل الخطاب) (خواجه پارسا) روایت کرده است.

۱۷- ابن حجر (در گذشته ۹۷۴ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۱۶ ترجمه الغدير گذشت - پنج بیت قصیده را در ص ۷۹ کتاب (صواعق) نقل کرده و کلام بیهقی را که گذشت ذکر نموده است. ولی در نسخه خطی (صواعق) تمام قصیده مذکور است و همچنین قندورزی صاحب (ینایع الموده) که از (صواعق) نقل میکند تمام هفت بیت را ذکر کرده است و این خود موید درستی نقل اوست از بیهقی. اما هنگام چاپ (صواعق) دستهای امین، بیتی که مشعر بر ولایت حضرت امیر مومنان است و بیت بعد از آنرا حذف نموده اند.

۱۸- متقی هندی (در گذشته ۹۷۵ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۱۷ ترجمه الغدير گذشت - نامه معاویه و پنج بیت از قصیده جواب حضرت امیر را در ج ۶ ص ۳۹۲ (کنز العمال) ذکر میکند.

[ صفحه ۵۰ ]

۱۹- اسحاقی در ص ۳۳ (لطایف اخبار الدول) نامه معاویه و همه قصیده را ذکر نموده ولی در بیت ولایت تغییری است بدینسان:

و اوجب طاعتی فرضا علیکم  
رسول الله یوم غدیر خم

فویل ثم ویل ثم ویل  
لمن یرد القیامه و هو خصمی

۲۰- حلبی شافعی (در گذشته ۱۰۴۴ ه.ق) - که شرح احوالش در ج ۱ ص ۲۲۲ ترجمه الغدير گذشت، در ج ۱ ص ۲۸۶ (السیره النبویه) خود: فقط بیتی را که راجع به سبقت اسلام امیر المومنین است ذکر میکند.

۲۱- شبرای شافعی، استاد دانشگاه ازهر مصر، (در گذشته ۱۱۷۲) پنج بیت از قصیده را در (الاتحاف بحب الاشراف) ص ۱۸۱ و در

چاپ دیگر ص ۶۹ - نقل نموده.

۲۲- سیداحمد قادین خانی، همه قصیده را به اضافه کلام بیهقی، در (هدایه المرتاب) خود نقل میکند.

۲۳- سید محمود آلوسی بغدادی (در گذشته ۱۲۷۰ ه.ق) - که احوالش در ج ۱ ص ۲۳۴ و ۲۳۵ ترجمه الغدير گذشت - قصیده را بجز بیت اول و آخر آن در ص ۷۸ (شرح عینیه) شاعر توانا، عبدالباقی عمری آورده است و گفته: این قصیده بواسطه ثقات از علی (ع) نقل شده است.

۲۴- قندوزی حنفی (در گذشته ۱۲۹۳ ه.ق) - که احوالش در ج ۱ ص ۲۳۵ ترجمه الغدير گذشت - در ص ۲۹۱ (ینایع الموده) از ابن حجر نقل نموده است و ص ۳۷۱ کتاب هم از (اربعین) تاج الاسلام خدا بادی بخاری، نقل میکند.

۲۵- سید احمد زینی دحلان (در گذشته ۳۰۴ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۳۶ ترجمه الغدير گذشت - تنها بیتی را که مشعر بر سبقت اسلام علی است در (السیره النبویه) - حاشیه (السیره الحلبیه) ج ۱ ص ۱۹۰ - نقل نموده و سپس میگوید: این بیت را علی (ع) در جواب نامه معاویه نوشت و سپس کلام بیهقی را که گذشت نقل میکند.

۲۶- شیخ محمد حبیب الله شنقیطی مالکی، تمامی قصیده را در

[ صفحه ۵۱ ]

ص ۳۶ (کفایه الطالب) نقل نموده و آنرا از جمله روایاتی می‌شمرد که مورد اطمینان است، و استادش را به علی (ع) صحیح میدانند. توجه: ابن عساکر، در ص ۳۱۵ تاریخ خود، یک بیت از قصیده را برای بیان فرق بین صهر (= پدر زن) و ختن (= منسوبین زن یا شوهر دختر)، آورده و منسوب به حضرت میدانند و آن بیت عبارتست:

محمد النبی اخی و صهری

احب الناس کلهم الیا

و اشتباهی که کرده اینستکه، مصرع دوم منسوب به ابی الاسود دوئلی است زیرا وی در شعر خود میگوید:

بنوعم النبی و اقربوه

احب الناس کلهم الیا

**غلطی که باید تصحیح شود**

گمان نمیکنم که بر استادان علم و لغت مصر صحیح لفظ (غدير خم) پوشیده باشد و یا در کاوشهای علمی خود در (کتب سیر) به حقیقت واقعه غدير بر نخورده باشند، گر چه بعضی از ایشان گفته: غدير خم اسم جنگ معروفی بوده ولی ما از این تجاهل می فهمیم که ایشان را با این لفظ حساب دگری است، یا اینکه می خواهند امت اسلامی را در جهل و نادانی نگه دارند و بیشتر تاسفم بر اینستکه آقایان حتی از تصحیح این لفظ در مولفات خود، خودداری نموده و خواننده را در سرگردانی و حیرت قرار داده اند.



مثلا استاد بزرگ، دکتر احمد رفاعی در تعلیقه ای که بر (معجم الادبا ط. مصر ۱۳۵۷ ه.ق) نوشته در ج ۱۴ ص ۴۸ شعر حضرت علی (ع) را نقل میکند و بیت ولایت را چنین ضبط میکند:

و اوصانی النبى علی اختیار  
بیعتہ غداہ غد برحم

[ صفحه ۵۲ ]

و از این هم عجیب تر اینکه، در آخر کتاب فهرست شهرها و امکنه و آبها را قرار داده و از (غدیر خم) با اینکه در چند جای (معجم الادبا) نامش رفته، اسمی نبرده است و چشم پوشی نموده.  
و استاد محمد حسین مصحح کتاب (ثمار القلوب ط مصر ۱۳۲۶) با اینکه در ص ۵۱۱ سطر ۸ و ۶ و ۱۲ لفظ (غدیر خم) مکرر ذکر شده بصورت غلط (غدیر خم) گذارده، در حالتیکه در نسخه (ثمار القلوب) (غدیر خم) ضبط است و مصحح کتاب (لطایف اخبار الدول) که به سال ۱۳۱۰ ه.ق در مصر چاپ شده، بیت مربوط به ولایت را چنین نوشته:

و اوجب طاعتی فرضا علیکم  
رسول الله یوم غدا برحمی

و شما به وضوح در مطبوعات غیر مصر هم، چنین خواهید دید که نسبت باین لفظ (غدیر خم) بی التفاتی زیاد شده است.

### تشریح و انتقاد

دو کتاب بزرگ را که میتوان از محسنات این عصرش شمرد، موجب تحسین و اعجاب من شده یکی کتاب (جمهره خطب العرب) و دیگر کتاب (جمهره رسائل العرب) که محقق عالیقدر و نویسنده مشهور آقای احمد زکی صفوت، آنها را تالیف نموده است.  
مؤلف محترم، در جمع آوری این دو اثر نفیس رنج بسیاری متحمل شده و خاطرات گذشته امت عرب را، که میرفت نابود شود، دوباره زنده نمود و سزاوار است که مردم از وجدان بیدار نویسنده و این خدمت گرانبهای علمی سپاسگزاری و قدردانی نمایند.  
ولی نقد ما بر نویسنده اینست که چطور نامه حضرت امیر مومنان را که به شعر جواب نامه معاویه را داده، در این مجموعه ذکر نکرده با اینکه در کتب

[ صفحه ۵۳ ]

مصادر کتاب ایشان موجود است و در حالیکه ایشان نامه های مختصر تری را که از حیث سند و مدرک ضعیف است و فایده ادبی و تاریخی کمی دارد، در کتاب خود نقل نموده و حتی بعضی آثار بی ارزش را که از حقیقت دور و سراسر جنایت و دروغ است در کتاب خود آورده: چون بعضی از نامه های ساختگی منسوب به ابن عباس به امیر مومنان که قلمهای مزدور عمال خیانت پیشه بنی

امیه، آنها را بر چهره تاریخ اسلام نقش نموده است، و همین است جای اعتراض بر استاد بزرگ که فعلا از بیان علتش خودداری میکنیم.

و از همه دردناکتر اینکه خطبه حضرت رسول اکرم (ص) را در روز غدیر خم ذکر نکرده با اینکه اهمیت خطبه حضرت و روز (غدیر خم) در تاریخ اسلام، و در نزد مسلمین مشهور و معلوم است به نحوی که روایات این دو واقعه در کتب حدیث به حد تواتر رسیده است که در جلد اول الغدیر شرحش گذشت.

حالا فرض میکنیم که همه خطبه حضرت و شرح آن روز، در مصادر مورد اعتماد حضرت استاد نبود ولی مقداری از خطبه را که مورد قبول شیعه و سنی است بر ما هم این امر مخفی نیست که از تصریح به آن خودداری میشود.

### غدیر به امیرالمومنین به سند دیگر

#### اشاره

علی بن احمد واحدی پیشوای اهل سنت، از ابی هریره نقل کند که می گفت:  
 عده ای از اصحاب رسول خدا دور هم جمع، و مناقب خود را بازگو میکردند از جمله:  
 ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر، فضل بن عباس، عمار، عبدالرحمن بن عوف، ابوذر، مقداد، سلمان و عبدالله بن مسعود (رضی الله عنهم) بودند، سپس حضرت علی (ع) بر آنها وارد شد و پرسید: در چه موضوعی سخن میگوئید؟  
 گفتند فضائل و مناقب خود را که از رسول خدا (ص) شنیده ایم ذکر میکنیم.  
 حضرت فرمود: پس حالا به سخنان من گوش دهید و این اشعار را سرود:

[ صفحه ۵۴ ]

مردم به خوبی دانستند که سهم من (در ترویج) اسلام از همه فزونتر است.  
 و احمد، پیامبر خدا (ص) برادر و خویشاوند و پسر عموی منست.  
 و منم، که عرب و عجم را به سوی اسلام راهبری میکنم.  
 و منم که بزرگان و گردنکشان و دلیران کفار را به خاک و خون کشیدم.  
 این قرآن است که همگان را به دوستی و پیروی از من خواند.  
 و همچنانکه هارون برادر موسی، وصی و جانشین او بود، منم برادر محمدم همین است فخر من.  
 و بر این اساس، مراد در غدیر خم، پیشوای مسلمین نمود.  
 حال. با اینهمه فضائل کدامیک از شما در اسلام آوردن و خویشاوندی، و سوابق درخشان می تواند با من برابری کند.  
 وای بر آنکه، فردای قیامت، هنگام ملاقات با خدا، به من ظلم کرده باشد و وای بر کسیکه، وجوب طاعتم را انکار کند و حقم را پایمال نماید.

و وای بر آن بدبختیکه از روی سفاهت، بدون اینکه تقصیری در من بیند، با من دشمنی نماید.  
 این روایت و اشعار را، واحدی از قاضی میبدی شافعی، در شرح دیوان منسوب به امیرالمومنین (ع) ص ۴۰۷-۴۰۵ و قندوزی حنفی در (ینایع الموده) ص ۶۸ نقل میکنند.

## شخصیت سراینده اشعار

او، امیر مومنان، سید مسلمانان، رهبر پیشکسوتان در ایمان، و خاتم اوصیا است. اولین کسی است که به رسالت محمد (ص) ایمان آورد و وفادارترین مردم به عهد الهی است، در مزایای انسانی بزرگترین مردم، و در پایداری در راه حق استوارترین آنان است. داناترین مردم به احکام خدا، پرچم هدایت خلق، تابشگاه ایمان،

[ صفحه ۵۵ ]

در حکمت، خودباخته و بی قرار در ذات خدا و جانشین پیغمبر است که درود بر محمد و او باد. او، علی بن ابیطالب (ع) است، پاک مردی از خاندان هاشم، که در خانه خدا دیده به جهان گشود، کسی است که خانه خدا را از بتها پاک نمود، و بالاخره در سال ۴۰، در خانه خدا (مسجد کوفه)، در محراب عبادت به شهادت رسید، پایان زندگیش چنان گذشت که ابتدای تولدش بود: زاده خانه خدا، در پایان زندگی در خانه ای که از بزرگترین خانه های خداست شربت شهادت نوشید و مسیر زندگی او در بین این مبدا و منتهی پیوسته با مبداء علی بود.

[ صفحه ۵۶ ]

## غدیره حسان بن ثابت انصاری

### اشاره

(حسان بن ثابت از شعرای غدیر است که ترجمه قسمتی از اشعار او در ص ۹۴ و ۹۵ ج ۲ ترجمه الغدير گذشت و باز به طور خلاصه ترجمه اش را مینویسم).

پیامبر بزرگوار، در روز غدیر به مسلمانان ندا کرد و گفت:

نبی و مولای شما کیست؟ بدون هیچگونه درنگ و چشم پوشی گفتند:

خداوند مولای ماست و تو پیامبر مائی و از ما، هیچگونه عصیانی در این زمینه نخواهی دهد.

پیغمبر اکرم به علی فرمود: برخیز که تو بعد از من پیشوای این خلقی.

هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، و بر شماست که به راستی پیرو او باشید.

خداوندا دوستدار دوستان او باش و دشمن دشمنانش

### سخنی در زمینه این شعر

اولین قصیده ای که راجع به داستان غدیر سروده شده، همین شعر است و حسان در حضور بیش از صد هزار نفر جمعیت که در میانشان سخنوران و شاعران بنامی بوده و بزرگان قریش، که بدقائق سخنرانی واقف بودند، آن قصیده را خواند و فصیحترین مرد عرب خود رسول اکرم (ص) بود که زینت بخش آن مجمع باشکوه بود و شاعر را تصدیق فرمود و موردعنایت و لطف خود قرار

داد: که چه نیکو این حادثه را به شعر در آوردی، و فرمود:

[ صفحه ۵۷ ]

لا تزال يا حسان مويدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك.

و قدیمی ترین کتابی که این شعر را نقل نموده است، کتاب سلیم بن قیس هلالی است که از تابعین بوده است، مردی موثق و مورد اعتماد علمی شیعی و سنی می‌باشد، که شرح حالش در جلد اول ترجمه الغدير گذشت، او این اشعار را به عبارتی که نزدیکست به آنچه محقق بزرگوار فیض کاشانی، در کتاب (علم الیقین) خود ذکر کرده - که به زودی بیان میشود - روایت نموده است و نیز عده قابل توجهی از علما اسلام این قصیده را روایت نموده اند.

### راویان این اشعار از حفاظ و دانشمندان حدیث

راویان این اشعار از حفاظ عبارتند از:

۱ - حافظ ابو عبدالله مرزبانی محمد بن عمران خراسانی (در گذشته ۳۷۸ ه.ق) در کتاب (مرقاه الشعر) از محمد بن حسین از حفص از محمد بن هارون از قاسم بن حسن از یحیی بن عبدالحمید از قیس بن ربیع از ابو هارون عبدی از ابو سعید خدری روایت نمود که: چون به غدیر خم رسیدیم پیامبر گرامی منادی را امر نمود، مردم را به نماز بخواند، سپس دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عادمن عاداه. در این هنگام حسان بن ثابت اجازه خواست تا در باره علی شعری بگوید. حضرت هم اجازه دادند بعد حسان شعر خود را شروع کرد:

ینادیهم یوم الغدیر نیهم تا آخر اشعار

۲ - حافظ خرکوشی ابو سعید (در گذشته ۴۰۶ ه.ق) - که شرح حالش در ترجمه الغدير ج ۱ ص ۱۷۸ گذشت - در کتاب (شرف المصطفی) این اشعار را نقل میکند.

[ صفحه ۵۸ ]

۳ - حافظ ابن مردویه اصفهانی (در گذشته ۴۱۰ ه.ق) - که شرح حالش در ترجمه الغدير ج ۱ ص ۱۷۸ گذشت، از ابو سعید خدری روایت میکند که حسان بن ثابت به رسول خدا (ص) عرض میکند، به من اجازه میدهی اشعاری (در باره غدیر خم) به سرایم؟ حضرت اجازه فرمودند که به میمنت و برکت الهی بگو، حسان سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نیهم

تا آخر اشعار

و همچنین، این اشعار را از ابن عباس نقل میکند چنانکه در جلد ۲ ص ۱۱۷ ترجمه الغدير گذشت.

۴ - حافظ ابو نعیم اصفهانی (در گذشته ۴۳۰ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۱۸۰ ترجمه الغدير گذشت - این اشعار را در کتاب خود (ما نزل من القرآن فی علی) به سند و متنی که در ج ۲ ص ۱۱۸ ترجمه الغدير گذشت چنین روایت میکند که حسان گفت:

یا رسول الله اجازه فرما تا در باره علی اشعاری بسرایم حضرت فرمودند که به میمنت و برکت بسرای. حسان برخاست و گفت: ای بزرگان قریش من به پیروی از سخنان پیامبر خدا (ص) در باره ولایت علی اشعار خود را شروع میکنم...

۵- حافظ ابو سعید سجستانی (در گذشته ۴۷۷ ه.ق) - که احوالش در ج ۱ ص ۱۸۴ ترجمه الغدير گذشت - اشعار مذکور را در کتاب (الولایه) به سند و متنی که در ج ۲ ص ۱۱۹-۱۲۰ ترجمه الغدير گذشت نقل میکند.

۶- اخطب خطبا، خوارزمی مالکی (در گذشته ۵۶۸ ه.ق) - که شرح حالش در شعرای قرن ششم خواهد آمد - اشعار مذکور را در کتاب (مقتل الامام السبط الشهيد) و در کتاب (مناقب) ص ۸۰ به سند و متنی که در ج ۲ ص ۱۲۰ ترجمه الغدير گذشت نقل میکند.

۷- حافظ ابوالفتح نظنزی - که شرح حالش در ج ۱ ص ۱۸۸ ترجمه الغدير گذشت - چهار بیت اول اشعار را در کتاب (الخصایص العلویه علی سائر البریه) از حسن بن احمد مهری، از احمد بن عبدالله ابن احمد، از محمد بن احمد بن علی، از ابن ابی شیبیه محمد بن عثمان، از

[ صفحه ۵۹ ]

حمانی، از ابن الربیع، از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری به لفظیکه ابی نعیم اصفهانی نقل کرده، روایت نموده است

۸- ابو المظفر، نوه حافظ ابن جوزی حنفی (در گذشته ۶۵۴ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۱۹۶-۱۹۵ ترجمه الغدير گذشت اشعار را در (تذکره خواص الامه) ص ۲۰ نقل نموده است.

۹- صدر الحفاظ، گنجی شافعی (در گذشته ۶۵۸ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۱۹۶ ترجمه الغدير گذشت - در کتاب (کفایه الطالب) ص ۱۷، اشعار را به لفظ ابو نعیم روایت نموده.

۱۰- شیخ الاسلام، صدرالدین حموی (در گذشته ۷۲۲ ه.ق) که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۰۰ ترجمه الغدير گذشت - اشعار را در کتاب (فرائد السمطین) در باب ۱۲ از شیخ تاج الدین ابوطالب علی بن الحب بن عثمان الخازن، از برهان الدین ناصر ابن ابی المکارم المطرزی، از اخطب خوارزم بسند و متنی که او ذکر کرده نقل میکند.

۱۱- حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی شمس الدین حنفی (در گذشته حدود ۷۵۷ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۰۳ ترجمه الغدير گذشت - اشعار را در کتاب (نظم در السمطین) نقل میکند.

۱۲- حافظ جلال الدین سیوطی، (در گذشته ۹۱۱ ه.ق) - که شرح حالش در ج ۱ ص ۲۱۴ ترجمه الغدير گذشت - اشعار را در (رساله الازدهار فیما عقده الشعرا من الاشعار) از تذکره شیخ تاج الدین ابن مکتوم حنفی، در گذشته ۷۴۹ ه.ق) نقل میکند.

### راویان این اشعار از بزرگان شیعه

#### اشاره

۱- ابو عبدالله محمد بن احمد المفتح (در گذشته ۲۲۷ ه.ق) اشعار را در شرح قصیده خود که به (الاشباه) معروفست، از عبدالله بن محمد بن عایشه قرشی، از مبارک، از عبدالله بن ابو سلمان، از طاء، از جابر بن عبدالله روایت کند که:

[ صفحه ۶۰ ]

رسول خدا (ص) در غدیر خم، زیر درختان عظیمی فرود آمد. روز گرمی بود. بعضی مجبور بودند از لباس سایبانی بسازند، و بعضی دیگر لباس خود را تر نموده به سر می‌گذاشتند تا از شدت گرما بکاهند، در این هنگام بود که رسول اکرم (ص) پیاخاست و فرمود:

ای گروه مردم آیا من به مومنان از خودشان سزاوارتر نیستم و زنان من ام المومنین نیستند؟ گفتیم: چنین است ای رسول خدا سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: شما را به شهادت می‌گیرم که "من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه من عاداه" و این سخن را سه بار تکرار فرمود.

عمر بعد از شنیدن کلام رسول خدا (ص) گفت: ای ابوالحسن (کنیه حضرت علی (ع) است) بر تو گوارا باد که اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مومن شدی سپس شخصی از میان جمعیت برخاست و از رسول خدا (ص) اجازه خواست که اشعاری در باره علی بسراید. حضرت فرمود:

ای حسان بگو و حسان چنین سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نیهم... تا آخر اشعار که ترجمه اش گذشت.

۲- ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم بن یزید طبری، قصیده حسان را در (المسترشد) به اسنادش از یحیی حمانی، از قیس، از عبدی، از ابی سعید به لفظیکه ابو نعیم اصفهانی نقل کرده روایت نموده فقط بیت سوم چنین است:

الهک مولانا و انت ولینا

ولا تجدن منا لک الیوم عاصیا

خدای تو مولای ماست و تو (پیامبر) ولی مائی.

و امروز، هیچیک از ما را نمی یابی که بر تو عصیان کند.

۳- استاد بزرگ ما، ابوجعفر صدوق محمد بن بابویه قمی، (در گذشته ۳۸۱ ه.ق) قصیده حسان را در کتاب (امالی ص ۳۴۳ به سند و متنی که مرزبانی نقل کرده، روایت میکند.

[ صفحه ۶۱ ]

۴- شریف رضی (در گذشته ۴۰۶ ه.ق) گرد آورنده نهج البلاغه، قصیده را در (خصایص الاثمه) نقل میکند.

۵- معلم امت اسلامی، استاد بزرگوار، شیخ مفید (در گذشته ۴۱۳ ه.ق) در کتاب الفصول المختاره ج ۱ ص ۸۷ قصیده حسان را ذکر نموده و اضافه میکند یکی از مواردیکه دلالت بر صحت قول شیعه دارد که پیامبر اکرم در غدیر خم از کلمه مولا- امامت و رهبری امت را اراده فرموده، شعر حسان است. روایت چنین آمده:

هنگامیکه رسول خدا (ص) علی را در روز غدیر به امامت نصب نمود، و سخنانی در باره علی فرمود، حسان از حضرت اجازه خواست تا در این باره شعری بسراید و چنین سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نیهم... تا آخر ابیات

پس از تمام شدن شعر حضرت فرمودند: لا تزال یا حسان مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک " تا آن زمان که ما را، با زبان خود یاری میکنی، از تاییدات روح القدس بهر مند گردی.

پس اگر مقصود پیغمبر از مولا- امامت نبود، اولاً- حسان را برای این شعرش تمجید نمی کرد و ثانیاً باید او را متوجه میکرد که مقصود من از مولا امامت نیست، چرا خلاف مقصود من شعر گفתי (در حالیکه حضرت چنین فرمود). و همچنین شیخ مفید در رساله ای که در معنای مولی تالیف کرده، شعر حسان را نقل نموده و سپس میگوید: شعر حسان در این باره مشهور است، او شاعر دربار رسول خداست و کسی است که پیغمبر جمله "لا تزال مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک" را در باره او فرموده است و این کلام، صریح در اقرار به امامت علی (ع) است که از کلام رسول اکرم (ص) در روز غدیر استفاده شده و بهیچوجه تاویل نمی پذیرد و حمل آن به معنای غیر حقیقی هم جائز نیست.

[ صفحه ۶۲ ]

و نیز، شعر حسان را در کتابهای (النصره لسید العتره فی حرب البصره) و (الارشاد) ص ۶۴-۳۱ با لفظی نزدیک به نقل ابو نعیم اصفهانی روایت کرده است.

۶- شریف مرتضی (= علم الهدی) در گذشته ۴۳۶ ه.ق) قصیده را در شرح بائیه سید حمیری نقل میکند.

۷- ابوالفتح کراچکی (در گذشته ۴۴۹ ه.ق) در ص ۱۲۳ (کنزالنفوس) قصیده حسان را نقل و سپس کلامی دارد که خلاصه اش اینست:

شعر حسان به سرعت منتشر و کاروانیان به همراه خود به اطراف بردند، این شعر متضمن اقرار به امامت امیر مومنان و ریاست او بر جمله مردمان است، هنگامیکه در حضور پیامبر (ص) این شعر را سرود حضرت او را تصدیق فرموده دعایش نمود که: لا تزال یا حسان مویدا ما نصرتنا بلسانک.

۸- شیخ عبیدالله بن عبدالله سدابادی شعر حسان را در (المنقح) در بحث امامت روایت نموده است.

۹- شیخ الطائفه، ابو جعفر طوسی، (در گذشته ۴۶۰ ه.ق) در (تلخیص الشافی) اشعار را نقل میکند.

۱۰- مفسر بزرگوار، ابوالفتوح خزاعی رازی، که از استادان روایتی ابن شهر آشوب (در گذشته ۵۸۸ ه.ق) است در ج ۲ س ۱۹۲ تفسیر خود شعر حسان را با لفظی قریب به نقل ابو نعیم اصفهانی روایت نموده به اضافه این بیت.

فخص بها دون البریه کلها

علیا و سماه الوزیر المواخیا

امامت و رهبری امت را مخصوص علی دانست و او را وزیر برادر خود خواند.

۱۱- استاد بزرگوار، ابو علی شهید - که شرح حالش در کتاب ما (شهدا الفضیله) ص ۳۷ آمده - شعر حسان را در (روضه الواعظین) ص ۹۰ روایت نموده است.

[ صفحه ۶۳ ]

- ۱۲- ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، اشعار مزبور را در (اعلام الوری) ص ۸۱ روایت نموده.
- ۱۳- ابن شهر آشوب سروی (در گذشته ۵۸۸ ه.ق) در ج ۳ ص ۳۵ کتاب (المناقب) اشعار را نقل کرده است
- ۱۴- ابو زکریا، یحیی بن حسن حلی مشهور به - ابن بطریق - اشعار مزبور را در (الخصایص) ص ۳۷ از طریق ابو نعیم اصفهانی روایت نموده اند.
- ۱۵- سید هبه الدین اشعار را در کتاب خطی خود (المجموع الرائق) نقل نموده.
- ۱۶- سرور ما، رضی الدین علی بن طاوس (در گذشته ۶۶۴ ه.ق) در ص ۳۵ (الطرائف) اشعار را ذکر فرموده است.
- ۱۷- بها الدین ابوالحسن اربلی (در گذشته ۶۹۲ در ص ۹۴ (کشف الغمه) نقل نمود.
- ۱۸- عماد الدین حسن طبری در (الکامل البهائی) ص ۱۵۲ و ۲۱۷ شعر حسان را نقل کرده است.
- ۱۹- شیخ یوسف بن ابی حاتم شامی، اشعار مزبور را در دو موضع از کتابش (الدر النظیم) ذکر کرده است.
- ۲۰- شیخ علی بیاضی عاملی در کتاب (الصراط المستقیم) شعر حسان را نقل کرده.
- ۲۱- قاضی نور الله مرعشی شهید (که به سال ۱۰۱۹ ه.ق به شهادت رسید) - که شرح حالش در (شهدا الفضیله) ص ۱۷۱ آمده - اشعار حسان را در (مجالس المومنین) ص ۲۱ ذکر نموده است.
- ۲۲- محقق بزرگوار محسن کاشانی (فیض کاشانی) (در گذشته ۱۰۹۱ ه.ق) اشعار حسان را در (علم الیقین) ص ۱۴۲ از کتاب (التهاب نیران الاحزان) به لفظی نزدیک به لفظ سلیم بن قیس هلالی تابعی نقل میکند که: پیامبر گرامی، روز غدیر به مسلمانان ندا کرد و گفت: جبرئیل، از جانب حق این حکم آورد، که تو معصومی و نباید سستی کنی.

### نکته جالب توجه

آنچه ضمن بررسی، بر اهل تحقیق روشن میشود اینست که: حسان این ابیات را تکمیل نموده و به صورت یک قصیده، که شامل قسمتی از مناقب امیر مومنان (ع) است در آورده ولی هر یک از اوایان حدیث، فقط تکه مورد نظر خود را که مناسب موضوع بحث خود میدیده ذکر نموده است.

حافظ ابن ابی شیبیه روایت کند که: حدیث نمود ما را این فضل و او حدیث کرد ما را از سالم بن ابی حفصه، از جمیع بن عمیر، از عبدالله بن عمر، و همچنین بزرگ حفاظ، گنجی شافعی در ص ۳۸ در کتاب (کفایه) خود چاپ نجف و ص ۱۶ چاپ مصر و ص ۲۱ چاپ ایران و ابن صباغ مالکی در (الفصول المهمه) ص ۲۲ و جز ایشان، اشعار حسان را با اضافات نقل کرده اند از جمله آن اشعار این چند بیت است:

علی، رمد به چشمش رسیده، دنبال دوا بود و کسی را نمی یافت.

و رسول خدا (ص) به وسیله آب دهان مبارکش، چشمانش را شفا بخشید و گفت:

من امروز، پرچم را بدست کسی میدهم، که زنده و شجاع است و محب رسول خدا است.

خدای را دوست دارد، و خدا هم او را دوستدار است.

و بدست او خداوند سنگرهای محکم را می گشاید.

لذا، جز همه مردم، او (علی) را به امامت برگزیده شد و وزیر و برادر پیامبر است.

در این اشعار اشاره ایست به حدیث صحیح و متواتری که پیشوایان حدیث نقل کرده اند به سندهایی که تمامی روایانش ثقه هستند و روایت میرسد به: بریده بن خصیب،



[ صفحه ۶۶ ]

عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عمران بن حصین، ابی سعید خدری، ابی لیلی انصاری سهل ساعدی، ابی هریره دوسی، سعد بن ابی وقاص، برا بن عازب، سلمه بن اکوع:

بخاری، در ج ۴ ص ۳۲۳ کتاب (صحیح) خود، از سهل و در ج ۵ ص ۲۶۹ باز از سهل، و در ص ۲۷۰ از سلمه، و در ج ۶ ص ۱۹۱ از سلمه و سهل این اشعار را نقل کرده است. و مسلم هم، در ج ۲ ص ۳۲۴ کتاب (صحیح) خود، و ترمذی در ج ۲ ص ۳۰۰ (صحیح) خود، و احمد بن حنبل در ج ۱ ص ۹۹ کتاب (مسند) خود، و در ج ۵ ص ۳۵۸ و ۳۵۳ و غیر آن نقل کرده و ابن سعد، در کتاب (طبقات) ج ۳ ص ۱۵۸ و ابن هشام در ج ۳ ص ۳۸۶ کتاب (سیره) اش و طبری در تاریخ خود در ج ۲ ص ۹۳ و نسائی هم در کتاب (خصایص) خود، ج ۴ ص ۳۳ و ۱۶ و ۸ اشعار حسان را روایت کرده اند.

حاکم در ج ۳ ص ۱۱۶ و ۱۹۰ در باره نقل این اشعار میگوید: این حدیث به حدتواتر رسیده است.

خطیب در تاریخش (تاریخ بغداد) ج ۷ ص ۳۸۷، و ابو نعیم اصفهانی در ج ۱ ص ۶۲ از (حلیه) به چند طریق که بعضی از آنها را تصحیح نموده و همچنین در ج ۴ ص ۳۵۶، و ابن عبدالبر در (الاستیعاب) ج ۲ ص ۳۶۳ در شرح حال عامر، و حمویی در (فراید)ش از قول امام محی السنه نقل میکند که: این حدیث صحیح و مورد اتفاق است. و محب الدین

[ صفحه ۶۷ ]

طبری، در ج ۲ ص ۱۸۷ (ریاض) و یافعی، در ج ۱ ص ۱۰۹ (مرآه الجنان) و قاضی الایچی در ج ۳ ص ۱۲ و ۱۰ (المواقف)، جملگی شعر حسان را نقل کرده اند و راویان دیگری هستند که اگر بخواهیم در اینجا از آنها یادی رود خود کتابی مستقل گردد و ما بهمین مقدار اکتفا میکنیم.

و اما متن حدیث، ما در اینجا فقط به نقل بخاری اکتفا میکنیم. او روایت کند که:

رسول خدا (ص) در روز خیبر فرمود: همانا این پرچم را فردا به مردی میدهم که خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیبمان کند. او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول خدا هم او را دوست دارند، مسلمانان در آتشب خواب از چشمانشان رخت بر بسته بود، همه در این فکر و اندیشه بودند که کدامیک به این افتخار نائل میشوند؟

چون صبح شد، جمله به خدمت رسول خدا (ص) آمدند. هر یک به امید اینکه رسول خدا (ص) پرچم را بدو سپارد، ولی پیغمبر اکرم (ص) فرمود: علی کجاست؟ گفته شد که چشمانش درد میکند. فرمود: او را بیاورید و چون علی (ع) را آوردند، پیغمبر اکرم (ص) از آب دهان خود، به چشمان دردناک علی مالید و دعایش نمود، چشمان علی خوب شد و درد ساکت گشت، پیغمبر خدا پرچم را به علی داد.

علی (ع) عرض کرد: ای رسول خدا آیا با آنها بجنگم تا مانند ما (مسلمان) شوند؟ حضرت رسول (ص) جواب فرمود: با ملایمت به سوی آنان (اهل خیبر) روانه شو، ابتدا آنها را به اسلام دعوت نما و واجباتشان را گوشزد کن به خدا قسم اگر به وسیله تو کسی به حق هدایت شود از شتران سرخ مو برای تو ارزنده تر است و در روایت دیگر است: و خداوند فتح را نصیب او فرمود.

[ صفحه ۶۸ ]

## دیوان حسان

## اشاره

جز آنچه از اشعار حسان نقل شد، مدایح بسیاری در باره امیر مومنان علی دارد که منتخبی از آن، به زودی ذکرش بیاید. در این هنگام است که دستهای امین شناخته می شود، دستهای خیانتکاری که به سوی دیوان حسان دراز گشت و دیوان او را چون دیوانهای دیگر که شامل مدایح و فضائلی در باره ائمه (ع) بود، مورد تحریف قرار داد، و حتی خاطرات پسندیده اصحاب ایشان را حذف نمود.

این قصیده میمیه فرزدق است با همه شهرتش که در وصف حضرت زین العابدین (ع) سروده شده، از قلم انداخته اند، با اینکه ناشر دیوان در مقدمه کتاب به این قصیده اشاره میکند و کتب دیگر و تراجم، جمله این قصیده را از فرزدق میدانند.

و چون دیوان کمیت که اشعاری از آن کم و مقداری بر آن اضافه نموده اند و دیوان ابی فراس هم چون دیوان کشاجم، قسمت مهمی از مراثی سید الشهداء حسین (ع) از آنها حذف شده است و کتاب (المعارف) ابن قتیبه را، دستهای تحریف آنچه دلش خواسته بر آن افزوده و آنچه ملایم مسلکشان نبوده از آن کاسته اند و کتبی که بعد از آن ناقل مطالب کتاب (المعارف) بودند، خود گواه این تحریف و خیانتند که ما مقداری از آن را قبلاً ذکر نموده و بعضی دیگر را هم خواهیم گفت و از این نوع تحریف در کتب بسیاری رخ داده که ما، به جهت اینکه وضع کتاب را به هم نزنیم، از ذکر آنها خودداری نموده ایم و تفصیل آن در جای خود بیاید، حال برمیگردیم به دیوان حسان و نقل تکه های جدا شده از آن، که مصادر مورد اعتماد ثبت نموده اند مانند قصیده یائیه او که در پیش ذکر شد.

از جمله: تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۱۰۷ و شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۴ و جز این دو کتاب نقل کنند که: ابوبکر هنگامیکه خلیفه شد بر منبر رفت و یک پله پایتزر از جایگاه رسول خدا (ص) نشست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

[ صفحه ۶۹ ]

همانا من عهده دار امور شما شده ام و حال آنکه بهتر از شما نیستم، اگر به راه راست رفتم پیرویم کنید، و اگر دچار لغزش و انحراف شدم مرا به راه راست وا دارید. من نمی گویم که بر شما فضیلتی دارم، برتری من از جهت مسئولیتی است که به عهده دارم، و بعد از این گفتار از انصار به نیکی یاد کرد و گفت:

ما و شما ای گروه انصار مصداق این شعریم:

جزی الله عنا جعفرنا حین ازلفت

بنا نعلنا فی الواطئین فولت

ابوا ان یملونا و لو ان امنا

تلاقی الذی یلقون منا لملت

خداوند جعفر را از سوی ما پاداش نیکی عنایت کند در آن هنگام که پای ما لغزید و در بین راه روندگان کفش از پای ما بدر رفت از سرزنش ما خودداری کردند و اگر ما در ما آنچه را که آنان از ما دیدند مشاهده می کرد از ما رنجیده خاطر می شد. در نتیجه این بیان، انصار از ابوبکر دوری گزیدند و قریش هم از دست آنان خشمناک شدند، به هم گرد آمدند و سخنرانانشان سخن راندند، عمرو بن عاص بر ایشان وارد شد. بدو گفتند برخیز و انصار را نکوهش کن، برخاست و دهان به نکوهش انصار گشود. فضل بن عباس هم به پا خواست و سخنان آنان را رد نمود و نزد علی (ع) رفت و حضرت را از قضیه مطلع نمود و شعری که انشا کرده بود، باز گو کرد.

علی (ع) خشمناک از منزل بیرون آمد و به مسجد رفت و از انصار به نیکی یاد فرمود و گفتار عمرو بن عاص را رد نمود، انصار از این جریان خوشحال شدند و گفتند: با سخنی که علی (ع) در باره ما فرمود از هیچ سخنی باک نداریم و جمله به نزد حسان بن ثابت رفتند و از او خواستند که جواب فصل را بگوید. حسان گفت اگر به غیر قافیه های او شعری بسرایم او مرا رسوا میکند، انصار گفتند: فقط

[ صفحه ۷۰ ]

از علی یاد کن سپس چنین سرود:

خدا علی را جزای خیر دهد، چه پاداش در کف اوست و چه کسی چون او می تواند باشد؟  
(ای علی) به جهت فضائلی که دارا هستی بر همه قریش پیشی گرفتی، سینه دار فراخ و قلبت امتحان شده است  
بزرگان قریش آرزوی مقام تو را دارند ولی از نداری، تا دارندگی راهی بس دراز است.  
نسبت تو به اسلام در هر زمینه، بسیار محکم و به هم پیوسته است.  
و هنگامیکه عمرو، به سبب خصلت نکوهیده خود، پرهیزکاری را تحدید و کینه ها را زنده نمود -  
تو به خاطر ما در خشم شدی.

تو تنها یادگار لوی بن غالبی و مایه امید ما که دارای صفات نیکوی اوئی و خصلتهائیکه هنوز به وجود نیامده.

تو در بین ما نگهبان رسول خدا بودی و به عهدی که به تو سپرده بود وفا کردی و کیست اولی به این عهد از تو؟ کیست؟

آیا تو برادر رسول خدا (ص) در طریق هدایت نبودی؟

ووصی او، و به کتاب و سنت از همه داناتر؟ پس حق تو، پیوسته در "نجد" و سپس "در یمن" بر ما به هم آمیخته و بزرگ است.

جمله "فصدرک مشروح" که در قصیده آمده، اشاره به آیه ای از قرآن است: افمن شرح الله صدره للاسلام.

(کسی که خداوند سینه اش را برای اسلام فراخ نموده است).

[ صفحه ۷۱ ]

این آیه در باره علی و حمزه نازل شده است و حافظ محب الدین طبری در ج ۲ ص ۲۰۷ (ریاض)، از حافظ واحدی و حافظ ابو الفرج این روایت را نقل کند و همچنین در ص ۸۸ (ذخایر العقبی).

و جمله "و قلبک ممتحن" اشاره به حدیث نبوی دارد که در باره امیر مومنان وارد شده که:

انه امتحن الله قلبه بالايمان:

خداوند قلب او (علی) را به ایمان امتحان فرمود

این روایت راجعی از حفاظ و علما نقل نموده اند از جمله: نسائی در ص ۱۱ (خصایص) و ترمذی در ج ۲ ص ۲۹۸ (صحیح) خود و خطیب بغدادی در ج ۱ ص ۱۳۳ (تاریخ) خود.

(زیادتی چاپ دوم) و بیهقی در ج ۱ ص ۲۹ کتاب (المحاسن و المساوی) و محب الدین طبری در ج ۲ ص ۱۹۱ (الریاض) و در ص ۷۶ (ذخائر العقبی) وی گوید که: این روایت را ترمذی نقل و از حیث سند تصحیح نموده. و گنجی در ص ۳۴ (الکفایه) خود روایت کرده و گوید:

این حدیثی خوب و عالی و صحیح است، و حمویی در باب ۳۳ (فراید) خود، و سیوطی در (جمع الجوامع) بطریقهای متعدد نقل کند چنانکه در ج ۶ ص ۳۹۳ و ۳۹۶ (کنز العمال) نقل شده و بدخشی در ص ۱۱ (نزل الابرار) و جز ایشان روایت را نقل کرده اند. و جمله:

"الست اخاه فی الهدی و وصیه."

اشاره به حدیث برادری علی (ع) با پیامبر (ص) و حدیث وصایت حضرت است و این دو حدیث به حدی مشهور و متواتر است که اهل تحقیق، در اغلب مسانید حفاظ

[ صفحه ۷۲ ]

و بزرگان می توانند بیابند.

و جمله: "و اعلم فھر بالکتاب و بالسنن."

اشاره به روایاتی است که در باره علم علی (ع) به کتاب و سنت وارد شده است.

حفاظ از پیامبر خدا (ص) در حدیثی که خطاب به فاطمه است نقل کنند که:

زوجتک خیر اهلی اعلمهم علما و افضلهم حلما و اولهم اسلاما.

(من تو را بهترین و ابستگان خود به همسری دادم او، اعلم ایشان است و در حلم و بردباری بر آنها برتری دارد و در اسلام بر همه پیشی گرفته است).

و در حدیث دیگر میفرماید:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب.

(عالمترین امت من علی (ع) است) و در حدیث سوم آمده که:

اعلم الناس بالله و بالناس.

(علی از همه مردم به خدا و مردم داناتر است).

و در حدیثی دیگر فرمود: ای علی تو را هفت خصلت است، یک به یک شمرد و از جمله فرمود:

و اعلمهم بالقضیه.

(تو داناترین مردم به قضا و داوری هستی).

محب الدین طبری حدیث را در ج ۲ ص ۱۹۳ (ریا) و در ص ۷۸ (ذخائر العقبی) نقل کند و ابن عبدالبرج ۳ ص ۴۰ (استیعاب) که در حاشیه کتاب (اصابه) چاپ شده از عائشه روایت کند که: علی داناترین مردم به سنت پیامبر است. و گنجی در ص ۱۹۰ (کفایه)

از ابی امامه، از پیغمبر (ص) آورده که:

اعلم امتی بالسنه و القضا بعدی علی بن ابی طالب.

(علی دانشمندترین امت من است به سنت و حدیث من و داناترین ایشان در

[ صفحه ۷۳ ]

قضا و داوری است بعد از من).

خوارزمی در ص ۴۹ (مناقب) خود، و شیخ الاسلام حمویی در (فراید) باب ۱۸ از سلمان، از پیامبر خدا (ص) روایت نموده اند که:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابیطالب.

(داناترین مردم بعد از من علی (ع) است).

حفاظ و راویان معتبر حدیث از علی (ع) نقل کنند که فرمود: به خدا قسم آیه ای نازل نشد مگر اینکه دانستم در چه امری نازل

شده، و برای چه کسی نازل گشته همانا خداوند به من دلی دانا، و زبانی گویا عطا فرموده است.

و باز از رسول اکرم (ص) روایت شده که: حکمت ده جز است، نه جز آن به علی (ع) داده شده و یک جز دیگر بین بقیه مردم

تقسیم شده است.

سید احمد زینی دحلان در ج ۲ ص ۳۳۷ (الفتوحات الاسلامیه) خود گوید:

خداوند به علی (ع) علم زیادی عنایت فرموده و (نیروی) کشف سرشاری:

ابوالطفیل گوید: علی (ع) را در حال خطبه خواندن دیدم که می گفت:

آنچه می خواهید از قرآن از من سوال کنید به خدا قسم آیه ای در قرآن نیست مگر اینکه میدانم در شب نازل شده یا در روز، در

بیابان بوده یا در کوه، اگر بخواهم، ۷۰ شتر، از تفسیر فاتحه الکتاب فراهم می آورم.

ابن عباس گوید که: سرچشمه علم رسول خدا (ص) از علم خداست و علم علی (رضی الله عنه) از علم پیامبر خدا (ص) است و من

علم خود را از علم علی (رض) گرفته ام و علم من و اصحاب پیغمبر خدا (ص) در مقابل علم علی (رض) به مانند

[ صفحه ۷۴ ]

قطره ای است از هفت دریا. و گفته شده که:

عبدالله بن عباس بقدری در فراق علی گریه کرد که چشمانش کور شد.

و باز ابن عباس نقل کند که: به علی نه دهم علم داده شده، به خدا قسم که در یک دهم دیگر هم با مردم شریک است.

معاویه مشکلات علمی خود را به علی می نوشت و جواب می خواست و پس از آنکه علی (ع) در گذشت، معاویه گفت:

بامرگ علی (ع) علم و دانش از کف رفت.

عمر بن الخطاب پیوسته به خدا پناه می برد از اینکه مشکله ای پیش آید و علی برای حلش حاضر نباشد. از عطا سوال شد که: در

اصحاب پیامبر خدا (ص) کسی داناتر از علی بود؟ گفت: نه. به خدا کسی را داناتر از او سراغ ندارم.

عبدالله بن مسعود روایت کند که، قرآن به هفت حرف نازل شده و هر یک از حروف را ظاهری است و باطنی، و علی (ع) علم ظاهر

و باطن قرآن را داراست.

و ما نظیر این احادیثی که در باره علم علی نقل شد در کتب حدیث زیاد می بینیم که اگر آنها را جمع کنند کتاب ضخیمی را تشکیل می دهد.

### شعری دیگر از حسان درباره علی و شرح آن

ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی، در (تذکره) خود ص ۱۱۵، و گنجی شافعی در ص ۵۵ (کفایه) و ابن طلحه شافعی در ص ۲۰ (مطالب السوول)، اشعار ذیل را به حسان نسبت می دهند و ابن طلحه، ضمن نقل اشعار گوید: این اشعار از قول حسان منتشر و گوش و زبان به زبان باز گو شده و اما اشعار عبارتند از:  
خداوند در باره علی و ولید قرآن نازل نمود -  
علی را مومن و ولید را فاسق خواند.

[ صفحه ۷۵ ]

هرگز مومنی که خداشناس است با فاسق خائن برابر نیست.  
علی با عزت و کرامت در پیشگاه خداوند حاضر میشود و ولید با هلاکت و خواری.  
به زودی ولید در جهنم به جزای اعمال خود می رسد در حالیکه علی (ع) بدون شک داخل بهشت می شود.  
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۰۳ اشعار حسان را نقل کرده و بعد از شعر سوم این ابیات را اضافه دارد:  
به زودی ولید و علی (ع) به حساب خوانده می شوند.  
علی به سبب خصلتهای نیکو و ایمانش به بهشت می رود  
در حالیکه جزای ولید جز خواری و جهنم نیست.  
در پیشینان ابان کسانی بودند که در شهرهای ما شلوار کوتاه می پوشیدند  
و احمد زکی در (جمهره الخطب) ج ۲ ص ۲۳ این اشعار حسان را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نقل کرده است.  
در این ابیات اشاره به آیه ای از قرآن شده که:  
افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یتوون  
(آیا کسی که مومن است مانند کسی است که فاسق می باشد نه، مساوی نیستند)، این آیه در باره مشاجرہ ای که بین علی و ولید بن عقبه بن ابی معیط واقع شد نازل شده است.  
طبری در ج ۲۱ ص ۶۲ تفسیر خود به سندش از عطا بن یسار گوید: بین علی و ولید صحبتی شد ولید گفت: من از تو زبان آورتر، و نیزه ام تیزتر و در عقب نشانیدن صف دشمن تواناترم.  
علی (ع) فرمود: ساکت شو، که فاسقی بیش نیستی و به سبب این مشاجرہ

[ صفحه ۷۶ ]

آیه فوق نازل شد.

و در ج ۴ ص ۱۸۵ (اغانی) و ج ۳ ص ۴۷۰ (تفسیر خازن)، آمده که: بین علی و ولید منازعه ای واقع شد ولید به علی (ع) گفت:

ساکت باش که تو کودکی بیش نیستی و من پیری سالخورده ام، بخدا قسم که نیزه ام از نیزه ات تیزتر و از تو زبان آورتر دلیرترم و در صف نبرد پر دل تر هستم. علی فرمود ساکت شو، که فاسقی بین نیستی. و خداوند آیه فوق را بدین مناسبت نازل فرمود.

(زیادتی چاپ دوم)

واحدی به اسناد خود از طریق ابن عباس در ص ۲۶۳ کتاب (اسباب النمول) این روایت را به سندهای صحیح نقل نموده و محب الدین طبری در ج ۲ ص ۲۰۶ (الریاض)، از ابن عباس و قتاده از طریق حافظ سلفی و حافظ واحدی و در ص ۸۸ (ذخائر العقبی) روایت را نقل کند و خوارزمی در ص ۱۸۸ (مناقب) خود و گنجی در ص ۵۵ (فایه) و نیشابوری در تفسیر خود ذکر نموده اند و ابن کثیر در ج ۳ ص ۴۶۲ تفسیر خود گوید که: عطا بن یسار و سدی و جز این دو گویند که: آیه فوق در باره علی ابن ابی طالب و عقبه نازل شده است.

و جمال الدین زرندی در (نظم در السمطین) حدیث را نقل کرده است.

و ابن ابی الحدید در ج ۱ ص ۳۹۴ و ج ۲ ص ۱۰۳ (شرح نهج البلاغه) روایت را نقل و از استاد خود حکایت کند که:

نزول این آیه در شان علی (ع) پیش همه معلوم و قطعی است و خبرش هم مشهور و همگی در نقل آن اتفاق دارند.

سیوطی در ج ۴ ص ۱۷۸ (درالمنثور) با بررسی طریق روایت کرده و گفته که: ابوالفرج در (اغانی)، و واحدی، ابن عدی، ابن مردویه، خطیب بغدادی، ابن عساکر، این روایت را از طرق

[ صفحه ۷۷ ]

زیادی از ابن عباس روایت نموده اند و ابن اسحاق و ابن جریر از عطا بن یسار با بررسی طریق روایت نموده است و ابن ابی حاتم از سدی (رض) مانند آنرا با بررسی طریق روایت کرده و باز از ابن ابی حاتم از عبدالرحمن ابن ابی لیلی (رض) روایت را نقل و ابن مردویه، خطیب، ابن عساکر از ابن عباس نقل کرده اند.

(زیادتی چاپ دوم) حلبی در ج ۲ ص ۸۵ کتاب سیره خود روایت فوق را ذکر نموده است.

### و شعری دیگر

ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی اشعار زیر را در ص ۱۰ تذکره خود نقل کرده است:

کیست آنکه در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر بخشید و پنهان داشت؟

و چه کسی شب در بستر محمد (ص) خوابید تا محمد شبانه آهنگ غار کند؟

و چه کسی در نه آیه قرآن مومن خطاب شده است

در بیت اول اشاره به داستان مشهور می کند، آنجا که حضرت علی (ع) در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر بخشید و در باره اش این آیه نازل شد:

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون

و شرح این آیه بیاید.

و شعر دوم اشاره به حدیثی است که امت اسلامی به نقل آن اتفاق دارند که: علی برد سبز رنگ پیامبر خدا (ص) را پوشید و در

بستر حضرت خوابید تا آواز دست

[ صفحه ۷۸ ]

مشرکین فرار کند و خود را فدای پیغمبر نمود و بدین مناسبت این آیه نازل شد:

و من الناس من یشری نفسه ابتغا مرضاه الله

و به طوریکه در شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۷۰ مذکور است، ابو جعفر اسکافی گفته: داستان در بستر رسول اکرم (ص) خوابیدن حضرت علی به تواتر ثابت شده و جز دیوانه یا بی دین آنرا انکار نمی کند و همه مفسرین روایت نموده اند که آیه " و من الناس من یشری " تا آخر آیه در شب خوابیدن حضرت علی (ع) جای حضرت رسول (ص) و در باره علی (ع) نازل شده است.

ثعلبی در تفسیرش روایت کند که: چون پیامبر خدا (ص) اراده هجرت به سوی مدینه را فرمود، علی (ع) را در مکه به جای خود گذارد تا دیون پیامبر و وداعی که خدمت حضرت گذارده بودند رد کنند، و در شب خروج به سوی غار، در حالیکه مشرکین اطراف خانه را گرفته و قصد کشتن حضرت را داشتند، به علی امر فرمود که در بستر او بخوابد، امر کرد: برد سبز حضرمی مرا به خود پیچ و در بستر من بخواب یقین بدان که از ناحیه مشرکین بتو آسیبی نخواهد رسید انشاءالله.

علی (ع) به دستور حضرت عمل کرد و در نتیجه خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که: من بین شما دو، برادری افکنم و عمر یکی از شما دو نفر، طولانی تر از دیگری است اینک کدامیک از شما برادر خود را بر خود مقدم میدارد؟ هر دو طول زندگی را اختیار نمودند، سپس خداوند وحی فرستاد که:

چرا شما مثل علی (ع) نبودید، من بین او و محمد (ص) عقد برادری بستم، در جای پیغمبر خوابید و جان خود را برای فدا نمودن آماده ساخت و او را بر خود مقدم داشت، فرود آئید و او را از دست دشمنان حفظ کنید.

هر دو فرود آمدند، جبرئیل نزد سر حضرت علی (ع) و میکائیل نزد پای او

[ صفحه ۷۹ ]

نشستند جبرئیل بانگ زد:

بخ بخ من مثلک یا علی یباهی الله تبارک و تعالی بک الملائکه.

(مبارک باد مبارک باد کیست مانند تو ای علی که خداوند به وجود تو بر ملائکه مباحات میفرماید).

و در حالیکه پیامبر خدا، روانه مدینه بود، خداوند این آیه را در شان علی (ع) نازل فرمود:

" و من الناس من یشری نفسه ابتغا مرضاه الله. "

ابن عباس گوید که این آیه در حال فرار کردن پیامبر (ص) با ابی بکر از دست مشرکین به سوی غار و خوابیدن حضرت علی در جای او نازل شد.

این حدیث ثعلبی را با همه طول و تفصیلش، غزالی در ج ۳ ص ۲۳۸ (احیا العلوم) نقل کرده است. و گنجی در (کفایه) ص ۱۱۴ و صفوری در ج ۲ ص ۲۰۹ (نزه المجالس) از حافظ نسفی روایت نموده، و ابن صباغ مالکی در ص ۳۳ (فصول) خود و سبط ابن جوزی حنفی در ص ۱۲ (تذکره) خود و شبلیجی در ص ۸۶ (نور الابصار) این حدیث را روایت نموده اند.

در سه مصدر اخیر چنین آمده که:

ابن عباس گوید: امیر مومنان (ع) شعری که در آنشب سروده بود برای من بازگو فرمود که:



وقیت بنفسی خیر من وطی الحصا  
و اکرم خلق طاف بالبيت و الحج

روبت اراعی منهم ما یسوونی  
و قد صبرت نفسی علی القتل و الاسر

و بات رسول الله فی الغار آمنة  
و ما زال فی حفظ الاله و فی الستر

جان خود را برای بهترین شخصی که بر روی زمین پدید آمده، سپر قرار دادم. او گرامی ترین انسانی بود که طواف خانه و حجر نمود.

[ صفحه ۸۰ ]

در تمامی شب منتظر بودم که از مشرکین به من آسیبی برسد.  
و خود را برای کشته شدن و اسیری آماده ساخته بودم.

رسول خدا در آن شب با ایمنی در غار بسر برد و خداوند او را از دیده ها مخفی داشت و حفظ فرمود.

داستان ليله المييت (شب خوابیدن) در این کتابها آمده است: ج ۱ ص ۳۴۸ (مسند) احمد، ج ۲ ص ۹۹-۱۰۰ (تاریخ - طبری) و ج ۱ ص ۳۱۲ (طبقات) ابن سعد، ج ۲ ص ۲۹ (تاریخ یعقوبی)، ج ۲ ص ۲۹۱ (سیره) ابن هشام، ج ۲ ص ۹۰ (العقد الفريد) ج ۱۳ ص ۱۹۱ (تاریخ خطیب بغدادی)، ج ۲ ص ۴۲ تاریخ ابن اثیر ج ۱ ص ۱۲۶ تاریخ ابی الفداء، ص ۷۵ (مناقب) خوارزمی، ص ۳۹ (الامتاع) مقریزی، ج ۷ ص ۳۳۸ (تاریخ) ابن کثیر، ج ۲ ص ۲۹ (السیره الحلبیه).

از ابن عباس حدیث صحیحی نقل شده و عده زیادی از حفاظ و راویان موثق حدیث، آنرا نقل نموده اند که اشاره به این واقعه دارد به ص ۹۵ جلد اول ترجمه الغدير مراجعه شود.

و همین واقعه به روایتی از امام حسن مجتبی (ع) نقل شده که:

در شب هجرت، امیر المومنین (ع) جان خود را فدای رسول خدا نمود و شر مشرکین را از سر حضرت برطرف نمود و خداوند هم این آیه را در شان او نازل فرمود: "و من الناس من یشری نفسه ابتغا مرضات الله."

شعر سوم اشاره به نه آیه فرموده که در باره امیر المومنین (ع) نازل گردیده است، در این آیات مراد از مومن حضرت علی (ع) است ولی ما به ده آیه واقف شدیم

[ صفحه ۸۱ ]

و نمی دانیم چرا حسان به نه آیه تخصیص داده است.

(زیادتی چاپ دوم): و معاویه بن صعصعه در قصیده ای که نصر بن مزاحم در ص ۳۱ کتاب (صفین) از وی نقل می کند، چنین گوید:

و من نزلت فیه ثلاثون آیه  
تسمیه فیها مومنا مخلصا فردا

سوی موجبات جشن فیه و غیرها  
بها اوجب الله الولایه و الدا

ترجمه:

کسی که در سی آیه قرآن مومن مخلص نامیده شده  
به اضافه فضایل دیگرش، که خداوند بسبب آنهمه، ولایت و دوستی او را واجب فرمود.  
اما آیاتی که در باره حضرت نازل شده عبارت است از:  
- افمن كان مومنا كمن كان فاسقا لا يستوون.

سوره سجده: ۱۸.

که در ص ۷۵ این جلد احادیثی که دلالت داشت بر اینکه این آیه در باره علی است گذشت.

۲- هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین

سوره انفال: ۶۲.

حافظ ابن عساکر در تاریخش به سند صحیح گوید که: خبر داد ما را ابوالحسن علی بن مسلم شافعی از ابو القاسم بن العلاء و ابوبکر محمد بن عمر بن سلیمان رینی نصیبی، از ابوبکر احمد بن یوسف بن خلاد، از ابو عبدالله حسین بن اسماعیل مهری، از عباس بن مکار، از خالد بن ابی عمر اسدی، از کلبی، از صالح، از ابی هریره که گفت: بر عرش نوشته شده:

[ صفحه ۸۲ ]

لا اله الا الله وحده لا شریک لی و محمد عبده و رسولی ایدته بعلی و ذلک قوله عز و جل فی کتابه الکریم: هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین علی وحده.

کسی جز من شایسته پرستش نیست خدای یکتائی که بی شریکم، بنده ام محمد را پیامبر خود قرار دادم و به وسیله علی او را تایید کردم و دلیل آن سخن خداست چنانکه گوید: او کسی است که تو را با یاری خود و مومنین تایید فرمود، و مراد از مومنین علی (بتنهائی است).

این حدیث را گنجی شافعی در (کفایه) ص ۱۱۰ به اسناد خود روایت کرده و سپس تصریح می نماید که: این حدیث را ابن جریر در تفسیرش و ابن عساکر در تاریخ خود در شرح حال علی (ع) ذکر نموده و حافظ جلال الدین سیوطی در ج ۳ ص ۱۹۹ (الدرر المنثور) از ابن عساکر نقل کرده و قندوزی در ص ۹۴ (ینابیع الموده) از حافظ ابن نعیم به اسنادش از ابو هریره و همچنین از طریق ابی صالح از ابن عباس روایت نموده است.

ابتدای حدیث را جمعی از حفاظ که مورد اطمینانند نقل کرده اند از جمله: خطیب بغدادی در ج ۱ ص ۱۷۳ تاریخش به اسناد خود از انس بن مالک روایت کرده و گوید: رسول خدا (ص) فرمود: پس از آنکه به معراج برده شدم دیدم بر عرش نوشته شده: لا اله الا محمد رسول الله ایدته بعلى نصرته بعلى.

(ترجمه این حدیث گذشت)

و محب الدین طبری در ج ۲ ص ۱۷۲ (الریاض) از ابی الحمرا از طریق ملا در سیره اش و در ص ۶۹ (ذخایر العقبی)، و خوارزمی در ص ۲۵۴ (مناقب) خود و حموی در باب ۴۶ (فراید) خود از دو طریق به یک لفظ چنین روایت

[ صفحه ۸۳ ]

کرده اند که حضرت رسول (ص) فرمود: چون در عوالم بالا سیر داده شدم دیدم بر عرش نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتی من خلقی ایدته بعلى نصرته به.

و به اسناد دیگر از ابی الحمرا، خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله به این لفظ نقل کرده که: شبی که سیر داده شدم، در طرف راست عرش دیدم نوشته است:

انا الله وحدی لا اله غیر یغرس جنة عدن بیدی لمحمد صفوتی، ایدته بعلى.

و به همین لفظ حافظ سیوطی چنانکه در ج ۶ ص ۱۵۸ (کنز العمال) نقل کرده از چند طریق از ابی الحمرا روایت نموده و از طریق دیگر از جابر از پیامبر روایت نموده که:

مکتوب فی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات و الارض بالفی سنه " : لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلى.

(این تکه زیادی چاپ دوم است): حافظ هبشی در ج ۹ ص ۱۲۱ (المجمع) از طریق طبرانی، از ابی الحمرا و سیوطی در ج ۱ ص ۷ (الخصایص الکبری) از طریق انس از ابن عدی و ابن عساکر این حدیث را نقل نموده اند.

سید همدانی در دوستی هشتم از کتاب (موده القربی) از حضرت علی نقل کند که فرماید: رسول خدا (ص) (خطاب به حضرت امیر) فرمود: اسم ترا در چهار جا مقرون به اسم خودم دیدم: هنگامی که آهنگ معراج داشتم و به بیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره نوشته شده است:

[ صفحه ۸۴ ]

لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلى وزیره.

و چون به سدره المنتهی رسیدم بر آن نوشته بود:

انی انا الله لا اله الا انا و حدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلى وزیره و نصرته به.

چون به عرش پروردگار عالمیان رسیدم بر پایه های عرش نوشته شده بود: انی انا الهل لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی، ایدته بعلى وزیره و نصرته به.

و چون به بهشت رسیدم بر در آن نوشته بودند:

لا اله الا انا، و محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلى وزیره و نصرته به.

۳- یا ایها النبى حسبك الله و من اتبعك من المومنین

سوره انفال: ۶۴

(ای پیغمبر خداوند، و مومنینی که از تو پیروی می کنند تو را کافست).

حافظ ابو نعیم در (فضائل الصحابه) به اسنادش به سند صحیح آورده که: این آیه در وصف علی (ع) نازل گشته و مراد از مومنین در آیه علی (ع) است

۴- من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر وما بدلوا تبديلا.

احزاب: ۲۳.

(از گروه مومنان، مردانی هستند که به عهد خود با خدا وفا می کنند پس بعضی از ایشان را مرگ در کام خود فرو برده و عده ای دیگر هم به انتظار مرگ نشسته اند و هیچگونه تبدیل و تغییری در این مرام نداده اند).

خطیب خوارزمی در کتاب "المناقب" ص ۱۸۸ و صدر الحفاظ گنجی در "الکفایه" ص ۱۲۲ از ابن جریر و عده ای دیگر از مفسران نقل کرده است که این جمله از آیه مبارکه فمنهم من قضی نحبه در باره حمزه و یاران او نازل شده آنان با خداوند پیمان بسته بودند که از میدان نبرد پشت نکرده و از دشمن روی نگردانند در نتیجه در

[ صفحه ۸۵ ]

روبروی دشمن ایستاده و تا آخرین قطره خود خود جنگیدند تا کشته شدند.

جمله دیگر آیه " و منهم من ینتظر " در باره علی بن ابیطالب است که در مسیر جهاد خود حرکت کرد و از مسیر منحرف نشد و تغییر جهت نداد و قدم جای قدم گذشتگان خود نهاد.

ابن حجر در ص ۸۰ الصواعق گوید: هنگامی که علی بن ابیطالب در مسجد کوفه بر روی منبر داشت سخن می گفت شخصی از او در باره این آیه سؤال کرد " من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه " حضرت فرمود خداوندا بخشش تو را خواهیم، این آیه در باره من و عمویم حمزه و پسر عمویم عبیده بن حرث بن عبدالمطلب نازل شده است، اما عبیده در جنگ بدر شهید شد و حمزه در روز احد دست از جان شست و در راه خدا شهید گردید، و اما من، در انتظار بدبخت ترین افراد امت هستم که این محاسنم را از خون سرم رنگین نماید، این پیمانی است که دوست من ابوالقاسم محمد بن عبدالله (ص) با من بسته است و برایم پیش بینی نموده.

۵- انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون.

(ترجمه - همانا ولی شما خداوند است و فرستاده او و کسانی که ایمان آورده و نماز را به پا داشته و زکوه خویش را در حال رکوع می پردازند).

ابو اسحق ثعلبی در تفسیرش باسنادش از ابی ذر غفاری روایت نموده است که گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم خواندم، سائلی از مردم درخواست حاجتی کرد و کسی او را پاسخی نداد و بوی توجهی نمود، سائل دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرده و گفت: خداوندا شاهد باش من در مسجد پیغمبر تو محمد از مردم چیزی خواستم و کسی بمن توجهی نکرد در این هنگام علی (رضی الله عنه) نماز میخواند و در حال رکوع بود با آخرین انگشت دست راست خویش که انگشتی گرانبها در آن بود بسوی سائل اشاره فرمود و او هم به نزدیک علی آمد و انگشتش را از انگشت او بیرون

[ صفحه ۸۶ ]

آورد و رسول اکرم شاهد این منظره بود.

در این هنگام پیامبر اکرم چشم خود را بسوی آسمان گشود و عرض کرد: خداوندا برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت: رب اشرح لی صدری، و یسر لی امری، و احلل عقده من لسانی، یفقهوا قولی، و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی، اشدد به ازری و اشركه فی امری.

(آیات ۲۵ تا ۳۲ از سوره طه)

ترجمه: پروردگارا سینه ام را گشاده فرما، کار مرا برایم آسان گردان، گره از زبانم بگشای تا سخنم را بفهمند، و برای من برادرم هارون را که از خاندان من است وزیرم گردان. پشت مرا با او محکم ساز و او را در کار من شریک گردان.

خدایا تو در جواب موسی حاجتش را برآورده و به او فرمودی:

سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانافلا یصلون الیکما.

(بزودی بازویت را بسبب برادرت محکم می سازیم و قرار می دهیم برای شما دو نفر برتری و تسلط را، در نتیجه دست رسی بشما پیدا نخواهند کرد).

اللهم و انی محمد نیک و صفیک اللهم و اشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری.

(خداوندا و همانا من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم پروردگارا سینه مرا نیز گشاده فرما و کارم را آسانی بخش و پشتیبانی از افراد

خانواده من برای من انتخاب فرما، علی را برای این کار قرار بده و بسبب او پشت مرا محکم ساز.

ابوذر رضی الله عنه گوید هنوز دعای آنحضرت پایان نیافته بود که جبرئیل از جانب پروردگار نازل شد و عرض کرد: ای محمد، بخوان این آیه را:

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا... تا آخر آیه

این روایت و این شان نزول را درباره امیر المومنین علی (ع) عده بسیاری

[ صفحه ۸۷ ]

از پیشوایان تفسیر و حدیث در نوشته های خود با دقت و مواظبت در اسنادش ذکر کرده اند از آنجمله عبارتند از: ۱

۱- طبری در تفسیر ج ۲ ص ۱۶۵ از طریق ابن عباس، و عتبه بن ابی حکیم، و مجاهد.

۲- واحدی در اسباب النزول ص ۱۴۷ از دو طریق و بدو سند.

۳- فخر رازی در تفسیر کبیر جلد سوم ص ۴۳۱ از عطا از عبدالله بن سلام و ابن عباس و حدیثی که از ابوذر ذکر کردیم.

۴- الخازن در تفسیرش ج ۱ ص ۴۹۶.

۵- ابو البرکات در تفسیرش جلد یکم صفحه ۴۹۶

۶- نیشابوری در تفسیرش جلد یکم صفحه ۴۹۶

۷- ابن صباغ مالکی در " فصول المهمه " ص ۱۲۳ حدیث ثعلبی را ذکر کرده است.

۸- ابن طلحه شافعی در " مالب السوول " ص ۳۱ حدیث ابی ذر را آورده است.

۹- سبط ابن الجوزی در " التذکره " ص ۹ از تفسیر ثعلبی از سدی و عتبه و غالب بن عبدالله روایت کرده است.

۱۰- الکنجی الشافعی در " الکفایه " ص ۱۰۶ به اسنادش از انس و درص ۱۲۲ از ابن عباس از طریق و سند حافظ العراقین و خوارزمی و ابن عساکر از ابی نعیم و قاضی ابی المعالی.

۱۲- خوارزمی در "مناقب" ص ۱۸۸ بدو طریق و دو سند.

۱۳- حمویی در "فرائد" در باب چهاردهم از طریق و سند واحدی نقل کرده است و در باب سی و نهم از انس، و از ابن عباس بسند و طریق دیگری، در باب چهلم از ابن عباس و عمار یاسر.

۱۴- قاضی عضد ایجی در "المواقف" جلد سوم ص ۲۷۶.

۱۵- محب الدین طبری در "الریاض" جلد دوم ص ۲۲۷ از عبدالله بن سلام از طریق واحدی و ابی الفرج و فضایلی، و هم چنین

[ صفحه ۸۸ ]

در صفحه ۲۰۶ همین کتابش و نیز در کتاب "الذخایر" ص ۱۰۲ از طریق واقدی و ابن جوزی.

۱۶- ابن کثیر شامی در تفسیرش جلد دوم ص ۷۱ در یک سند از امیر المومنین نقل کرده و در سند دیگر از ابن ابی حاتم از سلمه بن کهیل، و از ابن جریر الطبری باسنادش از مجاهد و سدی، و از حافظ ابن مردویه باسنادش از سفیان ثوری از ابن عباس و از طریق کلبی از ابن عباس روایت کرده و آنگاه گوید:

اینها سلسله سندی است که هیچگونه اشکال و خدشه ای بر آنها وارد نمی شود، و از حافظ ابن مردویه چنین بود که با لفظ امیر المومنین سند را ذکر کرده بود و عمار و ابی رافع را نیز آورده بود.

۱۷- و نیز ابن کثیر در کتاب "البدایه و النهایه" جلد هفتم ص ۳۵۷ از طبرانی باسنادش از امیر المومنین، و از طریق ابن عساکر از سلمه بن کهیل.

۱۸- حافظ سیوطی در کتاب "جمع الجوامع" چنانکه در کتاب الکنز آورده است ص ۳۹۱ جلد ششم از طریق خطیب در کتاب "المتفق" از ابن عباس و در ص ۴۰۵ همان کتاب از طریق ابی الشیخ و ابن مردویه از امیر المومنین (ع).

۱۹- ابن حجر در "الصواعق" ص ۲۵.

۲۰- شبلنجی در "نور الابصار" ص ۷۷ حدیث ابی ذر را که از قول ثعلبی نقل شده آورده است.

۲۱- آلوسی در "روح المعانی" جلد دوم ص ۳۲۹ این بود نمونه از گفتار مفسران بزرگ اسلامی البته افراد دیگری نیز این روایت و این شان نزول را ذکر کرده اند.

[ صفحه ۸۹ ]

حسان بن ثابت آن شاعر معروف دستگاه رسول خدا این جریان را به شعر در آورده و قصیده ای بسیار بلیغ در این مورد سروده است و ما در آینده آن را خواهیم نگاشت.

۶- اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یتوون عند الله.  
(سوره توبه آیه ۱۹)

آیا قرار داده اید آب دادن به حاجیها و ساختمان مسجد الحرام را مانند کسی که بخدا و روز جزا ایمان آورده و در راه خدا کوشش می کند؟ نه این چنین نیست و این دو هرگز مساوی نیستند.

طبری در ص ۵۹ جلد دهم تفسیرش باسنادش از انس روایت کرده که وی گوید عباس و شیبه (فرزند عثمان) متولی مسجد الحرام و کعبه نشسته بودند و بر یکدیگر مباحث کرده و شخصیت خود را برخ یکدیگر می کشیدند، عباس به او می گفت: من از تو برترم

چون عموی پیامبر و وصی پدر آنحضرت و ساقی حاجیها هستم.

شبیبه می گفت: من از تو مهم تر و بزرگوار ترم چون امین خدایم بر خانه اش و خزانه دار خانه خدا هستم، آیا آنچنان که خداوند مرا امین خود قرار داده امین تو نیستی.

ایندو با یکدیگر از همین قبیل سخنان می گفتند و بر یکدیگر مفاخره می کردند تا اینکه علی بن ابیطالب به آندو رسید.

عباس به او گفت: شبیه بن من مباحث کرده و گمان می کند از من برتر است. علی گفت: ای عمو تو باو چه گفتی؟

عباس پاسخ داد: باو گفتم: من عموی پیامبر و جانشین و وصی پدر آنحضرت و ساقی حاجیها هستم و از تو بالاترم.

علی بشیبه رو کرد و گفت که تو چه می گوئی؟

جواب داد که من گفتم: بدین جهت از تو برترم که امین خدا هستم بر خانه اش و خزانه دار خانه کعبه هستم آیا کسی که امین خدا

است امین تو نخواهد بود؟ انس

[ صفحه ۹۰ ]

گوید که علی در پاسخ آنان گفت: بگذارید منم افتخار خویش را بازگو کنم.

گفتند: بسیار خوب است. شما هم بفرمائید.

فرمود: من از شما بدین جهت برترم که نخستین کسی هستم از مردان این امت که بوعده های پیامبر ایمان آورده و با او هجرت

نمودم و در راه خدا جهاد کردم. (بعد از سخن علی) هر سه نفر روانه شدند و بحضور پیامبر مشرف گردیدند و هر کدام جهت

برتری خود را بازگو کردند، پیامبر چیزی به آنان نگفت و آنها هم رفتند، بعد از چند روزی جبرئیل نازل شده و در باره آن وحی

آورد، رسول خدا آن سه نفر را احضار کرد وقتی آنان بخدمت پیامبر آمدند، این آیه را بر آنان تلاوت فرمود:

اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر...

تا آخر آیه.

داستان این مفاخره، و نزول این آیه را در شان آنان، عده زیادی از حفاظ و دانشمندان و مفسران در کتب خود آورده و با تحقیقات

دامنه داری که در باره راویان این حدیث و سلسله سند آن نموده اند آن را معتبر دانسته، برخی بطور اجمال ذکر کرده اند و عده ای

مفصلاً آن را نقل کرده اند. از جمله:

۱- واحدی در " اسباب النزول " ص ۱۸۲ از حسن و شعبی و قرظی نقل کرده است.

۲- قرظی در تفسیرش جلد ۸ ص ۹۱ از سدی.

۳- خازن در تفسیرش جلد دوم ص ۲۲۱ گوید: شعبی و محمد بن کعب قرظی گویند: که این آیه در باره علی بن ابیطالب و عباس

بن عبدالمطلب و طلحه بن ابی شبیه نازل شد. اینان با یکدیگر مباحث کرده و هر یک سخنی می گفت. طلحه گفت: من صاحب

خانه و کلیددار کعبه هستم. عباس گفت: من حاجیها را آب می دهم

[ صفحه ۹۱ ]

و اداره کردن حجاج با من است.

علی گفت: من ندانم شما چه می گوئید، من قبل از اینکه دیگران نماز بخوانند شش ماه جلوتر روی بقبله آورده و نماز خواندم و

من در جهادها و جنگها دوشادوش پیغمبر شمشیر زده ام. سپس این آیه نازل شد.

۵- ابوالبرکات نسفی در ص ۲۲۱ جلد دوم تفسیرش.

۶- حموئی در "الفرائد" در باب چهل و یکم باسنادش از انس.

۷- ابن صباغ مالکی در "الفصول المهمه" ص ۱۲۳ از طریق واحدی از حسن و عشبی و قرظی.

۸- جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی در نظم و شعر در السمطین.

۹- گنجی در الکفایه ص ۱۱۳ از طریق ابن جریر و ابن عساکر از انس بهمان عبارتی که در متن آن را ذکر کردیم.

۱۰- ابن کثیر شامی در تفسیرش جلد دوم ص ۳۴۱ از حافظ عبدالرزاق باسنادش از شعبی، و از طریق ابن جریر از محمد بن کعب

قرظی، و از سدی و در این طریق و عبارت اینان این چنین آمده است: علی و عباس و شیبیه با یکدیگر مباحث می کردند و بقیه

عبارتشان مثل عبارت فوق است. و نیز از طریق حافظ عبدالرزاق از حسن و محمد بن ثور از معمر از حسن نقل کرده است.

۱۱- حافظ سیوطی در درالمنثور جلد سوم ص ۲۱۸ از طریق حافظ ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده و از طریق حافظ عبدالرزاق و

ابن ابی شیبیه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابی الشیخ از شعبی و از ابن مردویه از شعبی، و از عبدالرزاق از حسن، و از

طریق ابن ابی شیبیه و ابی الشیخ و ابن مردویه از

[ صفحه ۹۲ ]

عبیدالله بن عبیده، و از طریق فریانی از ابن سیرین و از ابن جریر از محمد بن کعب قرظی، و از طریق ابن جریر و ابی الشیخ از

ضحاک و از حافظ ابی نعیم و حافظ ابن عساکر باسنادش از انس بلفظ و عبارتی که ما در متن کتاب آوردیم روایت کرده است .

۱۲ - صفوری در "نزه المجالس" جلد دوم ص ۲۴۲ و در چاپ دیگری ص ۲۰۹ از کتاب "شوادر الملح و موارد المنح" نقل

کرده است که:

عباس و حمزه رضی الله عنهما بر یکدیگر تفاخر می کردند حمزه می گفت: من از تو بهترم زیرا من کعبه را ساخته ام.

عباس گفت: من از تو بهتر هستم زیرا سقایت حاجیها و آب دادن به آنها بمن واگذار شده است.

پس بیکدیگر گفتند به ابطح (مسیل های ریگزار) می رویم و از اولین کسی که با او برخورد کردیم می پرسیم، براه افتادند و در بین

راه علی رضی الله عنه را دیدند جریان خود را باو گفتند و از او نظریه خواستند.

علی در پاسخ گفت من از هر دوی شما بهتر هستم زیرا من زودتر از شما به اسلام گرویده ام. پیغمبر از جریان خبردار شد و از این

موضوع دلنگ شد (قدری ناراحت شد که چرا این مطلب بدو عمویش گفته شده و علی خود را از هر دو بهتر دانسته است).

آنگاه خداوند گفتار علی را تصدیق کرده و در فضیلت او این آیه را فرستاد: اجعلتم سقایه الحاج... الایه.

ما نمی توانیم تمام مدارک و مصادری را که در باره این مفاخره، و نزول این آیه، بر آنها اطلاع یافته و آنها را مطالعه کرده ایم در

اینجا بیاوریم و همینطور از آنجا که منظور ما، خلاصه نویسی است، نمی توانیم همه مدارک و نوشته هائی را که در بقیه آیات قرآن

و احادیث پیامبر در فضیلت امیر المومنین علی (ع) وارده شده اینجا ذکر کنیم.

[ صفحه ۹۳ ]

ما گفتاری مفصل در این باره در کتاب دیگری بنام "العترة الطاهرة فی الکتاب لعزیز" نگاشته ایم که در آنجا آیاتی که در شان



خاندان پاک رسول خدا نازل شده بتفصیل شرح داده ایم.

داستان مفاخره و نزول آیه را در باره آنان چندین نفر از شعرا بزرگ، آنان که پیوسته در فکر حفظ و نگهداری احادیث رسول خدا بوده اند برشته نظم در آورده و افرادی هم چون سید الشعرا الحمیری، الناشی، البشنوی، در این باره قصائدی سروده اند که بزودی در شرح حال آنان اشعارشان را خواهیم دید.

۷- ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا.

(سوره مریم آیه ۹۶)

ترجمه: آنان که ایمان آوردند و کرداری شایسته انجام دادند بزودی پروردگار بر ایشان دوستی و محبت قرار خواهد داد.

ابو اسحق ثعلبی باسنادش از برا بن عازب روایت کرده که گوید: رسول خدا بعلی بن ابیطالب فرمود:

ای علی بگو اللهم اجعل لی عندک عهدا واجعل لی فی صدور المومنین موده.

خداوندا برای من در پیشگاه خودت عهدی قرار ده و در دل‌های مومنین دوستی و محبتی برای من جایگزین فرما.

بعد که علی مرتضی این دعا را خواند. این آیه نازل شد: ان الذین آمنوا... این روایت را نیز عده زیادی از دانشمندان اسلامی نقل کرده اند از جمله:

۱- ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی در " تذکره " ص ۱۰ این روایت را نقل کرده و گوید روایت شده از ابن عباس که: این دوستی را خداوند برای علی در دل‌های مومنین قرار داده است ۲- در جلد نهم مجمع الزوائد ص ۱۲۵ از ابن عباس روایت کند که وی گوید: در باره علی بن ابیطالب (ع) این آیه نازل شد:

[ صفحه ۹۴ ]

ان الذین آمنوا و آنگاه گوید: یعنی محبتی در دل‌های مومنین (این قسمت در چاپ دوم زیاد شده است).

۳- خطیب خوارزمی در " مناقب " ص ۱۸۸ حدیث ابن عباس را روایت کرده و بعد از آن با اسنادی که ذکر کرده از قول علی بن ابیطالب نقل کند که آنحضرت فرمود: مردی بمن رسید و گفت ای علی من تو را بخاطر خدا دوست دارم. من بخدمت پیامبر آمدم و گفتم یا رسول الله مردی بمن این چنین گفت حضرت فرمود: ای علی شاید تو در باره او کار خوبی انجام داده ای گفتم: یا رسول الله من هیچ خدمتی باو نکرده ام.

پیامبر فرمود: سپاس پروردگارا که دل‌های مومنین را شیفته محبت و دوستی تو نمود.

در این هنگام این آیه نازل شد: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات...

۴- صدر الحفظ گنجی در الکفایه ص ۱۲۱ نیز این روایت را آورده است.

۵- محب الدین طبری در " ریاض " ص ۲۰۷ در باره این آیه از طریق حافظ سلفی از ابن حنفیه نقل کند که او گفت: مومنی نبود مگر اینکه دوستی علی و خاندانش را در دل داشت.

۶- حموی در " فرائد " در باب چهاردهم از طریق واحدی با دو سند از ابن عباس نقل کرده است.

۷- سیوطی در در المنثور جلد چهارم ص ۲۸۷ از طریق حافظ ابن مردویه و دیلمی از برا و از طریق طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است.

۸- قسطلانی در " المواهب " جلد هفتم ص ۱۴ از طریق نقاش.

[ صفحه ۹۵ ]

۹- شبلنجی در " نور الابصار " ص ۱۱۲ از نقاش و آنچه که قبلا از ابن حنفیه نقل کردیم او نیز متذکر شده است.

۱۰- حضرمی در " رشفه الصادی " ص ۲۵.

۸- ام حسب الذین اجترحو السینات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات.

(سوره جاثیه آیه ۲۱)

یا گمان کرده اند کسانی که مرتکب زشتیها می شوند که ما آنان را مانند مومنانی که عمل صالح انجام میدهند قرار خواهیم داد؟

۱- ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی در ص ۱۱ تذکره گوید: سدی از ابن عباس روایت کرده است که: این آیه در باره علی (ع)

در روز جنگ بدر نازل شد کسانی که مرتکب زشتیها شدند عبارت بودند از: عتبه، شیبه، ولید و مغیره، و مومنی که عمل صالح انجام داده است علی (ع) است.

۲- در کفایه گنجی شافعی نیز مطلبی نزدیک بهمان چه که ابن جوزی نقل کرده یافت می شود.

۹- ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه

سوره بینه: ۷

ترجمه - کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنان بهترین آفریدگان هستند.

۱- طبری در ص ۱۴۶ جلد ۳۰ تفسیرش در ذیل آیه اولئک هم خیر البریه روایتی را باسنادش از ابی الجارود از محمد بن علی (ع)

نقل کرده است که رسول خدا فرمود: بهترین مخلوق و بهترین مردم تو هستی ای علی و پیروان تو.

۲- خوارزمی در " مناقب " ص ۶۶ از جابر روایت کند که وی گوید: در حضور پیامبر اکرم بودیم علی بن ابیطالب وارد شد رسول

خدا فرمود: برادرم بجانب شما آمد و سپس روی بجانب کعبه نموده و با دستش بدیوار کعبه کوید و سپس گفت سوگند

[ صفحه ۹۶ ]

به آنکس که جان من در دست قدرت او است این شخص و شیعیان او رستگاران روز قیامتند و سپس فرمود: او نخستین نفر شما

است از جهت ایمان با من، و وفادارترین شما است به پیمان پروردگار و در دستورات پروردگار از همه شما پابرجاتر و استوارتر

است. و عادلترین شما است در بین مردم و از تمام شما در تساوی و برابر قرار دادن تقسیم اموال رعایتش بیشتر است و در پیشگاه

خداوند مقام و منزلتش از همه بزرگتر است. جابر گوید در این هنگام آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه

در باره او نازل شد.

یاران پیغمبر عادت کرده بودند که هر گاه علی را می دیدند می گفتند خیر البریه آمد.

و همچنین در ص ۱۷۸ تفسیرش از طریق حافظ ابن مردویه از یزید بن شراحیل انصاری منشی و کاتب علی علیه السلام روایت کنند

که گفت: شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: حدیث کرد برای من رسول خدا (ص) در حالیکه آنحضرت را بر روی سینه خود

تکیه داده بودم و فرمود:

ای علی آیا فرمایش خداوند متعال را نشنیده ای که فرمود:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه.

ای علی خیر البریه تو هستی و شیعیانت، وعده گاه من و شما حوض کوثر است زمانیکه امت ها و دسته ها برای حساب می آیند

شما با قیافه هائی نورانی و پیشانی های تابناک خواننده می شوید و وارد محشر می گردید.

۳- گنجی در " الکفایه " ص ۱۱۹ حدیث یزید بن شراحیل را نقل کرده است.

۴- ابن صباغ مالکی در " فصول " ص ۱۲۲ بطور ارسال از ابن عباس روایت نموده که گفت: چون این آیه نازل شد پیغمبر بعلی فرمود: ای علی تو و شیعیانت روز قیامت وارد صحرای محشر می شوید در حالیکه خشنود هستید و پسندیده شده

[ صفحه ۹۷ ]

ولی دشمنانت خشمگین و ناراحت وارد خواهند شد.

۵- حموئی در " فرائد " بدو طریق از ابر روایت نموده است که: این آیه در شان علی نازل شد و یاران پیامبر هر وقت علی را می دیدند و باوی مواجه می شدند می گفتند: خیر البریه (بهترین مردم) آمد.

۶- ابن حجر در " صواعق " ص ۹۶ در ضمن آیاتی که در شان اهل بیت پیامبر نازل شده و آنها را برمی شمرد چنین گوید:

آیه یازدهم این آیه است: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه .

۷- حافظ جمال الدین زرنندی از ابن عباس رضی الله عنهما این روایت را نقل کرده و در سلسله روات آن بررسی کامل نموده است میگوید:

چون این آیه نازل شد رسول اکرم به علی فرمود: آن تو و شیعیان تو هستید تو و پیروانت روز قیامت خشنود و پسندیده شده وارد خواهید شد، دشمنانت خشمگین و عصبانی و ناراحت می آیند.

علی گفت: دشمن من کیست:

حضرت فرمود: آنکس که از تو بیزاری جوید و تو را لعن گوید.

سپس رسول خدا فرمود: هر کس بگوید رحم الله علیا (خداوند علی را رحمت کند) خداوند او را پیامرزد.

۸- جلال الدین سیوطی در " الدر المنثور " جلد ششم ص ۳۷۶ گوید: ابن عساکر با سندی معتبر از جابر بن عبدالله روایت کرده که گوید:

ما در حضور پیغمبر اکرم بودیم و علی وارد شد پیغمبر فرمود: قسم به آنکس که جانم در دست او است همانا این شخص و پیروانش در روز قیامت رستگار خواهند بود. و در این هنگام نازل شد آیه:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه.

۹- ابن عدی از ابن عباس با بررسی سلسله روات این حدیث را نقل کرده است.

[ صفحه ۹۸ ]

که گوید: چون آیه: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات نازل شد پیغمبر اکرم بعلی (ع) فرمود: تو و شیعیانت در روز قیامت خشنود و پسندیده وارد خواهید شد.

۱۰- ابن مردویه از علی (ع) روایت کند که رسول خدا فرمود: (و بعد حدیث یزید بن شراحیل را بهمان لفظی که در فوق ذکر شد آورده است).

۱۱- شبلنجی در " نور الابصار " ص ۷۸ و ۱۱۲ از ابن عباس با همین کلمات و الفاظی که از ابن صباغ مالکی ذکر شد روایت را

نقل کرده است.

۱۰- والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات.

سوره العصر

ترجمه - سوگند به عصر انسان زیانکار است جز کسانی که ایمان آورده و رفتاری شایسته دارند و عمل صالح انجام می‌دهند. جلال الدین سیوطی در " الدر المثور " جلد ششم ص ۳۹۶ گوید: ابن مردویه از ابن عباس روایت نموده در باره این آیه قرآن: و العصر ان الانسان لفي خسر که مقصود از انسان زیانکار اوجهل است و مقصود از الا-الذين آمنوا و عملوا الصالحات علی بن ابيطالب و سلمان فارسی می باشند.

[ صفحه ۹۹ ]

### قطعه دیگر در مدح و ستایش امیرالمومنین

ابا حسن تفديك نفسی و مهجتي

و كل بطی فی الهدی و مسارع

ای ابوالحسن جان و دل من فدای تو باد و جان و دل هر رهسپار راه هدایت چه بکندی پیش رود و چه بتندی

ایذهب مدحی و المحبین ضایعا؟

و ما المدح فی ذات الاله بضایع

آیا ستایش من و دوستان از بین می رود و حال اینکه ستایش ذات پروردگار از بین رفتنی نیست

فانت الذی اعطیت اذ انت راکع

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

پس تو بودی که در حال رکوع دادی فدای تو جان همه ای بهترین رکوع کنندگان

بخاتمک المیمون یا خیر سید

و یا خیر شار ثم یا خیر بایع

انگشتر با میمنت خویش را دادی، ای بهترین آقاها و ای بهترین خریداران و ای بهترین فروشندگان

فانزل فيك الله خير ولايه  
و بينها في محكمات الشرايع

خداوند در باره تو بهترین ولایت و حکمفرمائی را نازل کرد و در آیات محکمات قرآن ولایت تو را توضیح داد و بیان فرمود

حسان در این اشعارش داستان تصدق انگشتی را به سائل در حال رکوع و نزول آیه " انما وليکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم را کعون را بشعر در آورده و حدیثش در ص ۸۵ گذشت.  
سراینده این اشعار را خطیب خوارزمی در " المناقب " ص ۱۷۸ و شیخ الاسلام حموئی در فرائد در باب سی و نهم و صدر الحفاظ گنجی در " الکفایه " ص ۱۰۷، و سبط ابن جوزی در تذکره ص ۱۰ حسان بن ثابت دانسته اند.  
(زیادتی چاپ دوم - و جمال الدین زرنندی در نظم " درر السمطین")

[ صفحه ۱۰۰ ]

شعر دیگری از حسان در مدح علی (ع)

جبریل نادی معلنا  
و النقع لیس بمنجلی

جبرئیل با صدای بلند فریاد زد در حالیکه گرد و غبار میدان جنگ بر نشده بود.

و المسلمون قد احدقوا  
حول النبی المرسل

و در حالیکه مسلمانها حلقه زده بود در پیرامون پیامبر مرسل

لا سیف الا ذوالفقار  
و لا فتی الا علی

شمشیری غیر از ذوالفقار نیست و جوانمردی هم چون علی وجود ندارد  
در این اشعارش حسان به داستان فریاد جبرئیل در روز احد در باره علی و شمشیرش اشاره می کند.

۱- طبری در ص ۱۷ جلد سوم تاریخش از ابی رافع این روایت را نقل کرده:

در روز احد هنگامیکه علی (ع) پرچمداران سپاه قریش را کشت و بزمین افکند رسول خدا عده ای از مشرکان قریش را دید، به

علی دستور داد به آنان حمله کند حضرت به آنان حمله نمود و آنان را پراکنده کرد و شیبه بن مالک را کشت، سپس جبرئیل گفت: ای رسول خدا اینست معنای برابری و برادری. پیغمبر فرمود علی از من است و من از او هستم.

جبرئیل گفت: منم از شما هستم.

ابی رافع گوید: در این هنگام مردم صدائی را شنیدند که می گفت: لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

۲- این روایت را احمد بن حنبل در کتاب "الفضائل" از ابن عباس نقل کرده.

۳- ابن هشام در جلد سوم سیره ص ۱۵۲ این جریان را از ابن ابی نجیح روایت کرده است.

۴- خثعمی در "الروض الانف" جلد دوم ص ۱۴۳

[ صفحه ۱۰۱ ]

۵- ابن ابی الحدید در "شرح النهج" جلد یکم ص ۹ این روایت را نقل کرده است و گوید این روایت مشهور است و در جلد دوم ۲۳۶ گوید که رسول خدا (ص) وقتی این صدا را شنید فرمود: این صدای جبرئیل است. در ج ۳ ص ۲۸۱ نیز این روایت را آورده است.

۶- خوارزمی در "المناقب" ص ۱۰۴ از محمد بن اسحاق بن یسار روایت کند که وی گوید: در روز جنگ احد باد سختی وزیدن گرفت صدائی بگوش همه رسید که می گفت:

لا سیف الا ذوالفقار

و لا فتی الا علی

شمشیری جز ذوالفقار نیست و جوانمردی غیر از علی نیست

فاذا ندبتم هالکا

فابکوا الوفی اخوا الوفی

هرگاه خواستید بر مرده ای بگریید بر مرد وفاداری که برادر وفادار است بگریید.

۷- حموئی مثل همین را در باب چهل و نهم فرائدش روایت کرده و از راه های مختلفی باسنادش از حافظ بیهقی تا علی بن ابیطالب سلسله سند را آورده است که حضرت علی (ع) فرمود: جبرئیل بحضور پیامبر اکرم مشرف شد و گفت: بتی در یمن وجود دارد که در آهن پوشیده شده است کسی را بفرست تا آن را درهم کوبد و خرد کند و آهن آن را ضبط کن.

علی (ع) گوید وقتی جبرئیل این دستور را به رسول اکرم (ص) داد، پیغمبر مرا احضار کرد و این ماموریت را بمن داد، من بت را درهم کوبیدم و آهن را گرفتم و بحضور پیامبر آوردم دو شمشیر از آن ساختم یکی را ذوالفقار نامیدم و دیگری را مجذم رسول خدا ذوالفقار را خود بکمر بست و مجذم را بمن داد و بعدها ذوالفقار را نیز بمن بخشید، در آن هنگام که پیش روی رسول خدا در روز احد می جنگیدم و شمشیر می زدم، چشم پیغمبر بمن افتاد و فرمود:

لا سیف الا ذوالفقار

و لا فتی الا علی

۸- در ص ۱۶ تذکره سبط ابن جوزی مذکور است: احمد حنبل در الفضائل

[ صفحه ۱۰۲ ]

متذکر شده که آنان در آن روز صدای تکبیری را از آسمان شنیدند که می گفت:

لا سیف الا ذوالفقار

و لا فتی الا علی

سپس حسان بن ثابت از رسول خدا اجازه گرفت، تا در این باره شعری بسراید پیامبر باو اجازه داد و حسان هم شعرش را سرود و با این بیت آغاز کرد:

جبریل نادی معلنا

تا آخر ایباتی که ذکر شد.

ابن جوزی در این زمینه گفتاری دارد که خلاصه اش اینست که: واقعه در روز احد اتفاق افتاد آنچنانکه احمد بن حنبل از ابن عباس روایت کرده است و گفته شده که در روز بدر بوده ولی صحیح تر آنست که در روز فتح خیبر اتفاق افتاده است. و هیچ یک از دانشمندان در این سخن آخری (که روز فتح خیبر باشد) نکوهشی ننموده و ایرادی نکرده است (پایان کلام سبط ابن جوزی).

امینی گوید: احادیث متعددی که در این باره وارد شده است بما میفهماند که جریان چندین مرتبه واقع شده و منادی در روز احد جبرئیل بوده است ولی منادی روز بدر ملک دیگری بوده بنام رضوان و پیشوایان علم حدیث بر نقل این داستان اجماع دارند چنانکه گنجی ادعای اجماع کرد و در ص ۱۴۴ کتاب کفایه اش از طری قابی الغنائم نقل کرد، و ابن جوزی، و سلفی، ابن الجوالیقی، و ابن ابی الوفا بغدادی، ابن الولید، ابن ابی الفهم، مفتی عبدالکریم موصلی، محمد بن قاسم عدل، حافظ محمد بن محمود ابن ابی البدر، فقیه عبدالغنی بن احمد، صدقه بن الحسین یوسف بن شروان مقری، صاحب بن ابی المعالی دوامی، ابن بطه، شیخ الشیوخ عبدالرحمن بن اللطیف، علی بن محمد مقری، ابن بکروس، حافظ ابن المعالی و ابی عبدالله محمد بن عمر باسنادهایشان از سعد بن طریف حظلی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر (ع) که آنحضرت فرمود: در روز بدر ملکی که نامش رضوان بود فریاد زد:

[ صفحه ۱۰۳ ]

لا سیف الا ذوالفقار

## و لا فتی الا علی

سپس امینی گوید: من گفتم پیشوایان علم حدیث بر نقل این قسمت داستان و روایت اجماع کرده و بزرگان از یکدیگر نقل کرده اند، همانطوریکه ما با سپاس پروردگار حدیث را همچون آبی خوشگوار به بهترین وجه و عالیترین نحوه اسناد از عده بسیاری، در کام خود فرو ریختم و آن را در کتاب خود آوردیم.

این روایت را حاکم بطور مرفوع نقل کرده و بیهقی در "مناقب" در سلسله سند بررسی نموده و از حاکم نقل کرده و گوید: این روایت را حافظان نجار و او از طوسی (تا آخر سند) از جابر بن عبدالله بما خبر داده است که پیامبر در روز جنگ بدر فرمود این رضوان است که فرشته ای از فرشتگان خدا است و صدا می زدند:

لا سیف الا ذوالفقار

و لا فتی الا علی

محب الدین الطبری در ص ۱۹۰ "ریاض" و ص ۷۴ ذخائر العقبی روایت را با همین عبارات نقل کرده است. خوارزمی در ص ۱۰۱ "مناقب" حدیث جابر را نقل کرده. و نصر بن مزاحم در ص ۲۵۷ کتاب صفین (در چاپ مصر ص ۵۴۶) از جابر بن نمیر (صحیح عمیر است) انصاری روایت کرده: که گوید: شنیدم از رسول خدا (ص) که بارها این بیت را میخواند:

لا سیف الا ذوالفقار

و لا فتی الا علی

[ صفحه ۱۰۴ ]

## شعر دیگری از حسان

و این مریم احصنت فرجها  
و جات بعیسی کبدر الدجی

فقد احصنت فاطم بعدها  
و جات بسبطی نبی الهدی



گرچه مریم با پاک دامنی زیست و عیسی را همچون ماهی که در تاریکی بدرخشد بدنیا آورد. بعد از او فاطمه نیز با پاک دامنی دو سبط و نواده پیامبر و راهنمای راه راستین را بجهانیان تقدیم داشت. در این دو بیت حسان اشاره می کند به روایت صحیحی که از پیامبر اکرم در باره پاره تنش زهرا مرضیه فاطمه علیها السلام وارد شده است که پیغمبر فرمود: ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار: ترجمه - همانا فاطمه دامنش را پاک نگهداشت و آلوده نساخت لذا خداوند ذریه و اولاد او را بر آتش جهنم حرام ساخت. ۱- این روایت را حاکم در جلد سوم المستدرک ص ۱۵۲ نقل کرده و گوید: این حدیثی است که اسنادش صحیح است. ۲- خطیب خوارزمی در تاریخش جلد سوم ص ۵۴ ۳- محب الدین طبری در " ذخائر العقبی " ص ۴۸ از ابی تمام در فوائد. ۴- صدر الحفاظ گنجی شافعی در کتاب " الکفایه " ص ۲۲۲ باسنادش از حذیفه بن الیمان که گوید: رسول خدا فرمود: ان فاطمه احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی

[ صفحه ۱۰۵ ]

النار، و در ص ۲۲۳ بسند دیگری از ابن مسعود عبارات حذیفه این روایت را نقل کرده است. ۵- جلال الدین سیوطی در ص ۲۵۷ کتاب " احیا المیت " این روایت را از ابن مسعود از طریق بزار و ابی یعلی و عقیلی و طبرانی و ابن شاهین آورده است ولی در " جمع الجوامع " از طریق البزار و العقیلی و طبرانی و حاکم با عبارت حذیفه یمانی نقل نموده است. ۶- متقی هندی در بخش اکمال کتاب " کنز العمال " جلد ششم ص ۲۱۹ از طریق طبرانی با این عبارت روایت کرده است: ان فاطمه احصنت فرجها و ان الله ادخلها باحصان فرجها و ذریتها الجنة یعنی فاطمه پاک دامنی داشت و خداوند بواسطه عفت و پاکیش او را با ذریه اش داخل بهشت گرداند. ۷- ابن حجر در " صواعق " از طریق ابی تمام و البزار و طبرانی و ابن نعیم بهمین عبارت روایت نموده و بعد گوید: در روایت دیگری با این عبارت آمده است: فحرمها الله و ذریتها علی النار، و در ص ۱۱۲ از طریق البزار و ابی یعلی و طبرانی و حاکم با لفظ دوم روایت را نقل نموده است. ۸- شبلنجی در ص ۴۵ نور الابصار با هر دو لفظ روایت نموده است.

[ صفحه ۱۰۶ ]

### زندگی نامه شاعر

ابو الولید حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام بن عمرو بن زید مناه بن عدی بن عمرو بن مالک النجار (تیم الله) بن ثعلبه بن عمرو بن الخزرج بن حارثه ابن ثعلبه العنقا (بخاطر گردن درازی که داشت این لقب به او داده شده بود) ابن عمرو بن عامر بن ما السما بن حارثه الغطریف ابن امرؤ القیس البطریق ابن ثعلبه البهلول ابن مازن بن الازد بن الغوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان بن سبا بن یشحب بن یعرب بن قحطان. خاندان حسان یکی از خانواده های شعر بوده و در ادبیان و مدیحه سرائی ریشه ای عمیق داشته است.

مرزبانی در ص ۳۶۶ کتاب "معجم الشعرا" گوید: دعبل و میرد گفته اند ریشه دارترین خانواده ها در شعر خاندان حسان بوده است.

شش نفر از آل حسان را بر شمرد هاند که هر شش تن از حیث شعر و شاعری در یک پایه بوده و به یک سبک شعر می سروده اند و آنان عبارتند از: سعید بن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام.

فرزند حسان عبدالرحمن شاعری است که کمتر از او شعری در کتابها نقل شده وی در سال ۱۰۴ هجری قمری دیده از جهان فرو بست. شاعری در باره او و پدرش حسان شعری سروده است و این چنین گوید:

فمن للقوافی بعد حسان و ابنه  
و من للمثنائی بعد زید بن ثابت

چه کسی بعد از حسان و پسرش قافیه خواهد گفت و چه کسی بعد از زید بن ثابت برای قرآن باقی مانده است.

[ صفحه ۱۰۷ ]

و اما شخص حسان، ابو عبیده گوید: تمام عربها اجماع کرده اند و بالاتفاق پذیرفته اند که حسان شاعرترین شهرنشینان است و در بین شاعران شهرنشین از همه دوران زندگی پیامبر برای حضرتش شعر می سرود و سوم اینکه در عصر اسلام شاعر منحصر بفرد تمام مملکت یمن بود.

روزی پیامبر باو فرمود از زبان تو چه قدر باقی مانده است؟

حسان زبانش را از دهان بیرون آورد تا آنجا که بسر بینی خود مالید و سپس گفت بخدا قسم اگر زبانم را بر سنگی بکوبم سنگ می شکافد و اگر بموئی بزنم آن را می تراشد و از بین می برد و خوشم نمی آید که آن را در باره قبیله معد بکار اندازم و در باره آنان سخنی بگویم. رسول خدا برای او منبری در مسجد شریفش گذاشته بود، وی بر روی آن منبر بپا ایستاده و از آنحضرت تعریف و ستایش می کرد، پیامبر میفرمود خداوند حسان را بروح القدس تایید میفرماید مادامی که در باره رسول خدا سخنی گوید و مدح او را بسراید.

بر همین حالت در دوران پیامبر زندگی کرد و بمدیحه سرائی رسول خدا و بزرگان صحابه اشتغال داشت، هنگامیکه پیامبر رحلت فرمود و بدرود زندگی گفت روزی حسان در مسجد مدینه مشغول سرودن اشعار بود، عمر او را سرزنش کرده و گفت: در مسجد رسول خدا شعری خوانی؟ حسان گفت: من در همین مسجد با حضور شخصی که از تو خیلی بهتر بود اشعارم را میخواندم و او چیزی نمی گفت و سپس روی به ابو هریره نموده گفت: تو سخن رسول خدا را شنیدی که می گفت خداوند حسان را به روح القدس موید فرما و دعایم را اجابت نما؟ ابو هریره گفت: آری.

ابو عبدالله آبی مالکی در شرح صحیح مسلم ص ۳۱۷ گوید: این مطلب دلالت

[ صفحه ۱۰۸ ]

می کند بر اینکه عمر رضی الله عنه از خواندن شعر در مسجد خوشش نمی آمد و لذا در خارج مسجد میدان وسیعی را برای این

کار آماده ساخت و گفت:

هر کس میخواهد که آواز بخواند و یا شعری بسراید برود میان آن میدان و اشعارش را بسراید و آوازش را بخواند. این دستورات جناب خلیفه مخالف رفتار پیامبر اکرم در دوران زندگیش بود و در همانجا حسان او را محکوم کرده و او را قانع ساخت و باو گفت: کسی که فرمانش اجرا نمی شود نظریه و رایش اعتباری ندارد. پیش از آنکه حسان این سخن را به عمر بگوید، رسول اکرم وی را از آن اندیشه نادرست منع فرمود و حقائقی را که در اشعار حسان نهفته است باو گوشزد فرمود. این مطالب را رسول خدا هنگامی که در اطراف کعبه طواف می کرد و مهار ناچه اش در دست عبدالله بن رواحه بود و این اشعار را میخواند به عمر تذکر داد.

خلوا بنی الکفار عن سبيله  
خلوا فکل الخیر مع رسوله

راه باز کنید ای کافر زادگان و از سر راه او کنار روید به یک سو بروید زیرا تمام خوبیها با رسول خدا است.

نحن ضربناکم علی تنزیله  
ضربا یزیل الهام عن مقبله

ما بر طبق نزول آیات قرآن با شما جنگ کردیم و شما را زدیم زدن که مغزها را از کاسه سر بیرون می کند.

و یدهل الخلیل عن لخیله  
یا رب انی مومن بقیله

و زدنی که خاطره دوست را از فکر دوست بیرون برد ای پروردگار من بگفتار رسالت ایمان دارم. عمر به او گفت: ای فرزند رواحه در اینجا شعر میخوانی و این سخن می گوئی؟ رسول خدا (ص) به او فرمود: ای عمر نمیدانی چه میگوید یا نمی شنوی اشعارش را؟

[ صفحه ۱۰۹ ]

(در روایت ابی یعلی) چنین آمده است: که پیامبر فرمود ای عمر دست از او بردار سو گند بخداوندی که جان من در دست قدرت او است سخنان او از فرو رفتن تیر بجان کفار سخت تر و مشککتر است. حسان از جمله کسانی است که به ترس معروفند. ابن اثیر در کتاب "اسد الغابه" جلد دوم ص ۶ گوید: حسان ترسوترین مردمان بود.

و طواط در ص ۳۵۵ کتاب "غرر الخصایص" او را از ترسوها بر شمرده است و گوید:

ابن قتیبہ در کتاب "المعارف" نوشته است که حسان با رسول خدا در هیچ جنگی شرکت نکرد، صفیہ دختر عبدالمطلب عمه رسول اکرم گوید در روز جنگ خندق حسان در حصار فارغ با ما بود و به‌مراه زنان و بچه‌ها از ترس دشمن بحصار پناه آورده بود، مردی یهودی از کنار دژ و حصار عبور کرد و چندین مرتبه اطراف حصار گردش کرد، بنوقریظه با مسلمین به جنگ پرداخته بودند و رابطه آنان با پیغمبر اکرم قطع شده بود و کسی نبود که از ما حمایت کند زیرا رسول خدا و مسلمانها با دشمن گلاویز بودند و اگر کسی بطرف ما می‌آمد نمی‌توانستند جایگاه جنگی خود را ترک نموده و برای حفظ و دفاع از ما بیایند صفیہ گوید: من بحسان گفتم: بخدا قسم من ایمن نیستم از اینکه این یهودی یاران خود را بسوی ما دلالت و رهبری نماید در حالتیکه رسول خدا هم سرگرم کارزار است، پس تو از قلعه فرود آی و این یهودی را بقتل برسان. حسان گفت: خدا تو را بیامرزد (ای دختر عبدالمطلب) من شجاعی ندارم. صفیہ گوید: وقتی حسان چنین گفت و در او شجاعت و دلیری مشاهده نکردم چادر بر سر انداخته و عمودی را برداشته و بطرف آن یهودی رفته و با عمود بفرقش

[ صفحه ۱۱۰ ]

کوبیدم و کشته شد و آنگاه بطرف قلعه بازگشتم و بحسان گفتم: اکنون از قلعه فرود آی و نزد او رفته و جامه از تنش بیرون بیاور چون من زن هستم و نمی‌توانستم بدن او را که مرد است برهنه کنم. حسان پاسخ داد: (ای دختر عبدالمطلب) چه احتیاجی بلباس او داریم؟ و مرا نیازی بلباس او نیست. حسان در روش خود از این شاعر پیروی نموده است که گوید:

بات تشجعی هند و ما علمت

ان الشجاعه مقرون بها العطب

از شب تا بسحر مرا تشجیع نموده و بمن جرات میداد ولی نمی‌دانست که شجاعت با زحمت و ناراحتی همراه است

لا و الذی منع الابصار رویته

ما یشتهی الموت عندی من له ارب

نه چنین است سوگند بخدائی که دیده‌ها را از دیدار خود منع فرمود کسی که دارای خرد باشد تمنای مرگ نکند و میلی به آن نخواهد داشت.

للحرب قوم اضل الله سعیمهم

اذا دعتهم الی نیرانها و ثبوا

برای جنگ مردمی آماده هستند که کوشش آنان را خداوند بشمر نرساند که هر گاه بسوی آتش جنگ دعوتشان می‌کنند از جا می

پرند و بسوی آن می دوند

و لست منهم و لا ابغی فعالهم  
لا القتل یعجبنی منهم و لا السلب

من از آنان نیستم و بدنبال رفتار آنان نخواهم رفت نه کشتن مرا بشگفتی و امیدارد و نه برهنه کردن کشته شدگان.

[ صفحه ۱۱۱ ]

امینی گوید: این داستانی است که و طواط از کتاب "المعارف" ابن قتیبه نقل کرده ولی جای تاسف است از چاپخانه های مصری و کارکنان این چاپخانه ها چگونه کلمات را تحریف کرده اند و جای آنها را تغییر می دهند، این داستان را از المعارف حذف کرده اند چنانکه وقایع دیگری را نیز تحریف کرده و از بین برده اند.

حسان بن ثابت هشت سال قبل از میلاد پیامبر پاک نهاد (ص) دیده بجهان گشود و بنا بگفته همه تاریخ نویسان یکصد و بیست سال زندگی کرد.

ابن اثیر گوید: در باره عمر حسان کسی اختلاف ننموده.

در جلد سوم المستدرک صفحه ۴۸۶ و جلد دوم اسد الغابه صفحه ۷ چنین آمده است: چهار نفر هستند که از یک صلب در یک خاندان دیده بجهان گشودند و هر کدامشان صد و بیست سال زندگی کردند و آنان: حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام اند.

### کنیه شاعر

وی دارای کنیه های متعدد است منجمله: ابو الولید، ابو المضرب، ابو حسام ابو عبدالرحمن و اولی از همه مشهورتر است باو حسام نیز گفته می شد بخاطر اینکه با شعرش از حریم آئین مقدس اسلام دفاع بسیاری نموده است.

حاکم از مصعب روایت نموده که گوید که حسان شصت سال در دوران جاهلیت زندگی کرد و شصت سال در زمان اسلام و نابینا شد و بنا بقولی در سال ۵۵ در گذشت و از بینش ظاهری و باطنی محروم گردیده بود بطوریکه صحابی بزرگوار سرور و رئیس قبیله خزرج قیس بن سعد بن عباده در آن هنگام که امیر المومنین او را از استانداری مصر عزل نموده و بمدینه برگشته بود، حسان نزد او آمده در حالیکه بعد از مدتها که از طرفداران علی بود، جزو طرفداران عثمان شده بود، قیس را سرزنش کرده باو گفت:

[ صفحه ۱۱۲ ]

عثمان را کشتی و گناهِش بر گردن تو ماند و اکنون علی هم تو را از ولایت مصر عزل نمود و پاداش خوبی بتو نداد.

قیس از سخنانش ناراحت شد و باو گفت: ای کوردل و ای نابینا بخدا سوگند اگر از وقوع جنگ بین قبیله خود و اقوام تو نمی ترسیدم گردنت را می زدم، و او را از خود راند

[ صفحه ۱۱۳ ]

## غدیره قیس بن سعد بن عباده انصاری

### اشاره

قلت لما بغى العدو علينا  
حسبنا ربنا و نعم الوكيل

در آن هنگام که دشمن بما ستم کرد گفتم - خدای ما ما را بس است و وکیل خوبی است

حسبنا ربنا الذى فتح البصره  
بالامس و الحديث طويل

کافی است ما را خدائی که بصره را فتح کرد دیروز و جریان آن طولانی است

و على امامنا و امام  
لسوانا اتى به التنزيل

علی پیشوای ما است و پیشوای افرادی غیر از ما است قرآن این مطلب را آورده است.

يوم قال النبى: من كنت مولاه  
فهذا مولاه خطب جليل

روزی که پیامبر فرمود: هر کس را که من مولای - اویم پس این مولای او است و این خبر بسیار بزرگ و با عظمتی است.

ان ما قاله النبى على الامه  
حتم ما فيه قال و قيل

آنچه را که پیامبر بامت گفته است حتمی و مسلم است و گفتگویی در آن نیست

### در تعقیب اشعار

این اشعار را صحابی بزرگوار رئیس قبیله خزرج قیس بن سعد بن عباده در جنگ صفین در پیشگاه امیر المومنین سروده است. ۱- شیخ مفید آموزگار جامعه اسلامی که در سال ۴۱۳ دیده از جهان فرو بسته در کتاب "الفصول المختاره" جلد دوم ص ۸۷ این اشعار را نقل کرده و بعد از نقل آنها فرموده است: این اشعار علاوه بر اینکه خود دلیل و اعترافی است بر پیشوائی و امامت امیر المومنین (ع)، در ضمن دلیل بر اینست که پیشینیان شیعه در زمان خود آن حضرت وجود داشته اند و گفتاری که معتزله از روی عناد می گویند که در زمان

[ صفحه ۱۱۴ ]

رسول خدا و دوران امیر المومنین افرادی بعنوان شیعه وجود نداشته اند، باطل است و بی دلیل. در رساله ای هم که شیخ مفید در باره معنای ولایت نوشته این اشعار را آورده و گوید: قصیده قیس بطوری است که هیچ کس از مورخان و روایان در نسبت این اشعار به او شک و تردیدی ندارند و از روی علم آن راقبول نموده اند همانطوری که یاری کردن او امیر المومنین را در جنگ صفین و جمل حتمی و مسلم است. و این قصیده همانست که اولش با این بیت شروع می شود:

قلت لما بغی العدو علينا  
حسبنا ربنا و نعم الوکیل

قیس این چنین علنی و واضح بر امامت امیر المومنین گواهی داده و باستناد خبر روز غدیر، امامت آنحضرت را مسلم دانسته است و تصریح کرده که گفتار رسول خدا در آن خطبه ریاست همگانی و زمامداری آنحضرت را بر عموم جامعه اسلامی واجب دانسته است.

۲- این قصیده را آقا و سرور ما شریف رضی متوفای ۴۰۶ در خصایص الاثمه روایت کرده و گفته است: روایان و ناقلین اخبار بر نقل اشعار قیس اتفاق نظر دارند و گویند که قیس این ابیات را در حضور امیر المومنین (ع) می سروده بعد از آنکه از بصره برگشته بودند در قصیده ای که اولش این چنین است:

قلت لما بغی العدو علينا  
حسبنا ربنا و نعم الوکیل

این دو نفر شاعر (قیس و حسان) هر دو از صحابه پیامبر هستند که بامامت امیر المومنین گواهی داده اند، هم چون کسی که شاهد اصل قضیه بوده و محل ورود و خروج تمام جریان را ناظر بوده است.

۳- و این قصیده را حجت و دانشمند مشهور شیخ عبیدالله السد آبادی در "المنفع" که این کتاب را ما داریم و نزد ما هست - مولف) با بررسی کامل در سندش نقل کرده

[ صفحه ۱۱۵ ]

و آنگاه گوید:

گویند: از جمله دلیلهای بر اینکه امیر المومنین (ع) امام و پیشوایی است که رسماً رسول خدا او را تعیین نموده است، گفتار قیس بن سعد بن عباد است، و او از بزرگان صحابه است که بر امامت آنحضرت گواهی داده و گفته است: امام منصوص او است و با او مخالفت شده (و حقش را گرفته اند) و گوید: که کمیت بن زید گفتار قیس بن سعد و حسان بن ثابت را تصدیق نموده است.

۴- و نیز این قصیده را علامه کراچکی متوفی ۴۴۹ در کنز الفوائد ص ۲۳۴ روایت نموده و سپس گوید: این قصیده از جمله چیزهاییست که از قیس بن سعد بن عباد حفظ شده و نگهداری شده است و این اشعار را در جنگ صفین در حالیکه پرچم را در دست داشت در حضور امیر المومنین سروده است.

۵- ابوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی متوفی ۶۵۴ در کتاب "التذکره" ص ۲۰ این قصیده را با تحقیق کامل در سندش نقل کرده و گوید: قیس این اشعار را در حضور امیر المومنین در جنگ صفین سروده است.

۶- آقای ما هبه الدین راوندی در "المجموع الرائق" (که این کتاب در کتابخانه ما هست - مولف) این قصیده را نقل کرده است.

۷- مفسر کبیر شیخ ابو الفتوح رازی در جلد دوم تفسیرش ص ۱۹۳.

۸- اسناد ابن شهر آشوب: شیخ بزرگوار ما شهید فتال در کتاب روضه الواعظین ص ۹۰.

۹- آقای بزرگوار، قاضی نور الله مرعشی شهید در سال ۱۰۱۹ در کتاب "مجالس المومنین" ص ۱۰۱.

۱۰- علامه مجلس متوفای ۱۱۱۱ در کتاب "البحار" جلد نهم ص ۲۴۵.

۱۱- سید علی خان متوفای ۱۱۲۰ در "الدرجات الرفیعه"

[ صفحه ۱۱۶ ]

(در کتابخانه ما موجود است - مولف) در ضمن جنگ صفین.

۱۲- شیخ بزرگوار ما صاحب "الحدائق" البحرانی متوفای ۱۱۸۶ در کتاب "کشکول" ص ۱۸.

و عده ای دیگر از متاخرین بزرگان شیعه ابیات مذکوره را از قیس بن سعد بن عباد روایت نموده اند.

## بیوگرافی شاعر

### اشاره

ابوالقاسم قیس بن سعد به عباد بن دلیم بن حارثه بن ابی حزیمه (بحا مهمله مفتوحه) ابن ثعلبیه بن ظریف بن خزرج بن ساعده بن کعب بن خزرج الاکبر ابن حارثه... تا آخر سلسله نسب که در ص ۱۰۶ ذکر شد نام مادرش: فکیه دختر عبید بن دلیم بن حارثه. او از صحابه بزرگ و از اشراف عرب بحساب می آمد و جز روسا و سیاستمداران، جنگ آوران، سخاوتمندان، سخنرانان، زهاد و دانشمندان شمرده می شد و از پایه های اصلی دین و استوانه های مذهب است.

### شرف و بزرگواری

نامبرده رئیس طایفه خزرج و از خاندان بزرگان آنان است خاندان او هم در دوران جاهلیت و هم در زمان اسلام دارای مجد و عظمت بوده اند.



سلیم بن قیس هلالی در کتابش گوید: قیس بن سعد بزرگ و آقای انصار و فرزند بزرگ و رئیس آنان بود.

[ صفحه ۱۱۷ ]

در جلد اول کامل ابن مبرد ص ۳۰۹ چنین آمده است: قیس مردی شجاع با سخاوت و بزرگواری و آقا بود. ابو عمرو کشی در کتاب رجال ص ۷۳ گوید: قیس همیشه در دوران جاهلیت و اسلام ریاست و سروری داشت و بزرگواری و شرافت در خاندان آنان بود پدر وجد و پدراننش همه رئیس قبیله بودند، سعد اگر کسی را در پناه خود (بعنوان جوار) جای میداد، همه قبائل جوار او را محترم میداشتند و متعرض پناهنده او نمیشدند و این مطلب بخاطر آقائی و سیادت و بزرگمنشی او بود، او و پدرش در دوران جاهلیت و اسلام سفره ای گسترده داشتند. فرزندش قیس بعد از او نیز همین موقعیت را داشت. در کتاب الاستیعاب ج ۲ ص ۵۳۸ مذکور است که: قیس بزرگ طایفه بود بطوریکه احدی با او و پدراننش معارض نبود. در جلد چهارم اسد الغابه ص ۲۱۵ چنین آمده است: وی بزرگ قبیله اش بود و هیچ کس با او نزاعی نداشت و از خاندان بزرگان آنها بود. ابن کثیر در جلد هشتم تاریخش ص ۹۹ گوید: قیس بزرگ و آقا و مطاع و فرمانفرما و همگی اطاعتش می کردند، مردی بزرگواری و با سخاوت و شجاع و پسندیده بود. قیس در اشعاری که در باره خود سروده چنین گوید:

وانی من القوم الیمانین سید  
و ما الناس الا سید و مسود

من از قوم یمانین آقا و رئیس قبیله هستم و مردم هم دو دسته هستند: یا رئیس و یا مرئوس یا فرمانده و یا فرمانبردار.

و بز جمع الناس اصی و منصبی  
و جسم به اعلو الرجال مدید

اصل و مقام من بر همه مردم غلبه کرده و همه را تحت الشعاع قرار داده است و دارای اندامی کشیده و قوی هستم که بر همه مردان از این جهت برتری دارم.

پدرش یکی از دوازده نقیب و بزرگانی است که اسلام قوم خود را برای رسول

[ صفحه ۱۱۸ ]

خدا ضمانت کردند.

نقیب بمعنای ضامن و آنکس که اختیار کسی را در دست دارد - به تاریخ ابن عساکر جلد ۱ ص ۸۶ مراجعه کنید.

**ریاست و فرمانفرمایی**

نامبرده در زمان زندگی رسول خدا بمنزله رئیس پلیس در دستگاه فرماندهی بود که وظایف و ماموریت‌های شهری را انجام داده و عهده دار اجرا دستورات امنیتی و انتظامی در شهر مدینه بود.

در بعضی جنگها پرچم انصار را او بدوش می کشید و در رکاب پیامبر حرکت می کرد. گاهی او را برای جمع آوری مالیت و زکوات باطراف می فرستادند و از کسانی بود که اندیشه و رای و نظریه ای داشت و به آرائش احترام گذاشته می شد بعد از رحلت رسول اکرم در دوران حکومت امیر المومنین آنحضرت او را به استانداری مصر تعیین کرد و فرمانروای پاک و منزه مصر گردید. قیس از شیعیان علی و طرفداران و خیرخواهان او بود و طرف مشورت آنحضرت بود، در صفر سال ۳۶ بااستانداری مصر مامور شد و حضرت باو فرمود: بسوی مصر حرکت کن من تو را بولایت آنجا مامور کردم در خارج مدینه بمان و دوستان و افرادی که محل اطمینان تو هستند با خود از اینجا ببر تا وقتی وارد مصر می شوی با جمعیتی انبوه وارد شوی و شکوه وعظمتی داشته باشی، این کار چشم دشمنان را ترسانیده و دل دوستان را خوشنود و باعث عزت و شوکت آنان شود، هر گاه انشا الله بمصر وارد شدی به نیکوکاران نیکوئی کن و بر اشخاص مشکوک سخت بگیر و با

[ صفحه ۱۱۹ ]

تمام افراد خاص و عام ملایم و مهربان باش زیرا مدارا و نرمی با یمن و برکت است.

قیس در جواب گفت: ای امیر المومنین خدای تو را رحمت کند، آنچه را که فرمودید فهمیدم اما لشگر و سپاه را من در خدمت شما می گذارم که در موقع نیاز به آنها، نزدیک شما باشند و اگر یکوقتی به آنان کاری داشتید و خواستید آنها را بجائی بفرستید در حضور شما باشند و فوراً بروند و من همراه خانواده ام بمصر می روم و اما سفارشی که راجع به خوشخوئی و مدارای با افراد فرمودید، از خدا کمک می خواهم که بتوانم این چنین کنم.

قیس همراه هفت نفر از افراد خانواده اش بسوی مصر حرکت کرد و در اول ماه ربیع الاول وارد مصر شد، بالای منبر رفته و نشست و خطبه ای خواند حمد و ثنای الهی را بجای آورد و گفت: سپاس خداوند را که حق را آورده و باطل را از بین برد و ستمکاران را سرکوب نمود.

ای مردم ما با بهترین فردی که بعد از رسول خدا (ص) می شناختیم بیعت کرده ایم، بپا خیزید و بیعت کنید بر اساس کتاب خدا و سنت و روش رسول او، و اگر ما خود بر این روش نباشیم بیعتی بر گردن شما نخواهیم داشت.

مردم از جای حرکت کرده و با او بیعت نمودند، فرمانروایان مصری همراه اهالی مصر در مقابل قیس سر تعظیم فرود آورده و امور مملکت مرتب گشت و نمایندگان خود را به اطراف و شهرها فرستاد جز دهکده ای بنام " خربتا " که مردم آن جا قتل و کشتن عثمان را کاری بس بزرگ دانسته و برای آنها بیعت با علی (ع) و نماینده اش کار مشکلی بود، مردی از بنی کنانه که در آن قبیله زندگی می کرد و باو یزید بن حارث می گفتند شخصی را نزد قیس فرستاد و پیغام داد که ما نزد تو نمی آئیم تو نماینده های خود را بفرست، زمین زمین تو است ولی ما را بحال خود واگذار تا ببینیم نتیجه کار مردم چه می شود، محمد بن مسلمه بن مخلد بن صامت انصاری در آن قریه قیام کرد و خبر مرگ عثمان را اعلام و مردم رابه خونخواهی او دعوت کرد.

[ صفحه ۱۲۰ ]

قیس پیامی نزد او فرستاد که وای بر تو علیه من قیام کرده ای؟ بخدا قسم من مایل نیستم ترا بکشم و در برابر، حکومت شام و مصر مرا باشد، تو خونت را حفظ کن و بیهوده خود را بکشتن مده.

محمد بن مسلمه در جواب او نوشت که من تا وقتی تو والی مصر باشی کاری بتو نخواهم داشت.

قیس دارای رای و اندیشه ای خاص بود در همان زمان که قیس والی مصر بود امیر المومنین برای جنگ جمل از مدینه خارج شد و از بصره بکوفه برگشت و هم چنان قیس ولایت مصر را بعهده داشت و چهار ماه و پنج روز بر آنجا حکومت کرد و همانطور که گفتیم در اول ربیع الاول وارد مصر شد و در پنجم رجب از آنجا بیرون آمد، آنطوریکه در کتاب الخطط مقریزی نوشته شده و آنچه در کتاب الاستیعاب و سایر کتابها آمده این است که: او در جنگ جمل شرکت کرده و در جمادی الاخری سال ۳۶ همراه علی (ع) بوده، این قول نادرست است، آری از تاریخ چنین بر می آید که در مقدمات جنگ جمل شرکت داشته است.

بعد از آنکه از مصر بکوفه آمد امیر المومنین استانداری آذربایجان را باو سپرد، چنانکه در جلد دوم تاریخ یعقوبی ص ۱۷۸ آمده است، حضرت در وقتی که قیس در آذربایجان بود این نامه را باو نوشت: اما بعد خراج و مالیات را بحق و درستی از مردم بگیر، با سربازان و سپاهیان با انصاف و عدالت رفتار کن، از آنچه خدا بتو آموخته است به آنان که در حضور تویند بیاموز، ضمنا عبدالله بن شیبیل احمسی از من درخواست نموده که نامه ای بتو بنویسم و در باره او بتو سفارش نمایم من او را مردی متواضع و فروتن دیده ام، پرده و حاجب از پیش خود بردار و

[ صفحه ۱۲۱ ]

در خانه را بروی همگان باز کن و تکیه گاهت حق و حقیقت باشد، چه آنکس که با حق همراه باشد از عدالت منحرف نمی شود و نزدیکان و خواص را بر سایرین مقام نمیدارد.

پیروی از هوای نفس و خواهشهای نفسانی مکن که پیروی هوای نفس تو را گمراه و از راه خدا باز می دارد همانا آنان که از راه خدا منحرف می شوند برای آنها عذاب و شکنجه ای سخت است، زیرا روز حساب را فراموش کرده و از یاد برده اند غیاث گوید: هنگامیکه امیر المومنین آماده نبرد با معاویه شد نامه دیگری بقیس نوشت باین مضمون:

اما بعد: عبدالله بن شیبیل احمسی را جای خود بگذار و نزد ما بیا زیرا مسلمین گرد یکدیگر جمع شده و همگی مطیع و فرمانبردار شده اند و آمدن شتاب کن من بزودی در اول ماه در " دو محله " حاضر خواهم شد و منتظر تو هستم و فقط بانتظار تو ایستاده ام. خداوند برای ما و تو در تمام کارهایمان به آنچه خوب و شایسته است حکم فرماید و مقدر نماید.

طبری در جلد ششم تاریخش ص ۹۱ و ابن کثیر در جلد ۸ تاریخش ص ۱۴ از زهری نقل کرده است که وی گوید: علی (ع) قیس بن سعد را بسرپرستی مقدمه سپاه خود که همگی از مردمان عراق تا مرز آذربایجان بودند گمارد و اداره امور این حدود را باو واگذار کرد و او را فرمانده شرطه الخمیس - که از اختراعات اعراب است و چهل هزار نفر بودند که با علی (ع) بیعت کرده بودند که تا آخرین لحظه زندگی و تا دم مرگ با آنحضرت باشند - قرار داد، قیس این سپاه و این عده را تحت فرماندهی خود اداره می کرد تا وقتی که امیر المومنین کشته شد و امام مجتبی حسن ابن علی جانشین آنحضرت گردید و حکومت عراق را بدست گرفت.

[ صفحه ۱۲۲ ]

## کاردانی و حذاقت و زیرکی

خواننده در ضمن بررسی تاریخ زندگی قیس، شواهد قویه ای بر حذاقت و کاردانی او خواهد یافت، چه اینکه موقعیت نظامی او در جنگها و پیکارها و اندیشه های ژرف و عمیقش در نبردها و نظریات او در قضایا و رویدادهای مهم و افکار و اندیشه های بلند او در امارت و فرماندهی و احترام و تعظیم خاصی که امیر المومنین علی (ع) نسبت به او انجام میداد و آرا و نظریاتش را تصویب می کرد و کاردانی و لیاقت او را می ستود، این ها هر یک شخصیت اجتماعی و سیاسی قیس و امتیازات قابل ملاحظه او را مدلل و آشکار می سازد.

هنگامی که قیس از مصر وارد بر امیر المومنین شد و دقایقی را که بین او و بزرگان مصر اتفاق افتاده بود به آنحضرت گفت و قضایای بین او و رجال مصر و تحریکات معاویه را شرح داد، بر امیر المومنین معلوم شد که: او با وقایع مهمی سرو کار داشته و محنت ها و سختیهای زیادی را در راه انجام وظیفه متحمل شده، در نتیجه رتبه و مقام قیس نزد آنحضرت بالا رفت بطوریکه در تمام امور نظریه و رای او را پسندیده و می پذیرفت. (تاریخ طبری جلد ۵ ص ۲۳۱)

با توجه و وقوف بر این امور است که سرور قبیل خزرج (قیس) را در برترین مرتبه از صاحب نظران خواهی یافت، و او را پیشتاز خردمندان و اندیشمندان خواهی دید و نمونه های بارزی از خرد ذاتی و عقل اکتسابی او مشاهده می کنی و بالنتیجه او را بزرگترین سیاستمدار عرب بهنگام بروز فتنه و آشوب و افروزش آتش جنگ و پیکار خواهی دانست، در صورتیکه او را دست کم گرفته و نگوئیم از سیاستمداران بزرگ جهان. او را از آن پنج نفر مشهوری که جز سیاستمداران بزرگ عرب شمرده اند مقدم

[ صفحه ۱۲۳ ]

دانسته و از نظر خرد و عقل ژرف بین و دوراندیش از دیگران برتر و شایسته تر میبایم. و بنابر این تصدیق خواهید کرد که آنچه را در جلد دوم "الاستیعاب" ص ۵۳۸ و سایر کتب و نوشته ها دایر بر اینکه: قیس را یکی از افراد بارز و عالی مقام در میان اکثری از دانایان با مهارت و کاردان عرب از صاحب نظران و اهل تدبیر و پلتیک در جنگ و موصوف به بزرگواری و سخاوت بشمار آورده اند ما دون مقام شامخ و ارجمند او است

حلبی در کتاب خود "سیره" گوید: هر کس بر آنچه که بین او و معاویه رخ داد آگاهی یابد از وفور عقل و زیرکی او دچار شگفتی خواهد شد ابن کثیر در جلد هشتم البدایه ص ۹۹ گوید: علی (ع) او را بحکومت و استانداری مصر برگمارد و او با زیرکی و سیاست و حيله خود با معاویه و عمرو عاص برابری و مقاومت نمود.

امام دوم سبط پیامبر حسن بن علی به عبدالله بن عباس فرمانده لشکر خود که بر دوازده هزار تن از سواران نامی عرب و دانشمندان مصر و قاریان قرآن سمت فرماندهی داشت سفارش میفرمود که در نبرد با معاویه در مواقع مهم به قیس مراجعه نماید و با او مشورت کند و در سیاست و اداره سربازان و سپاهیان رای و نظر او را بکار بندد. بطوریکه داستان او خواهد آمد.

وجود قیس در طرف علی و امام مجتبی بار سنگینی بود بر دوش معاویه و یارانش. آن هنگام که از مصر بمدینه برگشت، مروان اسود بن ابو البختری او را تهدید کرده تحت فشار قرار دادند، قیس به خدمت امیر المومنین پیوست.

معاویه نامه ای خشم آگین به اسود و مروان نوشت و تذکر داد که شما دو نفر علی را بواسطه قیس و افکار عالیه اش کمک نمودید و کاری کردید که قیس بطرف علی رود، بخدا سوگند اگر شما صد هزار جنگجو بکمک علی میفرستادید نزد ما از این بدتر نبود که قیس را وادار کردید نزد علی رود و کمک کار او باشد.

[ صفحه ۱۲۴ ]

معاویه دل یاران خود را از راه دیگر بدست آورد و آنها را از جانب قیس با نامه ای که بسوی او نوشت و جوابی را از قول او درست کرد و ساختگی بر مردم شام خواند مطمئن ساخت تفصیل این داستان خواهد آمد.

قیس خود را در زیرکی و تدبیر برتر از همه و مقدم بر تمام نام آوران میدانست و می گفت: اگر نه این بود که از رسول خدا شنیدم می فرمود: مکر و فریب در آتش است هر آینه من از مکارترین افراد این امت بودم و می گفت: اگر اعتقاد اسلام من نبود حيله ای می نمودم که هیچ عربی تاب مقاومت در مقابل آن نداشته باشد.

بنابر این شهرت یافتن قیس به دوراندیشی و کاردانی با وصف پای بندی او بدین و دفاعش از حریم مقدس شریعت و التزام کامل او در تطبیق ایده ها و نظریاتش با متون اسلامی و هم آهنگی افکارش با خواسته های پروردگار و خودداری از مخالفت دستورات خداوند، برتری او از هر جهت و پیش آهنگی و ظهور شخصیت او را در بین سیاستمداران و متفکرین و زیرکان عرب ثابت می کند و جز عبدالهیل بن بدیل هیچ یک از کاردانان و سیاستمداران پنج گانه عرب با او برابری نخواهند کرد، علت اشتراک نامبرده با عبدالله ابن بدیل این جهت است که ایندو در ایده و افکارشان با یکدیگر شریک بوده و از یک سرچشمه سیراب می شدند و در التزام به آئین پاک حنیف اسلامی و خودداری از پیروی هواهای نفسانی و وقوف در مقابل فتنه های گمراه کننده همصدا بودند.

سخن او بمالک اشتر (مالک چه مالکی و تو ندانی مالک کیست؟) نموداری است از عقل سرشار و تدبیر نیکو اندیشه محکم و استوار و ایمان نیرومند او، این سخن از جمله کلمات نورانی و حکمت های تابنده او است، شیخ الطایفه شیخ طوسی این سخن را در ص ۸۶ "امالی" در ضمن حدیثی طولانی نقل کرده است و گوید: مالک اشتر

[ صفحه ۱۲۵ ]

بامیر المومنین عرض کرد: ای امیر المومنین اجازه بده تا حمله ای بر این افراد متخلف که تو را تنها گذاشته و بدنبال دشمنان رفته اند بنمایم و بر آنها یورش آورم.

حضرت باو فرمود: مالک دست از من بردار.

مالک اشتر غضبناک و خشم آلوده برگشت، در بین راه به قیس و چند نفر دیگر از یاران امیر المومنین برخورد کرد.

قیس رو بمالک نموده و گفت ای مالک هر گاه سینه ات از برخورد با ناملایمات تنگ می شود، آن را از دل بیرون می اندازی و هر گاه کاری را دور می پنداری بسوی آن شتابان حرکت می کنی، ای مالک بدان که آئین شکیبائی تسلیم است و راه و رسم شتاب و عجله مدارا کردن و آرامش داشتن است، بدترین گفتار سخنی است که با زشتی و عیب نمانند و بدترین اندیشه ها آنست که با تهمت و بدگمانی همراه باشد، هر گاه دچار چیزی شدی بپرس و آنگاه که ماموریتی یافتی فرمانبردار باش، قبل از آزمایش لب به سوال مگشای و پیش از آن دستوری فرا رسد خود را مکلف مساز و بزحمت میانداز، آنچه بر خاطر تو می گذرد و تو در دل داری ما نیز در دل داریم، بر صاحب و مولای خود سخت مگیر.

در آن هنگام که امیر المومنین علی علیه السلام بخلافت رسید و مردم با او بیعت کردند معاویه از بیعت با امیر المومنین امتناع کرد و گفت: اگر آنحضرت حکومت شام را همانطور که عثمان بمن سپرده بمن بسپارد و کاری بکار من نداشته باشد با او بیعت خواهم کرد، مغیره بن شعبه نزد امیر المومنین آمده و گفت: ای علی تو معاویه را خوب میشناسی و خلیفه پیش از تو ولایت شام را باو سپرده

تو نیز اکنون که تازه بخلافت رسیده ای تا آن هنگام که کارها رونقی گیرد و اوضاع بر وفق مراد گردد او را در منصب خود باقی گذار، بعدها هر وقت دلت خواست و صلاح دانستی او را از مقامش برکنار کن.  
امیر المومنین باو فرمود: ای مغیره آیا ضمانت می کنی که من از هم اکنون تا

[ صفحه ۱۲۶ ]

آنوقت که کارها روبراه شود زنده بمانم؟ پاسخ داد: نه.

حضرت فرمود: من نمیخواهم که خداوند مرا مواخذه نماید و بازخواست کند که چرا او را در یک شب تاریک بر دو نفر مسلمان مسلط کرده و زمام امور آن دو را بدست او داده ام؟ من هرگز گمراهان رایار و مددکار خود نخواهم گرفت، لکن من کسی را بدو گسیل خواهم داشت، و او را به روش حقی که در دست دارم خواهم خواند، اگر پاسخ مثبت داد، او هم چون فردی از جامعه اسلامی هر حقی که برای سایرین است او نیز دارا می باشد و هر چه را که بقیه باید پردازند او نیز باید پردازد، ولی اگر سرپیچی نمود و اطاعت نکرد که او را بخدا واگذار کرده و حکم الهی را در باره او جاری خواهم ساخت.  
مغیره از نزد آنحضرت مرخص شد در حالیکه با خود میگفت: ای علی او را بخدا واگذار و حکم خدا را در باره اش اجرا کن و در بین راه این اشعار را با خود می سرود:

نصحت علیا فی ابن حرب نصیحه

فرد فما منی له الدهر ثانیه

علی را در باره فرزند حرب (معاویه) نصیحت نمودم او پذیرفت و دیگر روزگار نخواهد دید که بار دیگر او را نصیحت کنم.

و لم یقبل النصح الذی جئته به

و کانت له تلک النصیحه کافیه

نصیحتی که باو نمودم قبول نکرد و پذیرفت و حال آنکه این نصیحت او را بس بود و کافی.

و قالوا له: ما اخلص النصح کله

فقلت له: ان النصیحه غالبه

باو گفتند: تمام خیرخواهی از روی اخلاص و صفا نیست ولی من باو گفتم: این نصیحت و خیرخواهی که از روی صفا و پاکی است بسیار گرانبها است.

قیس که از این موضوع خبردار شد از جای حرکت کرد و گفت: ای امیر المومنین مغیره بن شعبه موضوعی را در باره شما اشاره کرد که خداوند آن را نخواست، او قدمی جلو گذاشت و پائی عقب کشید و کاری کرد که اگر پیروزی بدست تو باشد و بر معاویه پیروز

[ صفحه ۱۲۷ ]

شوی بخاطر نصیحت امروزش از نزدیکان تو گردد و اگر زمام امور بدست معاویه افتد چون از خیرخواهان او بوده از نزدیکان او بحساب آید.

سپس این اشعار را سرود:

یکاد و من ارسی بشیرا مکانه

مغیره من یقوی علیک معاویه

قسم بان کسی که کوه بشیر را بر جای خود استوار و محکم ساخته نزدیک بود مغیره معاویه را بر تو پیروز گرداند و چیره سازد.

و کنت بحمد الله فینا موفقا

و تلک التی اراکها غیر کافیه

تو بحمد الله در بین ما موفق و موید بودی - و این نظریه ای که اظهار داشته بهیچ وجه کافی نیست.

فسبحان من علا السما مکانها

و ارضا دحاها فاستقرت کماهیة

پاک و منزّه است خداوندی که آسمان را بر جای خود مرتفع و بلند ساخت و زمین را گسترش داد و آنچه‌نانکه هست بر جای خود مستقر و پا برجا شد.

او در پیشگاه پیشوای طاهر و پاک یگانه صاحب نظری بود که در مقابل آرا پلید و بی ارج و پستی که در موارد تیرگی و مهالک از انگیزه های روحی و معنوی بدور و محصور به زشتیها و بدی بود مقاومت می کرد.

### تسلط او بر فنون نظامی و جنگی

محققان و کاوشگران در کتب تاریخ در هیچ نوشته ای که نام قیس در آن ثبت شده برخوردار نمی کنند مگر اینکه در لابلای آن نوشته ها فرازهایی شامل ستایش و تمجید فراوان از او بچشمشان می خورد که نسبت بمراتب شخصیت و شجاعت او بحثها شده و از احاطه و آگاهی او بر فنون سپاهیگری و اهمیت وجودی او در صحنه های نبرد و پایداری و استقامت او در میدان های پیکار صحبت شده است.

[ صفحه ۱۲۸ ]

من چه میتوانم بنویسم در باره دلاوری که تاریخ نام او را با افتخار و شخصیت ثبت نموده، نامبرده شمشیردار پیامبر اکرم و سرسخت ترین مردم (در وفاداری و خدمتگذاری) نسبت برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از امیر المومنین علیه السلام بوده است. من چه بگویم در باره جنگجوی پیکارگری که از تمامی مردم بر معاویه گرانتر بوده و صلابت و هیبت او نه تنها افرادی عادی و جبون و ترسو را، بلکه شجاعان و دلیران یاران و سربازان معاویه را دچار بیم و هراس نموده است. او از یک سپاه متراکم و از صفوف درهم فشرده یکصد هزار نفری بر معاویه سخت تر و ناگوارتر بود. معاویه در روز صفین و دوران آن جنگ و نبرد خونین می گفت: اگر جلو گیرنده فیل (در هجوم اصحاب فیل) جلو قیس را نگیرد فردای جنگ قیس همه ما را نابود خواهد ساخت.

خاطره خدمات و موقعیت حساس او در دوران زندگی رسول خدا و امیر المومنین از این امتیازات پرده برمی دارد و آنها را نشان می دهد.

شخصیت و موقعیت او را در دوران زندگی رسول اکرم، از صحنه های نبرد بدر و فتح و حنین و احد و خیبر و نضیر و احزاب بدست آورده و اخبار و رویدادهای بزرگش را در آن تواریخ می خوانیم. او خود تمام این جریانات را در اشعار خود گنجانیده و نسبت به تمام آن موارد اشعاری سروده و چنین گفته است:

اننا اننا الذین اذا الفتح  
شهدنا و خیبر و حنینا

ما، ما همانهایی هستیم که در فتح مکه - حاضر بوده و در جنگ خیبر و حنین شرکت داشته ایم.

بعد بدر و تلک قاصمه الظهر  
واحد و بالنضیر ثنیا

[ صفحه ۱۲۹ ]

بعد از جنگ بدر و آن کمر را می شکست - و جنگ احد و به یهودیان بنی النضیر که دوباره حمله نمودیم آقا و سید ما صاحب کتاب "الدرجات الرفیعه" گوید: قیس در تمام غزوه ها در رکاب رسول خدا حاضر و پرچمدار آن حضرت بود و پرچم انصار را بدوش می کشید، در روز فتح مکه رسول خدا پرچم را از پدرش سعد گرفته و باو داد. خطیب در جلد اول تاریخش ص ۱۷۷ گوید: قیس پرچم رسول خدا را در بعضی از جنگها بدوش می گرفت. در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر جلد سوم ص ۱۰۶ چنین آمده است: او پرچمدار انصار بود همراه رسول خدا و از صاحب نظران و اندیشمندان و هیبتی بس تمام داشت.

در کتاب "استیعاب" چنین آمده است: در آن هنگام که رسول خدا در فتح مکه پرچم خود را از دست سعد گرفت و بدست قیس سپرد، علی را فرستاد تا پرچم را از دست سعد گرفته و به پسرش قیس بدهد، علی هم این دستور را انجام داد. موقعیت و پایگاه او در دوران امیر المومنین علی (ع) از این قرار بود:



بارها امیر المومنین را بر پیکار با معاویه و کشتن وی وادار کرده و بر جنگ با مخالفین برمی انگیزت و چنین می گفت:  
ای امیر المومنین: در روی زمین محبوبتر از تو کسی را نداریم که زمام امور ما را بدست گیرد و برای اقامه عدل و داد و اجرا احکام اسلامی بپا خیزد زیرا تو ستاره فروزان و راهنمای شب تار ما هستی، تو پناهگاه مائی که در سختیها بتو پناه آورده و اگر تو را از دست دهیم زمین و آسمان ما تیره خواهد شد، لکن بخدا سوگند اگر معاویه را بحال خود گذاری که هر حيله و مکرى که میخواهد انجام دهد، آهنگ مصر

[ صفحه ۱۳۰ ]

کرده بسوی آنجا خواهد رفت و وضع یمن را بهم خواهد ریخت و طمع در ملک عراق خواهد نمود، همراه او عده ای از مردم یمن هستند که کشتن عثمان و ریختن خون او بعنوان یک جنایت و یک ظلم و ستم در عروق آنها جای گرفته و دلهاشان مملو از کینه جوئی و انتقام گیری از قاتلین عثمان است، آنان بجای اینکه دنبال علم و یقین روند و حقائق را از دیدی واقعی بنگرند به ظن و گمان اکتفا کرده و بجای یقین شک را گرفته و بجای خوبیها دنبال هوای نفس رفته اند، مردم حجاز عراق را با خود حرکت بده و او را در تنگنا قرار داده و از چند جهت محاصره اش کن و کاری کن که در خود احساس ناتوانی و زبونی کند و از خود مایوس شود.

امیر المومنین در جواب او فرمودند: سوگند بخدا ای قیس سخنی نیکو گفتی و مطلبی زیبا و بموقع بر زبان جاری ساختی.  
علی (ع) قیس را بهمراه فرزند پاک و پاک نهادش امام مجتبی و عمار یاسر بکوفه فرستاد تا مردم آنجا را بیاری خود بخواند، در آنجا ابتدا امام حسن و سپس عمار برای مردم سخنرانی کرده و بعد از آن دو قیس از جای حرکت کرد و پس از حمد و ثنا پروردگار چنین گفت:

ای مردم اگر در موضوع خلافت و زمامداری از شوری استقبال کرده و آن را ملاک بگیریم باید بدانید که علی (ع) از تمام مردم از جهت سابقه اسلامی و هجرت با رسول خدا و علم و دانش، شایسته تر است و مناسب تر برای این منصب، قتل هر کس که منکر این واقعیت باشد مباح و حلال است چگونه حلال نباشد و حال اینکه برای طلحه و زبیر که خود با آنحضرت بیعت کرده و از روی حسد شانه از زیر بار بیعت خالی کرده و آن حضرت را خلع کردند اتمام حجت شده و دیگر دلیلی ندارند.

سخنرانان و خطبا کوفی از جای حرکت کرده و با عجله و شتابی فراوان به ندای آنان پاسخ مثبت دادند، نجاشی چنین گفت:

[ صفحه ۱۳۱ ]

رضینا بقسم الله اذکان قسمنا

علیا و ابنا النبى محمد

ما به آنچه که خدا قسمت ما کرده خشنود و راضی هستیم در این هنگام که علی و فرزندان حضرت محمد رسول اکرم را قسمت ما نموده است

و قلنا له اهلا و سهلا و مرحبا

نقیل یدیه من هوی و تودد

ما مقدم او را گرامی داشته و خیر مقدم باو گفتیم دستهایش را از روی عشق و علاقه بوسیدیم

فمرنا بما ترضی نجیك الی الرضا

بصم العوالی و الصفیح المهند

آنچه تو می پسندی بما دستور بده و ما با رضایت بتو پاسخ خواهیم داد و با بکار بردن شمشیرهای برنده و نیزه های بزرگ و شمشیرهای پهن و تیز تو را یاری خواهیم کرد.

و تسوید من سودت غیر مدافع

و ان کان من سودت غیر مسود

هر کس را که تو بفرماندهی و آقائی ما برگزینی بدون چون و چرا او را به آقائی قبول خواهیم کرد گر چه آنکس را که به آقائی ما برگزینی بزرگوار و آقا نباشد.

فان نلت ما تهوی فذاک نریده

و ان تخط ما تهوی فغیر تعمد

اگر به آنچه می خواستی رسیدی، ما نیز خواهان آنیم ولی اگر بدلتخواه خود نرسیدی تعمدی در کار نبوده و اشتباه شده است قیس بن سعد در آن هنگام که مردم کوفه جواب مثبت می دادند چنین گفت:

جزی الله اهل الکوفه الیوم نصره

اجابوا و لم یابوا بخذلان من خذل

خداوند یاری مردم کوفه را پاداش نیکو عنایت کند پاسخ مثبت دادند و به دیگران که حاضر به همکاری نشده اند توجهی نکردند.

و قالوا: علی خیر حاف و ناعل

رضینا به من ناقضی العهد من بدل

و گفتند: علی بهترین راه روندگان است با کفش و بدون کفش ما بجای آن

[ صفحه ۱۳۲ ]

مردمی که پیمان او را شکستند، او را برهبری خود برگزیده و به او خوشنودیم

هما ابرزا زوج النبی تعمدا  
یسوق بها الحادی المنیخ علی جمل

آندو (طلحه و زبیر) همسر پیامبر را از روی عمد بجنگ تحریک کرده و از خانه بیرون آورده اند و روی شتری سوار کرده و شترش را میرانند.

فما هکذا کانت وصاه نبیکم  
و ما هکذا الانصاف اعظم بذالمثل

سفارشات پیامبرتان این چنین نبود و این از انصاف نبود و بی انصافی از این بزرگتر نیست

فهل بعد هذا من مقال لقائل؟  
الا قبح الله الامانی و العلل

آیا بعد از این رویداد ما، جای سخنی برای کسی هست که بگوید؟

خداوند زشت گرداند آرزوها و تخلفات خائنانه را این عبارت شیخ الطائفه شیخ طوسی است در کتاب "امالی" ص ۸۷ و ۹۴ و شیخ مفید در کتاب "النصره لسید العتره" آن را نقل کرده و ابیات و اشعاری را که بدال ختم می شود و به آنها ابیات دالیه می گویند به قیس نسبت داده با مختصر تغییری در آن و زیاد کردن چند بیت، این چنین گفته است:

هنگامی که امام حسن همراه عمار و قیس به کوفه آمد و مردم کوفه را برای جنگ آماده حرکت می ساختند.... سپس قیس بن سعد رحمه الله علیه از جای حرکت کرد و گفت: ای مردم اگر در موضوع خلافت شوری را معتبر دانسته و از آن استقبال نمائیم هر آینه امیر المومنین علیه السلام از آنجهت که قرابت و نزدیکی خاصی با رسول خدا دارد از همه مردم شایسته تر است و جنگ و پیکار با آنکس که منکر این واقعیت است حلال است، طلحه و زبیر چه دلیلی دارند که ابتدا بیعت کردند و بعد روی حسد و ستم آنحضرت را خلع نمودند و حال اینکه مهاجر و انصار در رکاب علی حاضر شده و سابقه اش روشن و درخشان بود.  
سپس این اشعار را سرود:

رضینا بقسم الله اذ کان قسمننا  
علیا و ابنا الرسول محمد

[ صفحه ۱۳۳ ]

ما به آنچه که خدا قسمت ما کرده راضی هستیم در آن هنگام که علی فرزندان حضرت محمد رسول الله را قسمت ما کرد.

و قلنا لهم اهلا و سهلا و مرحبا  
نمد یدینا من هوی و تودد

ما به آنان خیر مقدم گفتیم و مقدمشان را گرامی داشتیم دستهایمان را روی عشق و علاقه بسوی آنان دراز کردیم.

فما للزبیر الناقض العهد حرمه  
و لا لآخیه طلحه الیوم من ید

دیگر برای زبیر پیمان شکن احترامی نیست و برای برادرش طلحه امر و موقعیتی نیست و احترامی ندارد

اتاکم سلیل المصطفی و وصیه  
و انتم بحمد الله غار من المهد

فرزند پیامبر و وصی او نزد شما آمده و شما بحمد و ثنای پروردگار از ترس و سستی عاری هستید.

فمن قائم یرجی بخیل الی الوغا  
و صم العوالی و الصفیح المهند

در بین ما افرادی هستند که با اسبان تندرو خود را بمعرکه جنگ رسانیده و با نیزه های بلند و شمشیرهای پهن و برنده آماده نبرد است

نسود من ادناه غیر مدافع  
و ان کان ما یدنیه غیر مسود

آنکس که امیر المومنین نزدیک سازد، بدون چون و چرا به سروری خود برمی گزینیم گر چه آنکس را که او بخود نزدیک ساخته در خور سروری نباشد

فان نات ما یهوی فذاک نریده  
و ان نخط ما یهوی فغیر تعمد

پس اگر بیاوریم و انجام دهیم آنچه را که دل خواه او است، خواهان همانیم ولی اگر نسبت بدخواه او اشتباهی کردیم عمدی نبوده و گناهی نداریم. در تمام صحنه‌ها و عرصه‌های نبرد قیس با عظمت و جلال هر چه تمامتر با قیافه و ژستی بزرگ منشانه که دلها را می لرزاند و شجاعان را می ترسانید و لرزه بر اندام دلیران می انداخت حرکت می کرد.

[ صفحه ۱۳۴ ]

منذر بن جارود که سپاهیان و جنگجویان امیر المومنین را در زاویه دیده بود، چنین توصیف می کند: سپس یکه تازی بر اسب سرخ گون سوار در حالیکه جامه ای سپید بر تن داشت از جلو ما گذشت، کلاهی سفید و عمامه ای زرد بر سر، تیر و کمان بر دوش و ششیری بر کمر بسته بود، پاهایش بزمین می کشید و در بین هزاران نفر سپاهی که آنها هم بر سر خود تاجی از کلاه سفید و عمامه زرد بسته بودند دیده می شد در حالیکه پرچمی زرد رنگ بدست داشت.

گفتم ین کیست؟

گفته شد: این قیس بن سعد بن عباده است که جز انصار است و فرزندان و خویشاوندان او و غیر آنان که جز قحطانی‌ها هستند در آن هنگام که امیر المومنین خواست بسوی شام حرکت کند مهاجرین و انصاری که همراه او بودند جمع کرده و بعد از حمد و ثنای پروردگار چنین گفت:

اما بعد شما مردمی با اندیشه‌های نیکو و بردباری برتر و بهتر، گویندگان حق، و افرادی هستید که کردار و دستورتان با برکت است، تصمیم داریم بسوی دشمن خود و دشمن شما حرکت کنیم، نظریات خود را بما ابلاغ کنید و به آنچه صلاح میدانید اشاره کنید.

قیس بن سعد برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و سپس گفت:

ای امیر مومنان با ما بسوی دشمنان بشتاب و لحظه‌ای درنگ مکن. چه آنکه سوگند بخدا جهاد با آنان نزد من محبوب تر است از پیکار با کفار روم و ترک، زیرا اینان در دین خدا سهل انگاری نموده، و حيله گری کردند و اولیا خدا و یاران رسول خدا را کوچک شمرده و به آنها اهانت نمودند، مهاجران و پیروان و تابعین نیکوکار را تحقیر کردند و هر گاه فردی مورد غضب آنان قرار می گیرد او را زندانی کرده و یا کتک می زنند و از شهری بشهر دیگر تبعید کرده و بی خانمانش می کنند

[ صفحه ۱۳۵ ]

اموال ما از نظر آنان بر ایشان حلال است و ما را بنده زبون خود می پندارند صعصعه بن صوحان گوید: هنگامیکه امیر المومنین برای جنگ صفین پرچمهایی را برمی افراشت پرچم رسول خدا را بیرون آورد و تا آن زمان پرچم پیغمبر بعد از رحلت آنحضرت دیده نشده بود پرچم را بست و قیس بن سعد بن عباده را احضار فرموده پرچم را باو داد و سپس انصار و جنگجویان بدر را جمع نمود همینکه چشم آنها به پرچم رسول خدا افتاد گریه بسیاری نمودند در این موقع قیس اشعار را سرود و چنین گفت:

هذا اللوا الذی کنا نحف به

مع النبی و جبریل لنا مدد

این همان پرچمی است که پیرامون آن با سول خدا بودیم و جبرئیل یار ما بود.

ماضر من کانت الانصار عیبته

ان لا یکون له من غیرهم احد

ضرر نمی کند کسی که انصار پشتیبان او هستند در صورتیکه برای او جز آنان هیچ کس یار و یاور نباشد.

قوم اذا حاربوا طالت اکفهم

بالمشرفیه حتی یفتح البلد

مردمی که هر گاه به پیکار برخیزند آنقدر قبضه های آنان دسته های شمشیر مشرفیه را می گیرد که شهرها و کشورها فتح شود.

۱- این مطلب را ابن عساکر در تاریخش جلد سوم ص ۲۴۵ نقل کرده است.

۲- ابن عبدالبر در "الاستیعاب" جلد دوم ص ۵۳۹

۳- ابن اثیر در جلد چهارم "اسد الغابه" ص ۲۱۶

۴- خوارزمی در "المناقب" ص ۱۲۲

در آن هنگام که اوضاع بر معاویه بسیار سخت و دشوار شد و خود را در شرف

[ صفحه ۱۳۶ ]

شکست و مغلوبیت دید، عمرو بن عاص، بسر بن ارطاه، عبیدالله بن عمر بن خطاب و عبدالرحمن بن خالد بن ولید را احضار کرده و به آنان گفت:

مردانی از یاران علی مرا اندوهگین ساخته اند مانند: سعید بن قیس در همدان اشتر در بین قبیله اش و مرقال (هاشم بن عتب) عدی بن حاتم و قیس بن سعد در بین انصار.

مردم یمن شما را با جان خود نگهداری نمودند تا آنجا که من بخاطر شما خجالت کشیدم، شما از قریش محسوب می شوید و من میخوامم مردم شما را بی نیاز بدانند و باین منظور برای هر یک از نامبردگان یکی از شما را در نظر گرفتم شما این اختیار را بمن بدهید.

گفتند: بسیار خوب، این اختیار برای تو باشد و هر چه میخواهی انجام ده.

گفت: سعد بن قیس و قبیله اش بعهده من باشد و فردا وضع او را روشن و دستش را از همه جا کوتاه خواهم کرد.

و تو ای عمرو مسوول دفع یک چشم طایفه بنی زهره (مرقال) خواهی بود، قیس بن سعد هم برای تو باشد ای بسر.

و تو ای عبیدالله مسوول اشتر نخعی هستی و به تو ای عبدالرحمن بن خالد یک چشم طایفه طی یعنی بن حاتم را می سپارم.

سپس هر یک از شما گروهی از دیده بانهای سپاه را برای خود انتخاب کنید، و تا پنج روز هر روزی را نوبت یکی از اینها قرار داد: بسر بن ارطاه که بمقابله با قیس گماشته شده بود، نوبتش روز سوم بود بامدادان روز با سپاهیان و همراهان خود در مقابل قیس و لشکریانش جبهه گرفت و جنگ سختی بین آندو در گرفت قیس با هیبتی مردانه که گوئی احدی را دسترسی به آزار و تسلط بر او نیست در مقابل بسر بن ارطاه ظاهر شد و حمله را آغاز کرد و این رجز را میخواند:

انا ابن سعد زانه عباده  
و الخزر جیون رجال ساده

[ صفحه ۱۳۷ ]

من پسر سعد هستم که عباده پدرش موجب زینت و شرافت او است خزر جیها همگی مردانی آقا هستند

لیس فراری بالوغا عباده  
ان الفرار للفتی قلاده

من عادت فرار از جنگ ندارم زیرا فرار برای جوان مرد هم چون گردن بندی است که بگردن او می افتد و موجب ننگ و عار است

یا رب انت لقنی الشهاده  
و القتل خیر من عناق غاده

ای خدا تو شهادت را نصیبم فرما کشتن و شهادت در راه تو بهتر است از هم آغوشی با دوشیزگان زیبای نرم تن

حتى متی تثنی لی الوساده

دیگر تا کی برای من بستر استراحت گسترده شود

سپس حمله ای بر سپاهیان بسر بن ارطاه نموده و کمی بعد بسر در مقابل او آشکار شده و چنین گفت:

انا ابن ارطاه عظیم القدر  
مراود فی غالب بن فهر

من پسر ارطاه هستم که قدر و منزلتش بزرگ است وابسته است به غالب ابن فهر و از آن خاندان است.

لیس الفرار من طباع بسر

ان یرجع الیوم بغیر وتر

فرار در طبیعت بسر نیست تا امروز بدون خونخواهی و کشتن شخصی برگردد.

و قد قضیت فی عدوی نذری

یا لیت شعری ما بقی من عمری

من در باره دشمنم آنچه برعهده داشتم انجام دادم ای کاش میدانستم چه قدر از عمرم باقی مانده است. پس با نیزه بطرف قیس حمله کرد و قیس با شمشیر او را عقب راند و از خود

[ صفحه ۱۳۸ ]

دفع کرد، تا سرانجام این نبرد با بازگشت جنگجویان و برتری قیس پایان یافت

نصر در کتاب خود در ص ۲۴۰-۲۲۷ چنین روایت کرده است: معاویه نعمان بن بشر بن سعد انصاری و مسلمه بن مخلد انصاری را احضار کرد و با آندو در حالیکه هیچ کس دیگر از انصار با آنان نبود خلوت کرده و چنین گفت:

ای آقایان با شما دو نفر هستم، آنچه از اوس و خزرج مشاهده کردم غمگینم ساخته و مرا به محنت افکنده، شمشیرها را بر گردنهای خود گذارده و مارا به مبارزه و فرود آمدن در مقابل خود میخوانند تا آنجا که تمام یاران و سپاهیان مرا اعم از شجاعان و ترسوها را ترسانیده و بحدی که از هر یک از یکه سواران شامی که می پرسم جواب می آید که انصار او را کشته اند، بخدا سوگند با تیزی و اندیشه عمیقم با شمشیرهای برنده ام با آنها روبرو خواهم شد و در مقابل هر سواری از آنان یکه تازی را می فرستم که بگلوی آنان چسبیده و آنان را از بین ببرد و به تعداد آنان از افراد قریش مردانی را خواهم فرستاد که خرما و طفیشل نخورده باشند.

میگویند: یاران و انصار حقیقی ما هستیم، درست است اینان رسول خدا را منزل دادند و یاری کردند این را قبول داریم لکن حقوق خود را با راه باطلی که در پیش گرفتند ضایع ساخته و فاسد نمودند و از بین بردند.

نعمان خشمگین شد و گفت: ای معاویه از اینکه انصار در آمدن بجنگ شتاب بخرج داده اند آنانرا سرزنش مکن آنها در دوران جاهلیت هم همینطور بودند و اما اینکه آنان را بمقابله و نبرد دعوت کنی تو خود شجاعت و مبارزه آنان را در رکاب رسول خدا دیده ای، و اما اینکه در مقابل آنان به اندازه آنها از قریش افرادی را بفرستی و چنین منظره ای بسازی و آنانرا در چنین موقعیتی قرار دهی باز هم دیده ای که انصار چه بلائی بسر قریش آوردند و قریش چه مصیبت ها از آنان

[ صفحه ۱۳۹ ]

کشیدند، اگر دلت میخواهد بار دیگر آنچه قبلا- از آنان دیده ای باز هم به بینی، این چنین کن و تاریخ را تکرار نما و اما خرما و طفیشل، خرما از ما بود و بهنگام خوردن آن شما با ما شریک می شدید و اما طفیشل غذای یهودیها بود وقتی ما از آن خوردیم مزه اش بدهان ما خوب آمد و در این مورد بر آنان غلبه کرده و بیشتر از آنها خوردیم چنانکه قریش در مورد سخینه این عمل را کرد و



آنرا غذای رسمی خود قرار داد.

سپس مسلمة بن مخلد بسخن در آمد تا آنجا که گفت... (نصر در کتابش).

سخن این مجلس که به انصار رسید قیس بن سعد انصاری انصار را جمع نموده و از جای حرکت کرد و خطبه ای در بین آنان خواند و چنین گفت:

معاویه سخنانی گفته که خبرش بشما رسیده و صاحب (نعمان) پاسخ او را داده است، بخدا قسم اگر امروز بر معاویه خشم نموده و با او کینه ورزیدید معلوم می شود که دیروز هم (قبل از اسلام آوردن او) با او کینه داشته و دشمن او بوده اید و اگر خون او را در اسلام بریزید معلوم می شود که در زمان شرکتش خون او را می ریختید، بزرگترین گناه شما در نظر معاویه همین است که به یاری دینی که دارید برخاسته اید، امروز طوری بکوشید که فعالیت دیروز را فراموش کنید و فردا طرزی جدید نمائید که کوشش امروز را از یاد ببرید.

شما با پرچی هستید که در طرف راستش جبرئیل و در سمت چپش میکائیل می جنگید ولی حریف در زیر پرچم ابوجهل و احزاب می جنگد. و اما خرما، ما خرما نکاشتیم بلکه بر کسانی که آنرا می کاشتند جلوتر رفته و بر آنان در خوردن آن غلبه کردیم، و اما طفیشل اگر غذای ما بود ما هم مانند قریش ملقب به آن شده و به آن نام مشهور می گشتیم چنانکه آنانرا "قریش السخینه" گفتند.

[ صفحه ۱۴۰ ]

سپس در همین مورد این اشعار را سرود:

یا بن هند دع التوثب فی الحرب

إذا نحن فی البلاد ناینا

ای پسر هند: در جنگ این جهشها و پرشها را و ابگذار زیرا ما فعلا از شهرهای خود دور شده و در میدان جنگ بسر می بریم

نحن من قد رایت فادن اذا

شئت بمن شئت فی العجاج الینا

ما همانیم که تو دیده ای بما نزدیک گردان هر گاه که خواستی هر کسی را که میخواهی در این معرکه تیره و تار و غبار آلود بیاور

ان برزنا بالجمع نلقک فی الجمع

و ان شئت محضه اسرینا

اگر دسته جمعی حمله کنیم تو را در بین جمعیت پیدا خواهیم کرد و اگر بخواهی که تنها و یک نفر یک نفر بجنگیم حمله خواهیم کرد و خواهیم جنگید.

فالقنا فی اللیف نلقک فی الخرج

تدعو فی حربنا ابوینا

با ما در لیف و اجتماعات برخورد نما، ما در میان خرج با تو برخورد خواهیم کرد تو در جنگ با ما پدرانمان را میخوانی.

ای هذین ما اردت فخذہ؟

لیس منا و لیس منک الهوینا

هر یک از ایندو را که میخواهی بگیر نه از ما و نه از تو نرمش و مدارا کردن نیست

ثم لا ینزع العجابه حتی

تنجلی حوینا لنا او علینا

گرد و غبار جنگ فرو ننشیند مگر اینکه خطر برطرف شود یا بنفع ما و یا بضرر ما

لیت ما تطلب العداہ اتانا

انعم الله بالشهادہ عینا

ای کاش آن مرگی که دشمنان برای ما خواهان آن هستند بما برسد و خداوند بر ما نعمت شهادت را عنایت کرده و عینا آن را بیایم

[ صفحه ۱۴۱ ]

اننا اننا الذین اذا الفتح

شهدنا و خیبرا و حنینا

ما، ما همانهایی هستیم که در فتح مکه حاضر شدیم و در جنگ خیبر و حنین شرکت کردیم

بعد بدر و تلک قاصمه الظهر

واحد و بالنضیر ثنینا

بعد از جنگ بدر و آن کمر انسان را می شکست و جنگ احد و حمله بعد از آن که بر یهودیان بنی النضیر آوردیم

یوم الاحزاب قد علم الناس

شفینا من قبلکم و اشتفینا

در روز احزاب مردم بخوبی می دانند

که ما از گذشتگان شما انتقام گرفته و دلما را تشفی داده و خوشنود شدیم

معاویه که از اشعار قیس خبردار شد و این اشعار بگوشش رسید، عمرو بن عاص را احضار کرده و گفت: در فحش و ناسزاگوئی به انصار چه نظر می دهی؟ آیا صلاح است یا خیر؟

عمرو پاسخ داد: نظر من اینست که تهدید کنی ولی فحش ندهی، چه میخواهی به آنان بگوئی؟ اگر بخواهی آنانرا مذمت کنی باید بدنهایشان را مذمت کنی ولی به حسب و نسب آنها نمی توانی کاری داشته باشی و مورد مذمت قرار دهی.

معاویه گفت: سخنران انصار قیس بن سعد هر روز در بین آنان بیا می خیزد و سخنرانی می کند بخدا قسم او در نظر دارد فردا ما را ازین برده و اگر آنکس که فیل ها را از خانه خدا باز داشت جلو او را نگیرد، ما را نابود خواهد ساخت، نظر شما چیست؟ عمرو پاسخ داد: نظر من اینست که بر خدای توکل نمائیم و صبر را پیشه خود سازیم.

معاویه به عده ای از بزرگان انصار نامه نوشته و آنان را سرزنش نمود من جمله: عقبه بن عمرو، ابو مسعود، برا بن عازب، عبدالرحمن بن ابی لیلی، خزیمه بن ثابت،

[ صفحه ۱۴۲ ]

زید بن ارقم، عمرو بن عمرو، حجاج بن غزیه، در این جنگ با تمام اینها ملاقات و گفتگو بعمل آمد و معاویه به اینها گفت نزد قیس بن سعد بروید و با او صحبت کنید همگی نزد قیس آمده و گفتند: معاویه نمی خواهد ما را ناسزا گوید تو از فحش و بدگوئی خود، خودداری کن.

قیس پاسخ داد: من و یا فردی هم چون من فحش و ناسزا ندهد لکن من هیچ گاه دست از جنگ با معاویه برنخواهم داشت تا آنگاه که خدا را ملاقات کنم.

فردای آن روز لشکریان به حرکت در آمدند، قیس بن سعد گمان کرد که معاویه در بین آنها است بر مردی که شبیه معاویه بود حمله کرد و با شمشیر روپوش از روی او برگرفت و معلوم شد معاویه نیست به مردی دیگر که همانند معاویه بود حمله کرد و ضربه ای بر او وارد کرد، وقتی فهمید معاویه نیست برگشت و با خود می گفت:

قولوا لهذا الشاتمی معاویه

ان کلما اوعدت ریح هاویه

باین مرد بدزبان و فحاش معاویه بگوئید هر چه تهدید کرده‌ای باد وزنده ای است که از بالای تپه ای بوزد

خوفتالکلب قوم عاویه

الی یابن الخاطین الماضیه

تو ما را از سگ زوزه کش قبیله ات ترساندی ای فرزند خطاکاران گذشته بسوی من بیا

ترقل ارقال العجوز الخاویه

فی اثر الساری لیل الشاتیه

هم چون پیر زنی که در شب تار زمستان از کاروان عقب افتاده و می دود تو مانند آن می دوی و راه می روی معاویه گفت: ای مردم شام هر گاه این مرد را دیدید بدیهایش را بگوئید و باو فحش دهید (وقتی دو لشکر در مقابل هم صف آرائی کردند معاویه او و سایر انصار را به الفاظ بسیار رکیک و زشتی فحش داد و ناسزا گفت) تعمان و مسلمه غضبناک شده

[ صفحه ۱۴۳ ]

بر معاویه پرخاش کردند ولی معاویه همینکه دید میخواهند بطرف قوم خود بروند آنان را راضی کرد و از خود خوشنود ساخت. سپس معاویه از نعمان درخواست کرد که نزد قیس رفته و او را سرزنش و توبیخ نماید و پیشنهاد آشتی باو دهد، نعمان از حضور معاویه بیرون آمد و بین دو لشکر قرار گرفت و فریاد زد ای قیس؟ من نعمان بن بشیر هستم.

قیس گفت: هان چه خبر است ای نعمان بن بشیر؟ چه میخواهی؟

نعمان گفت: ای قیس آنکس که شما را بانچه برای خود خواسته دعوت می کند میخواهد بشما خدمتی کند.

ای توده انصار آیا شما خودنمیدانید که در مورد مخالفت با عثمان و کشتن او دچار اشتباه شدید و یاران او را در روز جنگ جمل کشتید و اسبان و سپاهیان خود را بر روی مردم شام تاخید و در روز جنگ صفین به آنها حمله نمودید؟ شما که عثمان را تنها گذاشتید و او را ذلیل و بی کس نمودید اگر امروز با علی آن چنان کنید تازه کاری مساوی آن کار انجام داده و یک عمل در مقابل یک عمل قرار می گیرد، لکن شما دست از حق برداشته اید و بیاری باطل شتافته و کمک به او می کنید، شما به این راضی نشوید که هم چون بقیه مردم باشید تا آنجا که در میدان جنگ پی بحقیقت برده و خود بمبارزه و جنگ دعوت شوید و پیکار کنید ولی هیچ ناراحتی بر علی نرسیده و شما هستید که مصیبت ها را بر او سبک نموده و او به استراحت پرداخته و بار مصیبت را باید شما بکشید و در انتظار پیروزی که بشما وعده داده است بنشینید و فداکاریها نمائید. جنگ از دست ما و شما چه عزیزانی را گرفته که شما خود بهتر میدانید نسبت به بقیه از خدا بترسید و پرهیزکاری را پیشه خود سازید.

قیس از سخنان نعمان خندید و چنین گفت: فکر نمی کردیم ای نعمان که چنین جراتی داشته باشی که این سخنان را بر زبان جاری سازی، آنکس که بخود خیانت نموده برادرش را نصیحت نمی کند. بخدا سوگند تو خود را گول زده ای و گمراه و گمراه کننده هستی.

[ صفحه ۱۴۴ ]

اما این که نام عثمان را بردی اگر شنیدن اخبار تو را کفایت کند و بهر خبری گوش فرا میدهی، یک خبر هم از من بگیر و بشنو:

عثمان را کسانی کشتند که تو از آنان بهتر نیستی و افرادی او را تنها گذاشتند و ذلیلش کردند که مسلما از تو بهتر هستند. و اما اصحاب جمل، بدان جهت با آنان جنگیدیم که پیمان خلافت و بیعتی را که با خلیفه نموده بودند شکستند و بعهد خود وفا نمودند و اما معاویه بخدا سوگند که اگر تمام اعراب دور او را بگیرند انصار با او خواهند جنگید. و اما اینکه گفتی، هم چون بقیه مردم نیستیم، ما در جنگ آنطور خواهیم جنگید که در رکاب رسول خدا می جنگیدیم، از شمشیرها با صور خود و از نیزه ها با گلوگاه خود نگهداری و حفاظت می کنیم تا آنجا که حق بیاید و دستور خدا آشکار گردد گرچه آنان دلشان نخواهد. و لکن ای نعمان بنگر در همراهان معاویه جز عده افراد آزاد شده و یا بیابانی و یا چند نفری از مردم یمن که فریب خورده و داخل سپاهیان او شده اند می بینی؟

بین که مهاجران و انصار و پیروان آنها که به یکی از آنان تبعیت کرده اند رضی الله عنهم کدام طرف هستند و بین که با معاویه از انصار رسول خدا جز تو و رفیق کوچکت کسی دیگر هست؟

بخدا سوگند شما دو نفر نه در جنگ بدر و احد بودید و نه سابقه ای در دین اسلام دارید و نه آیه ای از قرآن در شان شما نازل شده و نه آشنائی با قرآن دارید بجان خودم قسم اگر تو هم اکنون ما را فریب داده و بما خیانت کردی پدرت نیز بما خیانت کرد و سپس این شعر را گفت:

و الراقصات بكل اشعث اغبر  
خوص العيون تحثها الركبان

قسم به شترانیکه در راه زیارت حرم، حاجیان خاک آلوده را بر پشت خود

[ صفحه ۱۴۵ ]

میرند که چشمها در حلقه فرو رفته و با اینحال سواران مهمیز میزنند و شتران را بتاخت وا میدارند.

ما بن المخلد ناسیا اسيا فنا  
عمن نحاربه و لا النعمان

نه فرزند مخلد جلو شمشیر مارا از آنکس که میخواهیم با او بجنگیم میگیرد و نه نعمان.

ترکا العیان و فی العیان کفایه  
لو کان یفیع صاحبیه عیان

آنچه را که واضح و آشکار بود ترک نمودند و در آن امر واضح کفایت بود و خود بس بود اگر این دو نفر دوستان را امر واضح و آشکار مفید باشد.

بعد از این رویدادها امیر المومنین قیس را نزد خود طلبیده و او را تمجید و ستایش کرد و سمت فرماندهی و سروری انصار را باو

داد.

در جنگ نهروان قیس بسوی خوارج رفت و به آنان گفت:

ای بندگان خدا خواسته ما از شما اینست که سوی ما آئید و داخل شوید در آن موضوع و امری که از آن بیرون رفته اید و برگردید بطرف ما تا با دشمن خود و شما بجنگیم شما کار بزرگی انجام داده اید ما را مشرک دانسته اید و علیه ما گواهی شرک داده اید، شرک ستم بزرگی است خون مسلمانها را می ریزید و آنان را مشرک میدانید.

عبدالله بن شجره سلمی باو گفت: حق برای ما روشن شده و از شما پیروی نخواهیم کرد مگر اینکه شخصی هم چون عمر را برای ما بیاورید، قیس گفت: ما در بین خود غیر از صاحب خود علی علیه السلام کسی دیگر را نمی بینیم آیا شما در بین خود کسی را دارید؟

گفتند نه

گفت: شما در پیشگاه خود بخدا قسم میدهم اگر او را از بین ببرید من فتنه

[ صفحه ۱۴۶ ]

و آشوبی بس بزرگ را میبینم که بر شما پیروز شده و دچار آن گشته اید

و اما موقف و وضع زندگی او بعد از دوران رسول خدا و امیر المومنین: او همراه امام دوم امام مجتبی سلام الله علیه بود: در آن هنگام که لشکری برای جنگ و پیکار با مردم شام گسیل می داشت، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را احضار کرد و فرمود ای پسرعمو من همراه تو دوازده هزار نفر از شجاعان و دلیران عرب و پارسایان و تلاوت کنندگان قرآن را از قوم مصر فرستاده ام یک نفر آنان در مقابل یک سپاه و جمعیت ایستاده و آهنک جنگ با گروهی را خواهد نمود، اینها را با خود حرکت ده و ببر و با نرمی و ملایمت با آنان رفتار کن و با روئی باز با آنان مواجه شو و در مقابلشان متواضع و فروتن باش آنان را نزدیک خود قرار بده و خیلی از آنها فاصله مگیر اینها بازمانده های افرادی هستند که مورد اطمینان امیر المومنین بودند بر کنار رود فرات آنان را حرکت ده و از فرات بگذر واز مسیر مسکن حرکت کن و از آنجا بگذر تا در مقابل معاویه قرار گیری و رو در روی او جبهه گیری، اگر باو برخورد نمودی او را همانجا نگهدار تا من بتو برسم و بزودی بدنبال تو حرکت خواهم کرد من باید از وضع تو هر روز مطلع شوم و مرا در جریان کاربگذار و با این دو نفر یعنی: قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کن و اگر حادثه ای برای تو رخ داد، قیس بن سعد امیر لشکر خواهد بود و اگر او هم کشته شد سعید بن قیس برهبری مردم منصوب خواهد بود، عبدالله در چنین موقعیت و با این سفارشات حرکت کرد.

و اما معاویه جلو آمد و آمد تا بقریه (الحيوضه) در مسکن وارد شد و در آنجا فرود آمد عبیدالله بن عباس هم وارد آنجا شد و در مقابلش صف آرائی کرد، فردای آن روز معاویه عده ای را نزد عبیدالله فرستاد، عبیدالله بسربازانش دستور داد به آنان حمله کنند سربازان عبیدالله سپاهیان اعزامی را از نزدیک خود دور کرده و به اردوگاه خود بر

[ صفحه ۱۴۷ ]

گردانیدند شب که فرا رسید معاویه قاصدی نزد عبیدالله فرستاد و باو پیغام داد که حسن بن علی بمن پیغام داده که با او آشتی کنم و زمام امور را بمن بسپارد اگر الان بفرمان من در آئی خود فرمانده می شوی و دستورات قابل پیروی است ولی اگر حالا بفرمان من

در نیائی و متابعت نکنی بعدها بالا جبار بیعت خواهی کرد ولی آن روز فقط تابع و فرمانبردار خواهی بود و اگر حالا پاسخ مثبت بمن بدهی هزار هزار درهم بتو میدهم و قبلا بعنوان پیش قسط نصفش را برایت می فرستم و هر گاه وارد کوفه شدم نصف دیگر را خواهم داد.

عبیدالله شبانه نزد معاویه رفت و وارد اردوگاه او گشت و معاویه هم وعده ای که باو داده بود وفا کرد سحرگاه که مردم از خواب حرکت کردند منظر خروج عبیدالله بودند که تا با او مراسم صبحگاه را اجرا نمایند و نماز صبح را بخوانند وقتی دنبال او رفتند او را نیافتند، قیس بن سعد بن عباده نماز صبح را با آنان خواند و بعد از نماز بر ایشان سخنرانی کرد و آنان را در اطاعت از امام و پیروی از هدف خود پای برجا نمود و از حال عبیدالله پرسید و از وضع او که مطلع شد مردم را به بردباری و پایمردی و مقاومت و جهش در مقابل دشمن دستور داد و سپاهیان هم همگی اطاعت او را نموده و پاسخ مثبت باو دادند و گفتند: ای قیس دستور حمله بنام خدا صادر کن تا بر دشمن حمله نمائیم.

قیس از جائیکه ایستاده بود پائین آمد و دستور حمله را صادر کرد، بس بن ارطاه در مقابل او صف آرائی کرده و با صدای بلند فریاد زد: ای مردم عراق این فرمانده شما است که نزد ما است و بیعت نموده و آن امام شما امام مجتبی است که صلح نموده شما چرا خود را بکشتن میدهید.

قیس بن سعد به آنان گفت یکی از دو کار را انتخاب نمائید یا بدون وجود امام بجنگید و یا بر گمراهی و ضلالت بیعت کنید. پاسخ دادند بلکه ما بدون امام می جنگیم از جای خود بیرون آمده و حمله سختی نمودند و شامی ها را به اردوگاه و سنگرهای خود برگردانیدند.

[ صفحه ۱۴۸ ]

معاویه نامه ای به قیس بن سعد نوشت و او را بنزد خود خواند و وعده هائی به او داده وی را تطمیع کرد، قیس در جواب او نوشت: نه بخدا قسم هیچگاه مرا نخواهی دید مگر اینکه بین من و تو نیزه فاصله باشد.

یعقوبی در ج ۲ ص ۱۹۱ تاریخ خود گوید: حضرت امام حسن (ع)، عبیدالله پسر عباس (عموی پیغمبر) را با دوازده هزار تن به جنگ معاویه گسیل داشت و قیس بن سعد عباده انصاری را همراهش فرستاد و به عبیدالله امر فرموده که مطیع امر و رای قیس باشد. سپس عبیدالله به ناحیه جزیره روانه شد و معاویه، پس از اینکه از کشته شدن حضرت علی (ع) آگاه شد، به طرف موصل روی آورد، تاریخ حرکت معاویه هیجده روز بعد از کشته شدن حضرت علی (ع) بود که دو لشکر در مقابل هم بسیج شدند معاویه مبلغ یک میلیون درهم با پیامی برای قیس فرستاد که یا به ما ملحق شو و یا بازگرد ولی قیس پولها را برگرداند و گفت: می خواهی با مکر و فریب مرا از دینم منحرف گردانی؟.

گفته شده که معاویه پیام را برای عبیدالله فرستاد و یک میلیون درهم برایش قرار داد و او هم با هزار تن از سپاهیان خود به معاویه ملحق شد ولی قیس در نبرد با معاویه پایمردی نشان می داد و معاویه پیوسته با دسیسه جاسوسانی به لشکر حضرت امام حسن می فرستاد که شایع کنند قیس با معاویه صلح نموده و همراه او شده و باز عده ای را هم به لشکر قیس فرستاد تا شایع کنند که حضرت امام حسن با معاویه صلح نموده است.

و در ج ۲ ص ۲۲۵ کتاب استیعاب از عروه نقل شده که قیس بن سعد با حضرت امام حسن (ع) بود و در مقدمه لشکر پنجهزار سپاه داشت که همگی بعد از مرگ حضرت علی (ع) سرها را تراشیده بودند و همپیمان با مرگ، اما هنگامیکه

[ صفحه ۱۴۹ ]

حضرت امام حسن با معاویه صلح نمود، قیس به بیعت راضی نشد و به یاران خود گفت: شما چه می خواهید؟ اگر مایل به جنگید، می جنگیم تا پیشنازترین از ما بمیرد.

و اگر مایلید برایتان امان بگیرم.

گفتند: برایمان امان بگیر.

سپس قیس برای یاران خود طبق شرائطی امان گرفت و اینکه بهیچوجه تعقیب نشوند و برای خود، مزیتی غیر آنچه که برای سپاهیان خود خواسته بود نخواست (سپس با سپاهیان خود به طرف مدینه حرکت نمود).

### مراتب بخشش و سخاوت

از آنجا که موارد نمایان کرم و بخشش او فراوان است ما توانائی آن را نداریم که گسترده در آن باب سخن گوئیم، لکن نمونه ای چند متذکر می شویم و از آنهمه داستانهای شیرین و پاک منزّه چند مورد را یادآور می گردیم، از گردن بند بهمان اندازه که دور گردن را فرا گیرد ما را بس است.

این خصلت و منش در خاندان قیس از قدیم بوده تا بحدی که رسول خدا (ص) میفرمود: جود و سخاوت در سرشت و فطرت این خاندان نهفته است.

قیس مالی را به مبلغ نود هزار بمعاوویه فروخت و آنگاه منادیان او در شهر مدینه فریاد برآوردند که هر کس قرضی میخواهد بخانه سعد بیاید چهل یا پنجاه هزار را بمردم وام داده و بقیه را هم بعنوان صله و جایزه بخشیده و از وام گیرندگان سند گرفت بعد از چندی در بستر مرض افتاد ولی افراد کمی بعیادت او رفتند روی بهمسر خود قریبه دختر ابی قحافه و خواهر ابوبکر نموده و گفت: ای قریبه بنظر تو علت این که مردم کمتر بعیادت من آمدند چیست؟

[ صفحه ۱۵۰ ]

پاسخ داد: بخاطر اینکه همگی از تو قرض دارند و تو طلب کاری.

قیس تمام اسناد را بصاحبانش رد کرده و قرض همگی را بخشید.

جابر گوید: با گروهی تحت فرماندهی قیس بماموریتی اعزام شدیم، قیس از مال خود نه شتر برای ما کشت و همگی را میهمان خویش ساخت هنگامی که بخدمت رسول خدا مشرف شدیم دوستان ما جریان را به آنحضرت گفتند، رسول خدا فرمود سخاوت و کرم، اخلاق و سرشت این خاندان است.

در سفر دیگری که از عراق بمدینه می آمد هر روزی یک شتر برای غذای همراهیان خود می کشت و همگی را غذا میداد تا وقتی که وارد مدینه شد.

عبدالله بن مبارک از قول جویره روایت کرده که: معاویه نامه ای بمروان نوشت و بوی دستور داد که خانه کثیر بن صلت را از او بخرد، کثیر خانه خود را باو نفروخت معاویه نامه ای دیگر نوشته و بمروان دستور داد با کثیر در برابر طلب من سختگیری کن.

اگر قرضش را داد که بسیار خوب والا خانه اش را بفروش و طلب مرا بردار، مروان پیام معاویه را بکثیر رسانیده و باو گفت سه روز مهلت داری اگر مالی که معاویه از تو طلبکار است نپردازی خانه ات را می فروشم.



جویره گوید: کثیر اموال خود را جمع آوری کرد و سی هزار کسر آورد و از مردم درخواست کمک نمود و گفت آیا کسی هست بداد من برسد و این مبلغ را بمن بدهد بیاد قیس بن سعد افتاد و نزد وی رفت و از او درخواست نمود قیس هم سی هزار را باو داد مروان وقتی مال ها را دید خانه اش را باو برگردانده پول ها را نیز از او نگرفت کثیر پول را نزد قیس آورد تا باو مسترد سازد قیس گفت من پول را بتو بخشیده ام و از تو نمی گیرم.

[ صفحه ۱۵۱ ]

مبرد در جلد اول کتاب کامل ص ۳۰۹ چنین روایت کرده: پیرزنی نزد قیس آمد و با گفتن این کنایه که درخانه من موشی نیست از ناداری و بی غذایی خود بوی شکایت کرد.

قیس در جواب گفت چه نیکو سوالی کردی؟ بخدا سوگند موشهای خانه ات را فراوان گردانم آنگاه خانه اش را از انواع غذاهای چرب و لذیذ و خواروبار بسیار پر کرد ابن عبدالبر گوید این داستان مشهور است و صحت دارد.

در ص ۳۰۹ همان کتاب نیز چنین آمده است: هنگامی که پدر قیس سعد بن عباده از دنیا رفت همسرش آبستن بود و معلوم نبود فرزندی که در رحم دارد پسر است یا دختر، سعد هم قبلا وقتی که میخواست از مدینه خارج شود اموال خود را بین فرزندان تقسیم کرده بود و برای بچه ای که بدنیایا آمده بود سهمی منظور نکرده بود، ابوبکر و عمر بقیس گفتند حال که این کودک بدنیایا آمده و مالی برای او باقی نمانده تقسیمی را که پدرت نموده بهم بزن و طرز دیگری تقسیم کن قیس در پاسخ گفت من سهم خود را به این نوزاد میدهم و تقسیم پدرم را بهم نمی زنم و برخلاف او عملی انجام نمیدهم.

این مطلب را ابن عبدالبر در کتاب "الاستیعاب" ج ۲ ص ۵۲۵ ذکر کرده و گفته است که افراد مورد اطمینان این مطلب را نقل کرده اند.

از جمله داستانهای مشهور سخاوت او این قضیه است: که وی اموال زیادی داشت و بمردم بقرض داده بود بعد از چندی مریض شد مردم از آنجا که در پرداخت قرض خود قدری تاخیر کرده بودند از اینکه بیعادت او بیایند خجالت می کشیدند و لذا افراد کمتری از او عیادت کردند.

قیس گفت خداوند مالی را که باعث شود برادران ایمانی کمتر بدیدار یکدیگر روند نیست و نابود سازد و آنگاه دستور داد در شهر جار بزنند که قیس تمام بدهکاران خود را بخشیده و از هیچ کس طلب ندارد و همگی را حلال نموده است مردم بخانه او هجوم آوردند باندازه ای که پلکان در ورودی منزل او خراب شد.

[ صفحه ۱۵۲ ]

در عبارت دیگری چنین آمده است: بعد از این اعلامیه هنوز شب نشده بود که آستانه منزلش از کثرت عیادت کنندگان شکسته شد.

در یکی از جنگهای که جانب رسول خدا شرکت جسته بود و در آن سپاه ابوبکر و عمر هم نیز بودند، قیس رفتارش این بود که مردم را طعام داده و اموالش را بقرض دیگران میداد، ابوبکر و عمر گفتند اگر ما این جوان را بحال خود وا بگذاریم اموال پدرش را نابود می سازد و از دست میدهد لذا در بین مردم براه افتاده و مردم را از قبول عطایا قیس جلوگیری می کردند سعد وقتی این جریان را شنید روزی بعد از نماز پشت سر رسول خدا از جای حرکت کرد و گفت: کیست که مرا از دست پسر ابی قحافه و پسر

خطاب نجات دهد، اینان فرزندم را بخيال خود بخاطر من به بخل وا میدارند " اسد الغابه " ج ۴ ص ۴۱۵.  
در عبارت دیگر: در دوران زندگانی رسول خدا قیس به‌مراه ابوبکر و عمر بمسافرتی رفت اموال خود را به آنان و سایر همسفریها می بخشید ابوبکر باو گفت رفتار تو باعث می شود که اموال پدر را از دست بدهی دست از این کار بردار. وقتی از مسافرت برگشتند سعد بن عباد به ابوبکر گفت تو می‌خواهی فرزندم بخل بورزد نه چنین نیست ما مردمی هستیم که توانائی بخل ورزی را نداریم.

ابن کثیر در جلد هشتم تاریخش ص ۹۹ چنین گوید: قیس بن سعد ظرف بزرگی داشت که همیشه همراه او بود و هر وقت میخواست غذا بخورد منادیانش فریاد میزدند ای مردم بیائید و در خوردن گوشت و ترید با قیس شرکت نمائید، پدر و جدش نیز قبلاً همین رویه و اخلاق را داشتند.

هیثم بن عدی گوید: در کنار خانه خدا سه نفر در این باره که کریم ترین مردم در این زمان کیست با یکدیگر صحبت کرده و هر یک شخصی را معرفی می کرد یکی از آنان گفت: عبدالله بن جعفر و دیگری گفت: قیس بن سعد و سومی گفت:

[ صفحه ۱۵۳ ]

عرابه اوسی. آنقدر با یکدیگر جر و بحث کردند که صدای هیاهوی آنان بلند شد مردی به آنان گفت:  
هر کدام شما نزد آنکس که او را سخی ترین افراد می پندارد برود و به بیند چه اندازه باو میدهد و آنگاه با لعیان خواهید دید که کریم ترین مردم کیست آنکس که عبدالله بن جعفر را برگزیده بود نزد او رفت وقتی بر او وارد شد دید پا در رکاب کرده و می‌خواهد بمزرعه خود رود، باو گفت: ای پسرعموی رسول خدا من مردی غریبم و در راه مانده ام.  
عبدالله پا از رکاب کشیده و باو گفت تو بر آن سوار شو، این مرکب و آنچه بر او است از آن تو باشد و آنچه که در ترک بند است برای خود بردار و از این شمشیر که بر مرکب بسته است غفلت نکن زیرا شمشیر علی بن ابیطالب است و ارزشی بس فراوان دارد.  
مرد با چنین وضعیتی در حالیکه سوار بر شتری قوی هیکل شده و در ترک بند چهار هزار دینار داشت برگشت و لباس ابریشمی و اشیا گرانبهای دیگر همراه داشت و مهمتر از همه شمشیر علی بن ابیطالب که در دست گرفته و فکر می کرد آری عبدالله سخی ترین مردم است.

بعد از او آنکس که قیس را کریم ترین مردم می دانست نزد او رفت و او را خوابیده دید کنیزش به او گفت چه می‌خواهی؟  
گفت مردی غریبم در بین راه مانده ام و چیزی ندارم بوطن بروم کنیز گفت خواسته تو آسان تر و کوچک تر از اینست که قیس را از خواب بیدار کنم این کیسه را که در آن هفتصد دینار است بگیر امروز در خانه قیس غیر از آن چیزی نیست خود برو در جایگاه شتران یک ناقه را به‌مراه یک بنده و غلام برای خود انتخاب کن و بسوی وطن رهسپار شو، در این موقع قیس از خواب بیدار شد کنیز جریان را باو گفت قیس بشکرانه این عمل کنیز را آزاد ساخت و باو گفت آیا بهتر نبود مرا بیدار می کردی تا عطائی باو بخشم که برای همیشه بی نیاز باشد، شاید آنچه باو داده ای نیازش را برطرف نسازد.

[ صفحه ۱۵۴ ]

آنگاه سومی که عرابه را برگزیده بود نزد او رفت در حالی باو رسید که از منزل بیرون شده بود و میخواست بنماز برود زیر بازوهایش را دو نفر از برده هایش گرفته بودند و بر آنان تکیه کرده بود (دیده هایش نور درستی نداشت و خوب نمی دید).

باو گفت ای عرابه؟

گفت: بگو

گفت: در راه مانده ام و چیزی ندارم.

عرابه خود را از دست بنده هایش به یکطرف کشید و دست اسف بر یکدیگر زد و سپس گفت: اوه، اوه سوگند بخدا شبی را بروز و روزی را بشب نیاورده ام که از مال عرابه چیزی در راه حقوق حاجتمندان غیر این دو برده باقی گذارده باشم، تو این دو بنده مرا بگیر و رفع حاجت کن.

آن مرد گفت: من هرگز چنین کاری نکنم.

عرابه گفت اگر تو آنها را نگیری هر دو آزاد خواهند شد اکنون اختیار با تو است میخواهی آزاد کن و میخواهی بگیر، آنگاه دست در جلو نهاده و بطرف دیوار رفت تا به آن وسیله براه خود ادامه دهد، آن مرد دو غلام را گرفت و نزد یاران خود آمد.

این موضوع بگوش مردم رسید و همگی تصدیق کردند که عبدالله بن جعفر مال فراوانی را بخشیده و در عین حال کار بی سابقه ای انجام نداده است و همیشه از این بخششها داشته با این تفاوت که بخشیدن شمشیر بزرگترین عطای او بوده است و هم چنین قیس یکی از جوادترین مردان عرب است که به کنیز خود این اجازه را داده است که بدون اطلاع او این چنین دست بازی داشته باشد و اینقدر بخشش کند و علاوه بر این او را بخاطر این رفتارش آزاد کرد.

و همگی باتفاق آرا تصدیق کردند که سخی ترین این سه نفر عرابه اوسی است

[ صفحه ۱۵۵ ]

زیرا او هر چه داشت بخشید و این یکنوع مجاهده ای است که از یک نادار مشاهده شده است، البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۰۰.

### گفتاری در سخندانی و خطابه او

همانا تقدم و پیشی گرفتن سرور انصار و بزرگ آنها در دستورات و حقائق مذهبی و احاطه عمیق او به قرآن و سنت پیامبر و آشنائی او در تشخیص گفتارهای مختلف و گوناگون و سخنان بیهوده و گزاف و آرا پست، آرایش دادن و زینت بخشیدنش به آنچه مراتب سخن پروری و سخنان بزرگ بدان نیازمند است که عبارت باشد از دانش و علمی بسیار و ادبیتی فراوان و خاطری آسوده و مستقر در حین سخن گفتن و توانائی عرضه کردن مطالب با تقریری زیبا و تحقیقی نیکو، با منطقی رسا و بلیغ و زبانی گویا و اطلاع بر طرز چیدن مقدمات استدلال و قیاس برای مناظره و احتجاج و روش های صحیح محاورات ادبی همه و همه خود دلیلی واضح و برهانی آشکار بر بهره مندی فراوان و دارا بودن کامل او است از این صفت و این ویژگی عالی و دلیل بر این است که او از دیگران سهم بیشتری برده و سخنرانی ماهر و خطیبی کامل بوده است گذشته از اینها کلمات و سخنان او که قبلا ذکر شد و خطابه ها و بیانات شورانگیزش که بعدا ذکر می شود هر یک شاهد صادقی است بر اینکه قیس تنها از پیش تازان و یکه سواران میدان نبرد و شمشیرزنان است بلکه از امرا سخن نیز بحساب می آید و سخنرانی زبردست است.

او خطیب توانای انصار و یگانه سخنور قبیله خزرج است که زبان گویای عترت طاهره و خاندان پاک پیامبر است، او با زبان و شمشیر در راه اسلام جهاد نمود، در خطابه از سحبان وائل پیشی گرفته و در نطق و بیان از قس الایادی گوی سبقت ربوده و در راستگویی از قطاه جلو افتاده و برتری یافته است.

در تکمیل این بحث توجه شما (خواننده عزیز) را به سخن معاویه در روز صفین در باره او جلب می کنیم: "همانا خطیب و سخنور

انصار (قیس بن سعد) هر روز بخطبه

[ صفحه ۱۵۶ ]

می پردازد بخدا سوگند مقصود او اینست که فردا دمار از روزگار ما برآورد و ما را بخاک هلاکت بنشانند اگر آنکس که فیل ما را از خیار کردن خانه کعبه باز داشت جلو او را نگیرد ما را نابود خواهد ساخت. "

گفتاری که امیر المومنین در باره سخنرانی او با او داشت آنجا که باو گفت " بخدا سوگند ای قیس سخنی بس نیکو گفתי " ما را کفایت می کند و نیازی بدیگر سخنان و هیچ ستایشی در باره او نداریم و همان گفته علی ما را بس است

### سخنی از زهد و پارسائی

در این قسمت از پژوهشهای خود که در شرح حال این شخصیتها داده می شود و کلماتی چند از زندگانی آنها می نویسیم، صرفا برای آن نیست که سرگذشت ملتی را که دورانش سپری گشته بررسی کنم و از شخصیتهای برجسته قرون گذشته یادآوری نمایم بلکه باین مناسبت وارد این مباحث شدیم که اندر زهای مذهبی و فلسفه های اخلاقی، حکمت های عملی، نمودارهای روحی، مصالح اجتماعی و دستوراتی که برای سیر و تعالی و بالا رفتن بسوی بی نهایت قدرت و عظمت که ذات پروردگار متعال باشد با برنامه هائی که برای تربیت روحی و درسهای برای آراستن به مکارم اخلاق، همانهایی که نبی گرامی برای اتمام و تحقق بخشیدن آنها برانگیخته شده است. آنها را بررسی کنیم و بار دیگر در اجتماع خود زنده سازیم.

و در ضمن این بررسی بنمونه هائی از خصوصیات نفسانی و مکارم اخلاق شیعه و پیروان عترت طاهره برخورد می نمایم که در برابر مخالفان و دشمنان عترت از آنها ظاهر گشته است و بخوبی ثابت می شود که افرادی چون قیس در خور آن هستند که در راه خدا بانها تاسی شود چه شایسته پیشوائی می باشند و سزاوار اینند که در تهذیب نفس پیشرو و پیشوای بشر باشند و آداب اسلامی و اخلاق پسندیده را بمردم بیاموزند

[ صفحه ۱۵۷ ]

و با علو طبع و برجستگی اخلاقی و روحیات سالم خود عهده دار اصلاحات اجتماعی باشند و با توجه باین امتیازات و خصوصیات در میان این گروه عناصری که از خرد و دوراندیشی بدور و از افاضه خیر و سعادت به دیگران مهجور باشند پیدا نخواهد شد.

بنابر این برای کسی که به بررسی و کاوش در این رشته می پردازد امکان این هست که از تاریخ انسانهای پاک سرشت چون قیس و امثال او که پای بند مبادی مذهبی هستند و مخالفین و اضداد او چون عمرو بن عاص و همقطاران او که پیروی نفس را بر متابعت و دنبال روی خاندان رسالت برگزیده اند یک حقیقت گرانبهای دینی بدست آورد که از معرفت باحوال مردان تاریخ و وقوف بر تاریخ اقوام گذشته مهمتر و گرانبه تر باشد و بدینوسیله بر هدف و سرنوشت هر یک از دو دسته و حزب (علوی و اموی) وقوف یابد.

در صورتی باین نتیجه می توان رسید که خواننده شرافتی نفسانی داشته باشد، در اندیشه و فکر آزاد و از تقلید کورکورانه و تعصب قومی بدور باشد، آری هنگامی این نتیجه و بهره عاید او می شود که توفیق پیروی از حق شامل حال او گردد و او را بسوی حقیقت بکشاند. احساس نماید که حق سزاوارتر است که پیروی شود و از راه راست و روشن منحرف نگردد و در برابر حقائق خاضع و

مطیع و متمایل به آن باشد.

بنابر این مقدمه، شما (ای خوانندگان گرامی) قیس بن سعد و عمرو بن عاص را بعنوان نمونه از دو گروه مذکور پیروان خاندان رسالت و مخالفین آنها در نظر بگیرید و بین آنها مقایسه کنید و بهر قسمت از خصوصیات هر یک از آنها که میخواهید دست بگذارید:

در طهارت مولد (حلال زادگی) اسلام، عقل، حسن تدبیر، عفت، حیا، آقائی، سربلندی، مناعت نفس، بزرگ منشی، وفا، وقار، رزانت و متانت، حسب و نسب، دلیری، سخاوت، پاک‌ی و زهد، استقامت و رشد، دوستی و محبت، استواری و پایمردی در دین، پرهیز از محارم الهی و مزایای بی شمار دیگر با بررسی در احوال

[ صفحه ۱۵۸ ]

هر یک از این دو شخصیت که نمونه ای از حزب و گروه خود هستند.

اولی قیس را می بینید که تمام این مزایا را دارا است بطوریکه اگر هر یک از این صفات مجسم شود قیس مثال و صورت آن خواهد بود.

آیا دومی این چنین است و او را بهمین کیفیت خواهید دید؟؟

نه این چنین نیست هیچ یک از این صفات در ذات او یافت نمی شود و محکوم به نیستی است بلکه عکس اینها در او نمایان است باضافه پستی و خواری و رسوائی خاصی که در ولادت و اصل و حسب و نسب و دین و مردانگی، اخلاق و سایر ملکات نفسانی او هست.

ما انشاءالله بزودی هر یک از این امور را بطور محسوس و آشکار برایتان مجسم و مدلل خواهیم ساخت.

در این هنگام که انسان پژوهشگر روحيات و ملکات پیشوایان این دو حزب را بخوبی می شناسد (زیرا الناس علی دین ملوکهم) و بدرستی و روشنی حقیقت موضوع را در می یابد و ادعای راستین هر یک را می شناسد و نمودارهای اینان را پیشاروی خود دارد در صورتیکه بدنبال هوای نفس نرود و نقشه های کسی که به نادانی امت اسلامی و جلوگیری از درک حقائق می کوشد او را گمراه نسازد از قبیل این سخنان و عقائد پستی که بمناسبت جنگ خوارج با امیر المومنین بر زبانها جاری شد که مثلاً گفتند: آنها مجتهد بودند و در اجتهاد خود بخطا رفتند و در نتیجه یک پاداش و اجر دریافت خواهند کرد و یا اینکه گفته می شود: تمام صحابه رسول خدا عادل بودند هر چند جنایاتی را مرتکب شده و از اطاعت امام عادل خارج و با او جنگیده باشند و لعن و ناسزای به او را جایز بدانند و حتی اقدام بر قتل او نموده و او را بکشند.

بنابر این هر کس با نظر انصاف در شرح حال هر یک از افراد امعان نظر نماید و اوصاف و نسبتهای مذکوره را سلبا و ایجابا مورد بررسی قرار دهد معتقد خواهد

[ صفحه ۱۵۹ ]

شد باینکه:

برترین بندگان خدا در پیشگاه او آن پیشوای عادل است که هدایت یافته و مردم را براه راست رهنمائی کند، سنت حسنه و کارهای نیکو را پیا داشته و بدعت و ضلالت را نابد گرداند، بدیهی است که سنن و آداب اسلامی نشانه هائی دارد که درخشنده و

نمایان است و بدعت‌ها و پدیده‌های بی‌اساس نیز علائمی دارد که آشکار است، بدترین مردم نزد پروردگار پیشوائی است که خود ستمکار باشد و مردم نیز بسبب او گمراه شوند.

سنتی که از سرچشمه وحی گرفته از بین ببرد و بدعت متروک را احیا نماید درین موقع گفتار پیامبر پاک و راستین را تصدیق می‌کند که فرمود روز قیامت پیشوای ستمکار را می‌آورند نه یاری دارد و نه یاور و نه کسی گناه و عذر او را می‌بخشد و در آتش جهنم افکنده شده و هم چون سنگ آسیا در آن می‌چرخد و سرانجام در قعر جهنم بسته و معذب خواهد شد.

آنقدر مقام زهد و تقوی و عظمت و بزرگواری رئیس قبیله خزرج جناب قیس آشکارا و مسلم است که شاید بتوان گفت که هر پژوهشگری بر هیچ یک از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات و گفتگوهای او نمیگذرد مگر اینکه آنها را از پاکی و آراستگی انباشته خواهد یافت و او را از هر گونه آلودگی و پلیدی و پیروی از هواهای نفسانی منزّه و مبری خواهد دید و تمام آثار وجودی او حاکی از زهدورزی و بی‌علاقگی بزرگ و برق دنیا و نمودار پارسائی او در برابر ذات اقدس پروردگار و بزرگداشت شعائر دینی و قیام بحق پیامبر و رعایت جانب اهل البیت است که با تمام نیرو و از خودگذشتگی بحفظ دینش همت گماشت و برای اعلا کلمه حق و زدودن پلیدهای باطل و اصلاح مفاسد و درهم شکستن شوکت تجاوزکاران کوشیده و آنگاه که از اصلاح

[ صفحه ۱۶۰ ]

امت ناامید و از دعوت بسوی حق ناتوان گشت خانه‌نشین شد و در شهر مدینه منوره در کنج خانه در را بروی خود بسته و بقیه زندگی شرافتمندانه خود را بعبادت پروردگار چشم از این جهان فرو بست، آنچنانکه ابن عبدالبر در جلد دوم الاستیعاب ص ۵۲۴ ذکر کرده است.

رساترین سخن در باره زهد و عبادت او گفتاری است که مسعودی در جلد دوم مروج الذهب ص ۶۳ بیان نموده است و می‌گوید: قیس بن سعد از حیث زهد و دینداری و تمایل نسبت بظرفداری از علی علیه السلام دارای مقامی بزرگ است.

در مرتبه خوف از خداوند و فرط بندگی و اطاعت او نسبت بذات پروردگار کارش بجائی رسید که در نماز هنگامی که برای سجده خم شد ناگاه مار بزرگی در سجده گاهش نمایان شد و او بدون اینکه باین خطر توجهی و یا از آن مار اندیشه‌ای بخاطر راه دهد هم چنان سر خود را بر آن مار فرود آورد و در پهلوی آن به سجده پرداخت، در این موقع مار دور گردنش پیچید و او از نماز خود کوتاهی ننمود و از آن چیزی نکاست تا که از نماز فارغ شد و مار را با دست خود از گردن جدا و بطرفی افکند

این مطلب را حسن بن علی بن عبدالمغیره از معمر بن خالد از ابی‌الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین نقل نموده و این حدیث رضوی را کشی در رجال خود در ص ۶۳ باسنادش از آنحضرت روایت کرده است.

این خشوع و توجه کامل به پروردگار در حال عبادت و حضور قلب در نماز از وصایای پدر پاکدل او بود که می‌گفت ای پسرک من ترا وصیتی می‌کنم که باید در حفظ آن بکوشی زیرا اگر به این وصیتم بی‌اعتنا باشی نسبت بسایر وصایای من بی‌اعتناتر خواهی بود. هنگامی که وضو ساختی آن را کامل بساز. سپس بنماز پرداز مانند کسی که با نماز وداع می‌کند و چنین می‌بیند که عمر او سر آمده و دیگر بادا آن دست نمی‌یابد و از مردم ناامید باش که این خود بی‌نیازی است و به پرهیز از اینکه حوائج خود را نزد خلق ببری زیرا این کار خود فقر و پریشانی مسلمی است و پرهیز از

[ صفحه ۱۶۱ ]

کاری که بعد از انجامش باید معذرت بخواهی.

از جمله مضامین دعا‌های آنسور (قیس بن سعد بن عباده) بطوریکه در "الدرجات الرفیعه" و "تاریخ خطیب" و چند کتاب دیگر مذکور است این فقرات است:

اللهم ارزقنی حمداً و مجداً فانه لا حمد الا بفعال و لا مجد الا بمال اللهم وسع علی فان القلیل لا یسعنی و لا اسعه.

یعنی: خداوند ستایش و بزرگواری را روزی من فرما زیرا ستایش جز با انجام کاری که در خور ستایش باشد ممکن نیست و بزرگواری جز بمال میسر نه، خداوند، بمن وسعت عطا فرما زیرا مال کم در خور من نیست و من بواسطه خوی بخشش و عطا در خور آن نیستم.

و بطوریکه در "البدایه و النهایه" جلد ۸ ص ۱۰۰ مذکور است قیس در دعای خود می گفت:

اللهم ارزقنی ما لا و فعلاً فانه لا تصلح الفعّال الا بالمال.

خداوند! ثروتی با کوشش و کار بمن عنایت کن زیرا کار و کوشش بدون سرمایه و ثروت شایسته نیست و بکار نیاید.

این مطلب معلوم است که طلبیدن مال منافات با زهد و تقوی ندارد زیرا حقیقت زهد آنست که مال مالک و مسلط بر انسان نگردد نه اینکه انسان مالک مال نشود.

### فضل و دانش و حدیث

براستی خطابه‌ها، سخنرانیها، گفتاری که از قیس به یادگار مانده و در مجموعه‌های شرح حال بزرگان بتفصیل ثبت و ضبط شده هر یک گواه صادقی است بر احاطه او بمعارف الهیه و گامهای بلندی که در پیرامون علم کتاب و سنت برداشته و خدمات

[ صفحه ۱۶۲ ]

مداوم او در مدت ده سال - یا مدتی که آغاز و انجامش بدرستی ضبط نشده - نسبت به پیامبر بزرگ اسلام، چه بطوریکه در جلد چهارم اسد الغابه ص ۲۱۵ مذکور است پدرش سعد بن عباده او را به رسول خدا سپرد تا در سفر و حضر شب و روز ملازم رکاب و خدمتگذار آنحضرت باشد علاوه بر این او خود نیز مردی خردمند و تیزهوش بود و اندیشه‌ای درست و علاقه‌ای مفرط به تهذیب نفس و حرصی بس زیاد به تکمیل مدارج روحی داشت و این خود ما را از هر مدح و ثنائی در باره دانش سرشار و فضیلت‌های بی شمارش و پیش دستی او در بهره‌مندی کامل از علوم قرآن و سنت بی نیاز می سازد.

این کار درست و علمی شایسته نیست که ما بخواهیم شواهدی را بر شماریم که رسول خدا او را خیلی خوب تعلیم نموده و عالی تربیتش کرده و معالم دین را به او آموخته و از دریای بی کران فضل و علومش بر او باریده و آنچه را که یک انسان کامل بدان نیازمند است بوی تلقین کرده و همینکه او همیشه در خدمت رسول خدا بود در حالیکه رئیس و قبیله خزرچ بود و آقازاده‌ای بس کامل بود، خود دلیل بر این است که ملازمت او با رسول خدا یک خدمتگذاری ساده و بسیطی هم چون ملازمت سایر نوکران و خدمتگذاران نبود، او بمانندشاگردی بود که خدمتگذاری استاد را می نماید.

و برای فراگیری علوم و معارف، زانوی ادب در خدمت استاد بزمین گذارده سراسر وجودش را به استاد میسپارد و از دل و جان بوی خدمت می کنند تا از پرتو انوار معارف او استفاده کند و از نورانیت او بهره مند گردد و از جمله چیزهاییکه جای شک و تردید در آن نیست اینست که رسول خدا هر وقت او را می دید قسمتی از معارف عالی خود را بوی می آموخت و قیس هم فرصت را غنیمت می شمرد و اظهار علاقه بیشتری می کرد. چنانکه روایت ابن اثیر در ج ۴ "اسد الغابه" ص ۲۱۵ از خود او مشعر بر همین معنی است



در این روایت خود قیس گوید: پیغمبر بر من عبور

[ صفحه ۱۶۳ ]

کرد در حالیکه نماز خوانده بودم فرمود آیا تو را به دری از درهای بهشت راهنمایی کنم؟  
عرض کردم: آری.

فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله

بعد از رحلت رسول خدا او از دروازه شهر علم پیامبر یعنی امیر المومنین حقائق را فرا گرفته و علوم قرآن و سنت را از وی آموخت آنچنانکه خود بمعایه گفت در حدیثی که بزودی متذکر آن خواهیم شد آنوقت که بین او و معاویه مناظره ای در گرفت و او در جواب معاویه آیاتی را که در شان علی (ع) نازل شده بود و هر حدیثی که از رسول خدا در این مورد رسیده بود برای او خواند تا آنجا که معاویه گفت:

ای پسر سعد این مطالب را از که فرا گرفته ای و از چه کسی روایت می کنی و از که شنیده ای؟ آیا پدرت اینها را بتو گفته و از او فرا گرفته ای؟ قیس پاسخ داد: من این مطالب را از کسی شنیدم و از کسی آموختم و فرا گرفتم که از پدرم بهتر است و حقی بزرگتر از او بر گردن من دارد.

معاویه گفت او کیست؟

پاسخ داد علی بن ابیطالب (ع) که عالم این امت است و تصدیق کننده حقانیت این مذهب.

تمامی اینها دلیلی محکم و برهانی مستدل است بر اینکه او اطلاعات وسیعی در معالم دینی و حقائق اسلامی داشته و مهارت و عمق او را در علوم الهی ثابت می کند. و شخصیتی هم چون قیس که از کسی چون مولای ما امیر المومنین علی (ع) کسب فیض نموده و از او روایت کرده است، بیان، از رسیدن بکنه فضیلت او ناتوان و تعریف و توصیف از درک مدراج عالیه او نارسا است.

یکی از شواهد دانش سرشار او این است که دارای ایمانی ثابت و عقیده ای تزلزل ناپذیر بود امامان و پیشوایان بعد از رسول خدا را بخوبی شناخته و در راه

[ صفحه ۱۶۴ ]

دوستی و یاری آنها تا آخرین لحظه حیاتش فداکاری و از خود گذشتگی نموده و در این راه به طعنه و ملامت احدی اعتنا نکرد در حالیکه همیشه با گروهی مواجه بود که بدخواه و کینه توز و منافق و بد دل و عداوت پیشه بودند و او را بسبب دوستی و پیروی از عترت طاهره سرزنش مینمودند و نمی توانستند ببینند که او هیچ عاملی را در برابر دین خود نپذیرفته و هیچ امری را از امور مادی و بهره های صوری بر انگیزه های دین خود مقدم نمی دارد و از دولت و قدرت آنان هیچ رتبه و حقوق و مزایائی را توقع و انتظار ندارد و هیچ پاداشی برای امروز و فردای خود نمی خواهد.

دلیل بر این مطلب ماجرائی است که بین او و حسان در آن موقع که امیر المومنین او را از استانداری مصر عزل کرد و بمدینه آمد اتفاق افتاد جریان از این قرار بود که وقتی بمدینه آمد حسان بن ثابت که در آن زمان از طرفداران عثمان بود نزد او رفت و او را سرزنش نموده بوی گفت: علی بن ابیطالب تو را از کار بر کنار کرد و تو عثمان را کشتی و گناهش بر گردن تو ماند و پاداش را علی بخوبی نداد. قیس او را از نزد خود بیرون کرد و بوی گفت:



ای ناینای کور دل بخدا سوگند اگر باعث ایجاد جنگ بین دو قبیله من و تو نمی شد گردنت را می زدم و آنگاه او را از منزل خود بیرون کرد.

و اگر نه این بود که قیس جامع و معارف و منبع معالم دینی و حامل گوهر تابان فضیلت بود همانطور که در زیر کی و مال اندیشی سابقه طولانی و شهرت بسزائی یافته هر آینه امیر المومنین علی (ع) حکومت مصر را بوی نمی سپرد و وظایف و عهده داری شئون دینی و اجتماعی را بانضمام اداره امور سیاسی و اداری و لشکری را باو واگذار نمی فرمود و بطوریکه در ص ۱۲۰ گذشت ضمن برنامه که برای او مرقوم فرمود این کلام را به او نمی نوشت:

و از آنچه خداوند بتو آموخته بخواص و نزدیکان خود بیاموز چه آنکه

[ صفحه ۱۶۵ ]

عامل و نماینده خلیفه در مرکز فرمانروائی خود مرجع تمام این امور است و هر مشکل دینی بدست او گشوده و کلید هر مشکلی بدست او است هم چنانکه امامت نماز جمعه و جماعت مختص به او است و بناچار خلیفه مسلمین کسی را از جانب خود بر قسمتی از قلمرو حکومت اسلامی می گمارد که شایستگی تمام این امور را داشته باشد و برای بر آوردن تمام خواسته های مردم آن منطقه مجهز و آماده و آزموده باشد.

ماوردی در ص ۲۴ کتاب الاحکام السلطانیه گوید: هر گاه خلیفه امیر و فرمانروائی را بر اقلیمی بگمارد فرماندهی و امارت او شامل دو قسمت است:

قسمت همگانی و قسمت ویژه.

اما بخش عمومی آن نیز دارای دو جنبه است: امارت و فرماندهی که بر مبنای اختیار و تحت نظر و اراده شخصی که منصوب شده قرار می گیرد و خلیفه تمام اموری که مربوط بشئون دنیوی و اخروی مردم آن دیار است از آن شخص میخواهد و خود او را خلیفه اختیار کرده و برگزیده و قسم دیگر آن نوع فرماندهی است که از روی اضطرار و ناچاری و چون از او شایسته تری وجود نداشته برای سرپرستی یکعهده ای او را بر می گمارد.

اما نوع اول که فرماندهی و امارت از روی اختیار برای سپردن تمام امور مردم بیک شخص باشد، شامل کارهای محدود و بر سیره رویه جاریه و سوابق امر پایه گذاری می شود و عهده دار نمودن کسی را به این سمت بر اساسی است که خلیفه وقت امارت و فرماندهی شهر و یا منطقه و اقلیمی را بشخصی واگذار کند و اختیار تصرف در تمامی امور آن منطقه را بر مبنای سوابق کار و عمل فرماندهان گذشته باو واگذار نماید در اینصورت او در آنچه که گذشتگان انجام می داده اند حق اظهار نظر

[ صفحه ۱۶۶ ]

دارد و نسبت به نظریات آنان در آن موارد خاص او نیز دارای نظر است و لذا نظر او در آن موارد شامل هفت مورد است: ۱

۱- رای و دستور درباره سپاهیان و جایگزین کردن آنان در اطراف مرزها و جیره بندی کردن حقوق آنان مگر در موردیکه خلیفه خود اندازه خاصی را در نظر گرفته باشد که در این مورد بهمان اندازه به آنان میدهد.

۲- اظهار نظر در احکام و تعیین داوران و قضاة.

۳- وصول و جمع آوری مالیات و گرفتن اعانات و انفاق ها و تعیین مامورین وصول و تقسیم بین مستحقان.

۴- حمایت از دین و دفاع از حریم اسلام و نگهداری احکام اسلامی و حفظ آن از تغییر و تبدیل.

۵- پیا داشتن حدود در حق خدا و حقوق مردم و حفظ و اجراء آن.

۶- پیشوائی و امامت در نماز جمعه و جماعت و تعیین جانشین برای خود در این منصب.

۷- عهده داری امر حج و سرپرستی زائران خانه خدا در هر سال در موسم حج.

اگر محل و منطقه فرماندهی او هم مرز با دشمن و یا نزدیک بدشمن بود وظیفه هشتمی نیز بر تکالیف او افزوده می شود که عبارت باشد از آمادگی برای نبرد با دشمنان متجاوز و جنگ با آنها و تقسیم غنائم جنگی و دریافت یک پنجم (خمس) برای توزیع بین مستحقانش.

در این نوع فرماندهی شروطی که در وزارت مختاری معتبر است نیز معتبر خواهد بود.

ماوردی در ص ۲۰ همان کتبا نیز گوید: در واگذاری وزیر مختاری تمام شروط امامت معتبر خواهد بود جز شرط نسب و شروط امامت را در ص ۴ کتاب خود ذکر نموده و گوید هفت شرط معتبر است:

[ صفحه ۱۶۷ ]

۱ - عدالت با تمام شرائط جامع آن.

۲ - علمی که در حوادث و امور جاری و احکام در سرحد قوه اجتهاد و تشخیص باشد.

۳- سالم بودن حواس ظاهری او گوش و چشم و زبانش.

۴- اعضایش نقصی نداشته باشد که نتواند بطور صحیح و کامل حرکت کند و فعالیت نماید.

۵- رای و نظری که در سیاست رعیت کافی بوده و بتواند مصالح امور رادر نظر بگیرد و بکار بندد.

۶- شجاعت و بزرگ منشی که بر نگهداری مجتمع و دفع و سرکوبی دشمن توانا باشد.

۷- نسب باین معنی که از قریش باشد.

حال که برموز و واگذاری سرپرستی و فرماندهی بر مسلمین آگاهی یافتید و بههدف مهم این امر و جهات هشت گانه ای که امیر و فرمانده در حدود اختیاراتش باید دارا باشد واقف گشتید و دانستید که هر فرماندهی که بر چنین مقام و منصبی گماشته می شود بر جمیع شئون یک ولایت و منطقه فرمانروائی مطلق خواهد داشت مانند امیر و فرمانده بزرگ اسلام (قیس بن سعد) چه اموری را باید در نظر بگیرد و چه شروطی باید در او جمع باشد از شروط ششگانه ای که در امامت شرط بود و آنچه که در یک وزیر مختار لازم است، اکنون آنچه در فضیلت قیس بن سعد بخواهید سخن گوئید باکی نیست.

### سخن نهائی ما درباره قیس بن اسعد انصاری

او از استوانه های دین و ارکان مذهب است.

امید است تو ای خواننده عزیز پس از دقت بیشتر در مطالبیکه راجع به این شخصیت بزرگ نقل کردیم: فضائل و صفات بر جسته او، دانشها و فرهنگها و بینش هایش

[ صفحه ۱۶۸ ]

دوراندیشی و عقیده راستین و استوارش و درستی و درستکاری او، جانفشانیهایش در راه یاری پیشوایش و پای داری پرچم اسلام در دوران زندگی پیامبر و امیرالمومنین بوسیله او و ثبات و پایداریش در دوران امام حسن آنگاه که خلق از او روی گردانیدند و دست از همکاری با او کشیدند صراحت بیان و سخنان حقی تا پایان زندگی در هر محفل و مجمعی بی پرده بیان می داشت و فریب نخوردن او از جلوه های باطل و آرایش بی دینی و مال و منال فراوان معاویه که برای انحراف او از دینش و فریب دادن او در اختیارش گذارده شد، آنگاه که یک میلیون درهم باو بخشید تا با او همکاری کند و یا از فعالیت علیه او خودداری نماید (بطوریکه در ص ۱۴۸ گذشت)...

دیگر با توجه باین امور هیچ گونه تردیدی بخود راه ندهید که قیس از پایه های محکم دین و ستونهای استوار مذهب و از بزرگان امت و دعوت کنندگان بسوی حق است و بنابراین آنچه در کتب و تواریخ مشتمل بر شرح حال او نسبت بستایش مقام و شخصیت او ضبط و ثبت گشته با همه مبالغه ای که در آن بکار رفته گویای مقام شامخ و حقیقت بارز شخصیت او نیست.

آری- هر گاه در خاندان سعد فرزندی همچون قیس وجود نمی داشت رسول خدا دست بدعا بر نمیداشت و این چنین نمی گفت: پروردگارا: درودها و رحمت خود را بر خاندان سعد بن عباده قرار ده.

و در غزوه " ذی قرد " نمی فرمود: خداوند رحمت را بر سعد و خاندانش ارزانی دار چه نیک مردی است سعد بن عباده.

و باز آنگاه که در خانه سعد غذا صرف فرمود نمی گفت: طعام شما را نیکان خوردند و فرشتگان بر شما درود فرستادند و روزه داران برخان گسترده شما افطار کردند.

و یا آنگاه که شتر بارکش رسول خدا گم شده بود و از طرف سعد بن عباده شتری برای حمل توشه در اختیار آنجناب گذارده شد نمی فرمود:

خداوند بر شما دو نفر (پسر و پدر) برکت دهد ای ابا ثابت (کینه سعد پدر

[ صفحه ۱۶۹ ]

قیس) بشارت باد تو را که رستگار شدی همانا بوجود آوردن جانشین ها و فرزندان شایسته در دست خدا است و بهر کس اراده کند و مشیتش قرار گیرد جانشینی شایسته و پسندیده می بخشد بتحقیق پروردگار فرزندی پاک دامن و نیکو سیرت بتو عنایت فرموده است

پس تو ای خواننده، آثار رحمت و مظاهر درود و جلوه گاههای فضل پروردگار را در قیس مشاهده نما و رحمت و برکت الهی را که بواسطه دعای پیامبر (ص) نصیب او و خاندانش شد بنگر درود و رحمت خدا و برکاتش بر او باد.

قیس بن سعد را با شیخین (ابوبکر و عمر) در داستان طوق خالد بن ولید سخنان و مناظراتی است که ابو محمد دیلمی، حسن بن ابی الحسن در ارشاد القلوب جلد دوم ص ۲۰۱ متذکر آنها شده و بیان کرده که قیس باز بانی فصیح و نطقی گویا و بیانی رسا و ایمانی محکم و دلی با جرات در مقابل آنان این سخنان را گفته و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن صرف نظر می کنیم.

### استادان و مشایخ قیس و کسانی که از او روایت کرده اند

بطوریکه در کتاب الاصابه و تهذیب التهذیب آمده است: سرور و فرمانروای قبیله خزرج (قیس) از رسول خدا (ص) و مولای متقیان امیر المومنین علی (ع) و از پدرش سعد روایت نموده است.

از جمله روایات او از پدرش روایتی است که حافظ محمد بن عبدالعزیز جنابذی حنبلی در کتاب " معالم العتره " بطور مرفوع از

قیس و او از پدرش نقل کرده است که او از علی بن ابی طالب رضی الله عنه شنیده که می فرمود: در روز جنگ احد شانزده ضربت بر من وارد شد در چهار ضربت از پای در آمدم و بر زمین افتادم مردی خوش صورت و نیک چهره و خوشبو نزد من آمد و بازویم را گرفت و مرا از جای بلند کرد و فرمود

[ صفحه ۱۷۰ ]

روی بدشمن آور تو در حال پیروی از دستور خدا و رسول هستی و آندو از تو خوشنودند بعد از آن نزد رسول خدا آمدم و جریان را به آنحضرت گفتم.

رسول خدا فرمود: ای علی خداوند دیدگانت را روشن گرداند او جبرئیل بوده است

هم چنین قیس از عبدالله بن حنظله بن راهب انصاری نیز روایت می کند نامبرده در سال ۶۳ (یوم الحره) کشته شد در حالیکه در آنروز انصار با او بیعت نموده بودند.

ابن حجر در "تهذیب التهذیب" جلد دوم صفحه ۱۹۳ و جلد پنجم ص ۱۹۳ و جلد ۸ ص ۳۹۶ روایت قیس را از نامبرده ذکر نموده است.

افراد بسیاری از تابعین از قیس روایت نموده اند که بعضی از آنها در "حلیه الاولیا" و "اسد الغابه" جلد چهارم ص ۲۱۵ و "الاصابه" جلد سوم ص ۲۴۹ و تهذیب التهذیب جلد ص ۳۹۶ ذکر شده اند باین شرح:

۱- انس بن مالک انصاری خادم رسول خدا (ص).

۲- بکر بن سواده، بطوریکه در "السنن الکبری" تألیف بیهقی جلد ۱۰ ص ۲۲۲ مذکور است نامبرده حدیثی را در ملاهی از قیس روایت نموده است.

۳- ثعلبه بن ابی مالک القرظی.

۴- عامر بن شراحیل الشعبی متوفای سال ۱۰۴.

۵- عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری که از یاران خاص امیر المومنین و در جنگ جمل پرچمدار آنحضرت بود، حجاج بن یوسف ثقفی آنقدر او را تازیانه زد که شانه هایش سیاه گشت و در عین حال ناسزا به علی نگفت و از او تبری نجست، یاران

[ صفحه ۱۷۱ ]

رسول خدا و صحابه خاص آنحضرت گرد او جمع شده و او بر ایشان حدیث می گفت و همگی ساکت نشسته و گوش فرا میدادند عبدالله حارث گوید: گمان نمی کنم زنها بتوانند فرزندی هم چون او بزنند.

ابن معین و عجلوی وعده ای دیگر او را موثق دانسته اند. وی در سال ۸۱ یا ۲ و ۳ و ۶ دیده از جهان فرو بست و ابن خلکان در ص ۲۹۶ جلد اول تاریخش و بسیاری از تاریخ نویسان شرح حال او را نگاشته اند.

۶- عبدالله بن مالک جیشانی متوفای سال ۷۷ و ابن حجر در جلد پنجم تهذیب ص ۳۸۰ شرح شرح حال او را آورده و از گروهی نقل کرده که او را ثقه دانسته اند.

مرثد گوید: که او در بین مردم مصر از همه عابدتر و پرهیزگارتر بود، وی از امیرالمومنین و عمر و ابی ذر و معاذبن جبل و عقبه روایت میکرده است.

- ۷- ابو عبدالله عروه بن زبیر بن عوام اسدی مدنی.
- ۸- ابو عمار عریب بن حمید همدانی. وی از امیر المومنین و حذیفه و عمار و ابی میسره روایت میکرده است احمد و دیگران او را ثقه و مورد اطمینان می دانسته اند، به جلد ۷ تهذیب التهذیب ص ۱۹۱ مراجعه کنید.
- ۹- ابو مسیره عمر و بن شرجیل همدانی کوفی متوفای سال ۶۳، شهید دوم استاد و شخصیت بزرگوار شیعه او را در کتاب درایه اش ستوده و گفته است: وی جز تابعین و مردی با فضیلت و از اصحاب محمد بن مسعود بوده است. ابن حجر در جلد سوم "الاصابه" ص ۱۱۴ و جلد ۸ تهذیب ص ۴۷ شرح حال او را آورده و گفته است: ابن حبان او را جز ثقات دانسته و گوید: او از عبادت کنندگان بود و از بس نماز خوانده بود زانوهایش هم چون زانوی شتران وصله بسته بود.
- ۱۰- عمر و بن ولید سهمی مصری متوفای سال ۱۰۳ مولا و غلام عمر و بن عاص که از عده بسیاری از صحابه حدیث نقل کرده است و یکی از آنها "قیس" است چنانکه در تهذیب التهذیب جلد هشتم ص ۱۱۶ این مطلب آمده است از جمله

[ صفحه ۱۷۲ ]

- احادیثی که از قیس روایت کرده حدیثی است درباره لهو و لعب که آن را بیهقی در جلددهم "السنن" ص ۲۲۲ از طریق قیس نقل نموده است (اضافات چاپ دوم).
- ۱۱- ابو نصر میمون بن ابی شیبب ربعی کوفی متوفای سال ۸۳ و باو رقی نیز گفته شده است این شخص از امیر المومنین و عمر و معاذ بن جبل و ابی ذر و مقداد و ابن مسعود روایت میکرده است ابن حجر شرح حال او را در کتاب تهذیبش ذکر کرده است.
- ۱۲- هزیل بن شرجیل از دی کوفی چنانکه در کتاب حلیه الاولیا جلد ۵ ص ۲۴ و الاصابه جلد سوم ص ۶۲۰ ذکر شده است.
- ۱۳- ولید بن عبده غلام عمر و بن عاص بطوریکه در جلد ۱۱ کتاب تهذیب ابن حجر ص ۱۴۱ آمده است وی از قیس روایت میکرده است و شاید این همان عمر و بن ولید باشد که قبلا نام او را بردیم آنچنانکه از کلام دارقطنی ظاهر می گردد.
- ۱۴- ابونخیع یسار ثقفی مکی که در سال ۱۰۹ در گذشته است.
- ابن حجر در کتاب تهذیبش از عده ای نقل کرده است که او را ثقه دانسته اند و ابن اثیر در جلد چهارم "اسد الغابه" ص ۲۱۵ روایتی را از قول او از طریق قیس از رسول خدا نقل نموده که آنحضرت فرمود: اگر دانش در ثریا و بان چسبیده شده باشد مردمانی از فارس به آن دست خواهند یافت.
- ابوبکر شیرازی متوفای سال ۴۰۷ در "اللقاب" این روایت را از وی نقل کرده است چنانکه در ص ۴ کتاب تبیض الصحیفه آمده است.

[ صفحه ۱۷۳ ]

معاویه و قیس و مکاتبات آنان

اشاره

عده ای از تاریخ نویسان و نوشته اند قبل از پیکار صفین و پیش از شروع آن جنگ بدفرجام معاویه با خود حساب کرد که اگر علی با سپاهیان عراقی و قیس با لشکریان مصری بر او وارد شده و او را محاصره کنند چه خاکی بسر کند و از این جهت اضطراب و ترس هر چه تمامتری او را فرا گرفته با خود اندیشید که بهر قیمت که تمام شده باید قیس را از علی جدا کرد و او را فریب داده و بخرد، نامه ای باین مضمون بدو نگاشت: شما اگر باین خاطر با عثمان دشمنی ورزیده و او را از بین بردید که دیگری را بر او مقدم دانسته و صلاحیت خلافت را در شخص دیگری دیدید و یا بخاطر تازیانه هائی که عثمان بر بعضی اشخاص زده و یا کسی را فحش و ناسزا داده و یا بیگناهی را از شهر خود تبعید کرده و یا زندانی نموده و یا اینکه خویشاوندان خود را بکارها گماشته و دیگران را محروم ساخته اگر اینها است که شما خود بخوبی میدانید که این امور موجب کشتن انسان مسلمانی نمی شود و خون کسی را مباح نمی گرداند بنابراین شما مرتکب گناه بزرگی شده اید و کار زشتی انجام داده اید قیس از کرده خود توبه نما و اگر در خون عثمان شرکت داشته ای بسوی خدایت برگشته و استغفار کن اگر توبه کردن در کشتن فرد با ایمانی فایده ای بخشد و اما صاحب و دوستی تو علی ما بیقین میدانیم که وی مردم را تحریک نموده و بر کشتن خلیفه و ادارشان کرد بسیاری از خویشاوندان تو در خون او شریک بوده اند اکنون تو ای قیس اگر میخواهی که از خون خواهان عثمان باشی و انتقام او را بگیری بیا و با من بیعت کن تا با علی بجنگم و در عوض حکومت عراق مال تو باشد اگر پیروزی نصیب شد و علاوه بر آن حکومت حجاز را بهر کس که تو مایل باشی خواهم داد تا وقتی زمام امور در دست من باشد و هر چه میخواهی از من بخواه بتو خواهم داد.

[ صفحه ۱۷۴ ]

### قیس در جواب او نوشت

نامه تو بمن رسید آنچه درباره عثمان نوشته بودی متوجه شدم آن کاری بود که من هرگز دخالتی در آن نداشتم، تو در نامهات یاد آور شده ای که صاحب و مولای من علی مردم را وادار کرد تا بر او بشورند و او را از پای در آورند از این موضوع نیز هیچ گونه اطلاعی ندارم و هم چنین نوشته ای که بیشتر خویشاوندان و قبیله من در خون عثمان دخالت داشته اند، بخدائی که جان من در اختیار او است سوگند که عثیره و قبیله من از همه مردم بیشتر فرمانبردار او بودند و از او حمایت می نمودند و اما آنچه از من خواسته ای که با تو بیعت کرده و بجنگ علی بروم و انتقام خون عثمان را از او بگیرم و در عوض پاداشی بمن بدهی، آن را نیز بخوبی فهمیدم این موضوعی است که باید بیشتر در آن باره بیاندیشم و فکرهایم را بکنم، زیرا این کاری نیست که بتوان شتابان بسوی آن رفت و عجله بخرج داد، من کاری بتو ندارم و کاری درباره تو انجام نداده ام که از من ناراضی باشی تا بینم در آینده چه می شود. معاویه باو نوشت: بعد از حمد و سپاس پروردگار: نامه ات را خواندم تو را نزدیک بخود ندیدم تامهای سازش و صلح با تو کردم و چندان دور نبودی تا آماده پیکار با تو شوم، تو راهم چون ریسمان قصابی دیدم که چهار پایان را بدان می بندند و برای او تفاوتی نداری که به پای که بسته شود شخصی چون من کسی را فریب نخواهد داد و در عین حال فریب کسی را هم نخواهد خورد زیرا سپاهیان انبوهی دارم و مردان زورمند و یکه تازان لایقی در رکاب من هستند اگر آنچه را بتو پیشنهاد کردم پذیرفتی بتو خواهم داد و اگر کاری که گفتم انجام ندهی اسبان و سواران را بر سر تو می تازم آنگاه دیگر هر بلا بسر تو آمد مقصر خودت خواهی بود، و السلام.

[ صفحه ۱۷۵ ]

**قیس در جواب او نوشت**

پس از حمد و ثنای پروردگار: شگفتی در اینست که تو ای معاویه نظریه مرا مردود دانسته و بکلی ساقط کردی و چشم طمع در این دوخته ای (ای بی پدر) که من از دایره پیروی و اطاعت آنکس که از همه مردم سزاوارتر است برای رهبری و زمامداری و راستگوترین مردم و عالیترین راهنما و نزدیکترین افراد برسول خدا می باشد بیرون آمیم و تحت فرماندهی تو درآیم آری تو همان کسی که هیچ شایستگی این مقام را نداشته و از هر کسی بی لیاقت تر هستی زیرا تو گفتارت از دیگران بیهوده و نارواتر و از همه کس گمراه تر و دورترین افراد هستی به رسول خدا، اطراف تو را مردمانی گمراه و گمراه کننده گرفته اند که هر یک بتی از بتهای شیطان هستند.

و اما این سخت که مصر را بر من شورانیده و تمامی این کشور را پر از سپاه و لشکر و پیاده و سوار خواهی کرد و مرا با این تهدید ترسانیده ای در صورتی این کار را توانی کرد که من تو را بخود واگذارم و کاری بتو نداشته باشم، و السلام.

در روایت طبری عبارتش چنین است: بخدا سوگند اگر تو را بحال خود واگذارم تا اینکه حفظ جانم مهمترین هدف تو باشد سخن تو راست خواهد بود.

**معاویه از قیس ناامید شد و این نامه را به او نوشت**

پس از حمد و ثنای خداوند: تو ای قیس یهودی و یهودی زاده هستی اگر آنکس که از این دو سپاه بیشتر مورد دوستی و محبت تو است پیروز شود تو را از کار برکنار خواهد کرد و فرد دیگری را بجای تو مامور خواهد نمود و در صورتیکه من که مبعوض ترین افراد نزد تو هستم کامیاب گردم و دسترسی بتو پیدا کنم تو را خواهم کشت و گوش و بینیت را خواهم برید پدرت نیز کمان خود را زه کرد ولی بدون

[ صفحه ۱۷۶ ]

نشانه تیر انداخت بسیار کوشید ولی به نتیجه نرسید یارانش او را تنها گذاشتند و روزگار بسرش آمد و در حوران تنها و بی کسی از دنیا رفت، و السلام.

**قیس در جواب نوشت**

پس از ثنای پروردگار: همانا تو بت و بت زاده هستی از روی اکراه و بزور وارد اسلام گشتی و با اختیار دست از آن برداشته و از دین خارج گشتی چیزی بر ایمانت نگذشت و چندان سابقه دار نیستی و از آنطرف نفاق و کینه توزی تو تازگی ندارد، آری پدرم کمان خود را زه کرد و به هدف تیراندازی کرد ولی کسی بر او حمله برد و او را از پای در آورد که هرگز به خاک پای او نمی

رسید و هیچ لیاقت و عرضه ای نداشت ما یاران همان دینی هستیم که تو از آن خارج شده ای و با دینی که تو وارد آن گشته ای دشمن هستیم، و السلام.

مراجعه کنید به جلد اول کامل مبرد ص ۳۰۹ ج ۲ البیان و التبيين ص ۶۸ تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۶۳، عیون الاخبار ابن قتیبه جلد دوم ص ۲۱۳ مروج الذهب جلد دوم ص ۶۲ مناقب خوارزمی ص ۱۷۳ شرح ابن ابی الحدید جلد چهارم ص ۱۵. و عبارت جاحظ در کتاب تاج ص ۱۰۹ چنین است:

قیس به معاویه نوشت: ای بت و ای بت زاده به من نامه می نویسی و از من می خواهی که از علی جدا شوم و به طاعت تو سر بگذارم و از اینکه اصحاب او از دورش متفرق شده و به تو پیوسته اند مرا می ترسانی، سوگند به آن خداوندی که جز او معبودی نیست، اگر برای او جز من کسی باقی نماند و برای من هم جز او کسی باقی نماند، مادامیکه تو در جنگ اوئی با تو مسالمت نخواهم کرد و تا هنگامیکه با او دشمنی می ورزی بفرمانت تن نخواهم داد من دشمن خدا را بر دوست خدا و حزب شیطان را بر حزب خدا انتخاب نمی کنم و السلام.

[ صفحه ۱۷۷ ]

## یک نامه ساختگی

### اشاره

معاویه از قیس و پیرویش مایوس شد و این امر بر او گران آمد که قیس با علی باشد و از طرفی دورانیشی و دلیری او را بخوبی می دانست و هر حيله ايکه برای دور نمودن او از علی (ع) بکار برد سودی نبخشید ناچار به مردم شام به دروغ گفت: قیس با شما همداستان و همعقیده شده است، او را به خیر دعا کنید و دشنامش مدهید و مردم را از نبرد با او باز دارید او از پیروان ماست و نامه هایش که شامل خیراندیشی های نهانی اوست به ما می رسد. مگر نمی بینید که با برادران شما (از اهل خربت) که در نزد اویند چگونه رفتار می کند عطایا و ارزاق به آنها می دهد و پیوسته به آنها نیکی می کند، سپس نامه ای از قول قیس ساخت و در حضور اهل شام خواند.

### متن نامه

اما متن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

از قیس بن سعد به امیر معاویه بن ابی سفیان:

درود بر تو، پس از حمد و ثنای خداوندیکه جز او خدائی نیست.

من چون فکر کردم و با میزان دین خود سنجیدم، دانستم که برای من زینده نیست از گروهی پیروی کنم که امام پرهیزگار خود را که به واسطه مسلمانی خوش محترم بود کشتند.

لذا از خدای عزوجل آمرزش می طلبم که مرا از گناهان محفوظ بدارد و در امر دینمان سالم باشیم. بدانید که من دوستی و سازش خود را با شما اعلام می کنم و در نبرد با کشندگان پیشوای مظلوم "عثمان (رض)" همراه شما میم.



پس هر گونه ساز و برگ و مردان جنگجو که صلاح می دانی در اختیار من قرار ده که با شتاب به انجام مقصود می پردازم. و السلام

[ صفحه ۱۷۸ ]

از عادات همیشگی معاویه، همین صحنه سازیها و نامه جعل کردند، و از زمان او روایات جعلی و دروغین، در مدح بنی امیه و قدح بنی هاشم شایع شد.

کیسه های پر از طلا و نقره، به روسیاهان مزدور می بخشید تا آنها روایاتی بدروغ در مدح او بسازند و به پیامبر خدا (ص) نسبت دهند، به سمره بن جندب صد هزار درهم می بخشید تا روایتی جعل کند که این آیه:

"و من الناس من یشری نفسه ابتغا مرضات الله"

در باره ابن ملجم شقی نازل شده. و آیه:

و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام.

در باره علی (ع) نازل گشته است.

ولی سمره قبول نکرد. دوباره دویست هزار درهم بخشید، باز هم قبول نکرد، در مرتبه سوم چهار صد هزار درهم بدو بخشید و قبول کرد.

و از این قبیل جنایات و خیانات از معاویه بسیار صورت گرفته است

پس، کسی که نسبت دروغ به پیامبر خدا (ص) بدهد، و علیه امیر مومنان مطالبی نشر دهد، بعید نیست که به مانند قیسی افترا ببندد و نامه ای از قول او بسازی و به بزرگان و شخصیت‌های پاک بنی هاشم نسبت‌های ناروایی بدهد که آنان از این نسبتها منزهند.

[ صفحه ۱۷۹ ]

بلی، معاویه ننگ این روش و منش نکوهیده را، در دوران تاریک تسلط و اقتدارش بر خود و همکارانش نهاد، و کیش و عادتش برای این جاری گردیده بود و به پیروی از او راویانی خدا ناشناخته و بدمنش پیدا شدند که به جعل احادیث پرداختند، و روایات معمول زیاد شد. و چه مشکلاتی در سر راه محققین و راویان حدیث بوجود آوردند تا اینکه توانستند روایات خوب و بد را از هم جدا سازند.

این روش ناپسند معاویه ادامه یافت تا بحدی که کودکان در یک چنین محیطی بزرگ شدند و بزرگسالان بر این مبنا به پیری رسیدند و در نتیجه این سیاست ننگین بغض و دشمنی خاندان پیامبر (ع) در دلها جایگزین شد و بدعت معاویه دایر بر لعن و دشنام بر علی (ع) بعد از نماز جمعه و نماز هائیکه به جماعت برگزار میشد و در بالای منابر در شرق و غرب کشور اسلامی معمول گشت و حتی در پایگاه وحی پروردگار (= مدینه منوره) چنین عمل می شد.

حموی در ج ۵ ص ۳۸ "معجم البلدان" گوید:

لعن بر علی (رض)، در بالای منابر در شرق و غرب کشور اسلامی اجرا گردید ولی در منبر سجستان، جز یکبار این عمل ناروا انجام نگرفت، مردم آن سامان، از اجرای این بدعت کثیف بنی امیه خودداری نمودند. حتی مقرر داشتند که بر منابر ایشان هیچکس لعن نگردد. و چه شرافتی است که نصیب این مردم گشته و از لعن علی (ع) برادر رسول خدا (ص) خودداری نمودند در حالیکه در

منابر دو حرم بزرگ مسلمین مکه و مدینه لعن می شد.

پس از مرگ امام حسن (ع) معاویه عازم حج شد و در سر راه وارد مدینه گشت تصمیم گرفت در بالای منبر رسول خدا (ص) علی را لعن کند بدو گفته شد در این شهر سعد بن ابی وقاص است، و گمان نمی کنیم که او بدین عمل راضی باشد کسی به سوی او بفرست بین عقیده او درین زمینه چیست.

معاویه کسی را به سوی سعد فرستاد، تا ببیند نظر سعد در باره لعن علی (ع)

[ صفحه ۱۸۰ ]

چیست \*

سعد جواب فرستاد که: اگر این کار انجام گیرد من از مسجد رسول خدا (ص) خارج می شوم و دیگر قدم به مسجد نمی گذارم لذا معاویه از لعن علی (ع) خودداری کرد تا اینکه سعد مرد و بهنگام مرگ سعد بود که معاویه علی (ع) را در منبر رسول لعن نمود و به کار گزارانش در شهرها نوشت که علی را در منابر لعن کنند و چنین کردند.

ام سلمه زن پیامبر اکرم (ص) نامه ای به معاویه نوشت که شما خدا و رسول خدا را در منابر لعن می کنید چه، شما علی و دوستدار او را لعن می کنید و به حق گواهی می دهم که خدا و رسولش علی را دوست دارند. ولی معاویه به نامه و گفتار ام سلمه اعتنائی نکرد

جاحظ در کتاب خود " الرد علی الامامیه " گوید:

معاویه در آخر خطبه خود می گفت: همان ابو تراب، (علی) ملحد شده و (مردم را) از راه تو باز داشته است، او را لعنت فرست لعنتی پیوسته و شدید و او را به شکنجه سخت عذاب نما.

و سپس این فراز از خطبه را، به نقاط مختلف کشور اسلامی فرستاد و تا زمان عمر بن عبدالعزیز بر همه منابر آشکارا گفته می شد. گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند:

ای امیر المومنین تو به آنچه آرزو داشتی (سلطنت) رسیدی، چه بهتر که دیگر دست از این مرد برداری، و لعنش نگوئی معاویه در جواب گفت: نه بخدا قسم چندان به این عمل ادامه می دهم تا کودکان با این روش بزرگ شوند و بزرگسالان با این خوی و منش به پیری برسند و تا دیگر کسی فضیلتی در باره علی ذکر نکند.

[ صفحه ۱۸۱ ]

این داستان را ابن ابی الحدید در ج ۱ ر ۳۵۶ شرح نهج البلاغه آورده است. زمخشری در کتاب " ربیع الابرار " بنا بر آنچه در ذهن یاد دارم، و حافظ سیوطی گویند:

در زمان بنی امیه (در نقاط مختلف کشور اسلامی) بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که بنا به سنت نامیمون معاویه، علی بن ابی طالب بر همه این منابر لعن می شد.

علامه بزرگوار شیخ احمد حفظی شافعی در منظومه خود چنین گوید:

سیوطی حکایت کرده که روش بنی امیه برین بود که:

بر بیش از هفتاد هزار منبر لعن علی (ع) را می گفتند.

و این جنایتی است که جنایتهای دیگر در قبال آن کوچک می نماید.

آیا با کسیکه این سنت نامیمون را می گذارد دشمنی ورزیدند یا اینکه عیب او را پوشانیدند و ثنا گفتند؟

و آیا دانشمند می تواند ساکت باشد و جوابی ندهد؟

و آیا این عمل معاویه را به اجتهاد او بر می گردانند، چنانکه ستمهایش را به اجتهادش برگردانند، یا نه، می گویند شخصی ملحد است؟

آیا این روش ناپسندیده (علی) را رنج نمی دهد؟

و کیست که او را آزار می دهد؟

در روایتی از ام سلمه آمده که آیا در بین شما کسی هست که خدا را دشنام دهد؟ خموش باشید و با اندیشمندان و دانایان همراه شوید.

و دشمن بدارید هر کسی که علی را دشمن می دارد.

قبلا امیر مومنان به تمام این ماجراها خبر داده و پیشگویی می فرمود که: به زودی بعد از من مردی بر شما ظاهر شود، گشاده گلو و بزرگ شکم،

[ صفحه ۱۸۲ ]

آنچه می یابد می خورد و در دنبال آنچه نیافته است می گردد، پس او را بکشید ولی هرگز او را نخواهید کشت.

آگاه باشید که او شما را امر میکند مرا دشنام دهید و از من بیزاری بجوئید (نهج البلاغه)

و ما اگر بخواهیم درین زمینه بسط کلام دهیم، کتاب از وضع عادی خود خارج می گردد چه، صفحات تیره و تار زندگی معاویه به دهها و صدها نمی گنجد بلکه هزارهاست.

### صلح و سازش بین قیس و معاویه

شرطه الخمیس، قیس را امیر خود قرار داد (و چنانکه در رجال کشی ص ۷۲ آمده، قیس صاحب و سرپرست شرطه الخمیس معروف شده بود).

قیس با ایشان همعهد شد که با معاویه نبرد کنند و با شیعیان علی (ع) و آنانکه تبعیتش می کنند شرط کرد که با مال و جان فداکاری کنند و در مصایب سهیم باشند.

معاویه به قیس پیامی فرستاد که تو برای چه کسی جنگ می کنی؟ مگر نمی دانی که فرمانده مطاع تو با من بیعت نموده است؟ ولی قیس گفته معاویه را قبول نکرد تا اینکه معاویه ورقه سفیدی را مهر و امضا نمود و برایش فرستاد و به او پیام فرستاد که هر چه به نفع خود می خواهی درین نامه بنویس که مورد قبول منست.

عمرو بن عاص بن معاویه گفت: این کار را مکن با او جنگ کن.

معاویه گفت: آرام باش و شتاب مکن ما به کشتن آنان پیروز نخواهیم شد

[ صفحه ۱۸۳ ]

مگر بعد از اینکه به تعدادشان از اهل شام به قتل برسانند با این کیفیت دیگر در زندگی چه خیری خواهد بود. بخدا قسم تا ناچار نشوم با او جنگ نخواهم کرد.

و بعد از فرستادن آن ورقه سفید مهر و امضا شده، قیس امان نامه ای برای خود و شیعیان علی تنظیم کرد و در آن شرط نمود که آنچه از اموال و نفوس بدست ایشان از بین رفته مورد مواخذه و مطالبه قرار نگیرند و هیچگونه تعهد مالی بر معاویه به نفع خود درخواست ننموده و معاویه آنچه قیس در آن ورقه نوشته بود پذیرفت و در نتیجه قیس با همراهانش تحت فرمان و طاعت معاویه در آمدند.

ابوالفرج گوید: معاویه به سوی قیس فرستاد او را دعوت به بیعت با خود نمود. هنگام ورود به مجلس معاویه گفت: من سوگند یاد نموده ام که با معاویه ملاقات نکنم مگر اینکه بین من و او نیزه و شمشیر باشد.

معاویه هم برای اینکه سواند او را عملی کرده باشد امر کرد نیزه ای و شمشیری آوردند و در میان خود و قیس نهاد و چون قیس داخل شد به جهت اینکه قبلاً با حضرت امام حسن علیه السلام بیعت کرده بود رو به امام حسن نمود و عرض کرد: آیا از قید بیعت با شما آزادم؟ حضرت فرمودند: آری. پس کرسی برایش گذاشتند و معاویه هم با حضرت امام حسن بر سریر خود قرار گرفت و به قیس گفت: آیا بیعت می کنی؟

قیس جواب داد: آری ولی دست خود را روی ران خود گذارده بود و به طرف معاویه دراز نکرد، معاویه از تخت خود برخاست و خود را به قیس رساند و خم شد و دست خود را به دست قیس کشید ولی باز هم قیس دست خود را بطرف او بلند نکرد

[ صفحه ۱۸۴ ]

یعقوبی در ج ۲ ر ۱۹۲ تاریخ خود آورده که: معاویه در ماه ذیقعده سال در کوفه مردم را برای بیعت جمع نمود و بعضی از بیعت کنندگان به صراحت به معاویه می گفتند که بخدا قسم با اکراه با تو بیعت می کنیم و معاویه در جواب می گفت: بیعت کنید، خدا در امریکه با اکراه صورت گیرد خیر بسیار قرار داده است بیعت کنند دیگر به معاویه گفت: از (مکر) توبه خدا پناه می برم. در این گیر و دار قیس بر سعد بن عباده آمد. معاویه گفت: قیس بیعت کرد قیس جواب داد: ای معاویه من خوش نداشتم که چنین روزی پیش آید.

ویه درخواست کرد: ساکت باش خدا تو را رحمت کند. قیس گفت:

بسیار مشتاق بودم که پیش از این ملاقات بین روح و تنت جدائی بیفکنم ولی خدا نخواست معاویه گفت: امر و اراده خدا تغییر پذیر نیست. سپس یعقوبی گوید: در این هنگام قیس رو به مردم کرد و گفت:

ای مردم در عوض خیر و نیکی به شر و بدی رو آورده اید و به جای عزت ذلت را گرفته اید و کفر را جایگزین ایمان نموده اید و با این کجروی سرانجام چنین شد که بعد از ولایت امیر المومنین و سرور و آقای مسلمین و پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آزاده شده پسر آزاده شده بر شما مسلط گردد و حکم راند و شما رابه پستی و نیستی کشاند و بر شما جور و ستم نماید چگونه به این قضیه جهل می ورزید؟ یا خداوند بر دلهایتان مهر زده که تعقل نمی کنید؟

در این هنگام بود که معاویه خم شد و دست قیس را گرفت و گفت: تو را سوگند می دهم که از این روش و گفتار خودداری کن و در ضمن دست خود را با صدا به دست قیس زد و مردم هم بانگ برآوردند که قیس بیعت نمود.

قیس گفت: دروغ گفتید، بخدا قسم بیعت نمودم و بعد از این قضیه کسی با معاویه بیعت نکرد مگر با قسم و قیس اول کسی بود

که با قسم با معاویه بیعت نمود.

حافظ عبدالرزاق از ابن عیینه نقل کند که او گفت: قیس بن سعد بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: تو هم با عوامل نامساعد دیگر در بازداشتن من از مقاصدم

[ صفحه ۱۸۵ ]

همکاری می کنی؟ بخدا قسم دوست داشتم که این ملاقات پیش نمی آمد مگر آنکه پنجه و ناخن بطور دردناکی تو را رنج می داد. قیس گفت: و من نیز بخدا قسم اگر اهرا داشتم در چنین مقامی بایستم و تو را به عنوان حاکم مسلمین تحیت و درود گویم معاویه گفت: چرا؟ مگر تو بزرگی از بزرگان یهود هستی؟ قیس گفت: و تو ای معاویه بتی از بتهای جاهلیتی با کراهت اسلام آوردی و با رضایت دست از اسلام برداشته و خارج شدی معاویه گفت: اللهم غفرا (خدایا بیامرزد)، دستت را دراز کن برای بیعت قیس گفت: اگر می خواهی بیش از آنچه گفتم بگو تا من هم بیشتر از آنچه گفتم بگویم.

### قیس و معاویه در مدینه بعد از صلح

پس از صلح، قیس بن سعد با جمعی از انصار، بر معاویه وارد شد، معاویه به آنها گفت: ای گروه انصار از من چه می خواهید؟ سوگند بخدا، بیشتر شما بر علیه من بودید و کمی با من، و در روز صفین، از پیشروی من جلوگیری نمودید و شراره مرگ را در سر نیزه هایتان به عیان دیدم. مرا و پدرانم را هجو نمودید، هجوی کارگرترا از زخم نیزه، ولی موقعیکه خداوند بر پا داشت آنچه را که شما می خواستید سرنگونش سازید، به من گفتید: وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را رعایت کن ولی هیئات، یابی الحقین العذره

قیس (در جواب) گفت: ما آنچه را که در عهده توست می خواهیم (خلافت بر مسلمین را که بدون حق در اختیار گرفتی). اما دشمنی ما با تو، اگر بخواهی از آن خودداری می کنیم. و اما استهزائی

[ صفحه ۱۸۶ ]

که از تو می کنیم، باطل آن زایل می شود و آن مقداری که حق است ثابت و برقرار می ماند.

اما برقراری حکومت برفع تو، مطلبی است که بدون رضایت ما و بر خلاف خواست ماست.

و اما درهم شکستن ارج تو در روز صفین، به جهت همکاری با مردی بود که طاعت او بسان طاعت خداوند بوده و اما وصیت و سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره ما، باید بدانی که هر کس به پیامبر ایمان دارد باید بعد از او هم سفارش او را رعایت کند.

و اما اینکه گفتم: یابی الحقین العذره. باید بدانی که، هیچ دستی جز خداوند، تو را از ما باز نمی دارد، این گوی و این میدان هر چه دلت می خواهد انجام ده مثل تو چنانست که شاعر گوید:

یالک من قبره بمعمر  
خلالک الجو فیضی و اصفری

ترجمه: اوه چه گنجشگهای فراوانی امروز محیط بدلخواه تو مساعد است، هر چه میتوانی تخم بگذار و سوت بکش، ولی روز دیگری هم در دنبال است.

معاویه بمنظور دلجوئی و ریاورزی رو کردبه جمعیت و گفت: حوائج خودتان را بخواهید.

(عقد الفرید ج ۲ ص ۱۲۱، مروج الذهب ج ۲ ص ۶۳، الامتاع و الموانسه ج ۳ ص ۱۷).

بیان و توضیح: سخن معاویه که گفت: یابی الحقین العذره این گفته، مثل متداولی است، در بین عرب، و منشا این بوده که مردی بر قومی وارد می شود و از آنها شیر می طلبد، آنان تعلل نموده و از دادن شیر به او خودداری می کنند و اظهار میدارند که شیر ندارند، در حالیکه در ظرفهایشان شیر موجود بوده.

[ صفحه ۱۸۷ ]

این مثل برای اشخاص دروغگوئی آورده می شود که در موردی عذر می آورند در حالیکه عذرشان قبول نیست: و معنی مثل اینست: شیری که در ظرفهایتان است عذر شما را تکذیب می کند.

ولی این مثل در مروج الذهب چنین مذکور است: یابی الحقیر العذره و در عقد الفرید به این شکل ضبط شده: ابی الخبیر العذر ولی این دو ضبط خلاف و اشتباه است و اصل همانست که گفته شد.

قیس و معاویه در مدینه

تابعی بزرگوار، ابو صادق سلیم پسر قیس هلالی، در کتاب خود گوید:

معاویه بعد از کشته شدن حضرت امام حسن (ع)، و در ایام خلافتش بعنوان حج خانه خدا به مدینه وارد شد و مورد استقبال اهل مدینه قرار گرفت. معاویه دید همه مستقبلین از قبیله قریشند و رو به قیس بن سعد بن عباده کرد و گفت:

انصار چه شدند؟ چرا به استقبال من نیامدند؟

گفته شد: آنان فقیرند و وسیله سواری ندارند. معاویه (بر سبیل طعن و شماتت) گفت:

پس شتران آبکش آنها چه شد

قیس در پاسخ گفت: شتران آبکش خود را، در جنگهای بدر و احد و غزوات بعد از آن که در موبک رسول خدا (ص) بودند، از دست دادند، آنگاه که جنگ به خاطر این برپا بود که تو و پدرت به اسلام آئید تا اینکه امر خداوند آشکار شد و شما هنوز در کراهت باقی بودید.

معاویه گفت: خداوندا ما ربابا امروز

پسر قیس گفت: رسول خدا (ص) می فرمود بعد از من انگیزه و غلبه مخالف را خواهید دید.

معاویه گفت برای مقابله با آن چه امر کرد؟ قیس گفت: رسول خدا (ص)

[ صفحه ۱۸۸ ]

امر فرمود صبر کنیم تا به ملاقات او برسیم (= تا مردن).

معاویه گفت: پس صبر کنید تا اینکه او را ملاقات نمائید

سپس قیس به معاویه گفت: ای معاویه ما را به شتران آبکش نکوهش می کنی؟ بخدا قسم ما شما را بر آن شتران دیدیم در حالیکه می کوشیدند نور خدا را خاموش کنید و سخن شیطان را برتری دهید سپس تو و پدرت به اکراه اسلام آوردید همان اسلامی که در راه آن با شما می جنگیدیم.

معاویه گفت: اینطور که معلوم میشود، شما با نصرت و همکاری خود، بر ما منت می گذارید، همانا منت و عنایت برای خداست و برای قریش است آیا نه اینست ای یاران پیامبر؟ که شما با یاریتان از رسول خدا (ص) بر ما منت می نهید در حالیکه او از قریش است و از طائفه ماست پس در حقیقت منت گذاردن برای ماست. چه خداوند شما را یاران و از پیروان ما نمود و به سبب ما شما را هدایت فرمود

قیس در پاسخ معاویه چنین گفت:

خداوند، محمد را که رحمت بر همه عالم بود به رسالت و پیامبری خود مفتخر فرمود و او را بسوی سیاه و سفید و سرخ مبعوث نمود، اولین کسیکه به او و رسالت آسمانیش ایمان آورد پسر عمش علی بن ابیطالب (ع) بود، ابوطالب هم از او دفاع کرد و او را از شر دشمنانش حفظ نمود و نمی گذاشت قریش از دعوت او جلوگیری نموده و به او اذیت برسانند و کاملاً از او پشتیبانی نموده و در راه تبلیغ رسالت الهی تشویق و تحریص می کرد. محمد، مادامیکه عمویش زنده بود از هر نوع اذیت و آزار قریش محفوظ بود، ابوطالب هنگام مرگ به فرزندش علی (ع) امر نمود که از آنجناب پشتیبانی کند. علی (ع) در همه سختیها و فشارها و مواقع خطرناک جان بر کف نهاد و با کمال رشادت از آنحضرت پشتیبانی نمود و خداوند در بین قریش این مقام بزرگ حمایت از رسولش با ویژه علی ساخت و در میان عرب و عجم گرامی گشت:

پیامبر خدا، تمام فرزندان عبدالمطلب را، که در میانشان ابوطالب و ابولهب

[ صفحه ۱۸۹ ]

هم بودند، گرد آورد و آنها را به اسلام دعوت فرمود، در حالیکه علی در خدمت حضرت بود و خود رسول خدا (ص) در حمایت عمویش ابوطالب زندگی می کرد؟ آن جمع چنین فرمود:

ایکم ینتدب ان یکون اخی و وزیر و وصیی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مومن بعدی؟

کدامیک از شما دعوت مرا می پذیرد تا اینکه برادر و وزیر و وصی من در میان امتم گردد و بعد از من، ولی (عهده دار امور) مومنان باشد؟

همه جمع ساکت بودند و پیامبر خدا سه بار سخن خود را تکرار فرمود. در این هنگام، علی بود که گفت: ای رسول خدا من سخت را پذیرفتم سپس پیامبر خدا (ص) سر علی (ع) را بدامن نهاد و در دهان او دمید و گفت: بار خدایا سینه علی را از علم و فهم و حکمت پر گردان و به ابیطالب رو کرد، فرمود: ای ابیطالب از این پس مطیع و سخن پذیر پسر باش چه، خداوند نسبت او را به پیامبرش، چون نسبت هرون به موسی قرار داد...

رسول خدا بین خود و علی برادری برقرار نمود و سپس قیس بعد از این کلام چیزی از فضائل علی (ع) را فرو گذار نمود و بدان فضائل بر تقدم علی استدلال نمود از جمله فضائل چنین گفت:

جعفر بن ابیطالب از این خاندان است که با دو بال در بهشت پرواز میکند، و حمزه، سید شهدا است و فاطمه، سرور بانوان بهشت، از

جمله افتخارات این خانواده است. اگر بنا شود رسول خدا و خاندان و عترت او را از قریش جدا کنیم، بخدا قسم که ما در نزد خدا و رسولش و خاندان او از شما محبوب تریم.

هنگام وفات پیامبر خدا، انصار پیرامون پدرم گرد آمدند و گفتند: ما با سعد بیعت می کنیم قریش با خبر شده با ما از در ستیز در آمدند و الویت علی و خاندان رسول الله را برخ ما کشیدند و دلیلی بر علیه ما، و بخاطر اهل بیت نبی اکرم (ص) و قرابتشان با ما نبرد کردند. قریش دیگر نمی تواند. این ننگ و جنایتی که نسبت

[ صفحه ۱۹۰ ]

به انصار و خاندان محمد (ص) نموده بزداید. در حالیکه بجان خودم سوگند یاد می کنم که با وجود علی بن ابیطالب و فرزندان، احدی از انصار و قریش و عرب و عجم حق خلافت را نداشتند.

در این هنگام بود که معاویه به خشم آمد و گفت: ای پسر سعد تو این مطلب را از کجا گرفته و روایت می کنی و از چه کسی شنیدی؟ آیا قدرت بتو خبر داده است؟ قیس گفت: از کسی نقل می کنم که از پدرم بهتر بود و حقش بر من از او بیشتر و عظیمتر است.

معاویه گفت: او کیست قیس جواب داد: علی بن ابیطالب (ع) عالم و صدیق این امت که خداوند در حق او این آیه را نازل فرموده است:

قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب.

ترجمه (ای پیامبر) بگو بین من و شما شهادت خداوند کافی است و شهادت کسیکه نزد اوست علم کتاب. و سپس تمام آیاتی که در شان حضرت علی (ع) نازل شده بود یک یک ذکر کرد.

معاویه گفت: صدیق این امت ابوبکر است و فاروقش عمر است و کسی که علم کتاب نزد اوست عبدالله بن سلام است.

قیس در جواب گفت: اولی بدین القاب نیکو کسی است که خداوند این آیه را در شان او نازل فرمود:

افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه

ترجمه: آیا آنکسی از جانب پروردگارش دارای دلیل است و در پی شاهی دارد از خود.. و همچنین کسی که رسول خدا (ص) او را در روز غدیر به خلافت امت منصوب داشت و فرمود:

[ صفحه ۱۹۱ ]

من كنت مولاه اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه.

ترجمه: هر که من مولای اویم و اولی به اویم از خودش، پس علی اولی به اوست از خودش.

و در غزوه تبوک در وصف علی فرمود:

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

ترجمه: (ای علی) نسبت تو به من، مانند نسبت هارون است به موسی با این فرق که بعد از من دیگر پیامبری مبعوث نمی گردد.

و تمامی آنچه را که قیس در این مناظره ذکر کرده و بدان تصریح نموده، از آیات قرآنی و احادیث نبوی در فضل علی (ع) حفاظ و علما بزرگ اهل سنت در مسندها و صحاح خود با بررسی کامل در سند آنها و راویان آن، ذکر کرده اند، که ما بعضی از آن را



در گذشته ذکر نموده ایم و به فضل الهی در آینده بقیه را در محل خود ذکر خواهیم کرد.

### امتیازات جسمی قیس

تردیدی نیست که شکل و هیئت ظاهری و امتیازات جسمانی افراد انسانی در ابهت و بزرگداشت آنها دخالت بسزائی دارد، زیرا آنچه ابتدا به چشم می آید همان هیكل جسمانی است و سپس جهات معنوی از قبیل: قلب محکم و پا برجا، دلیری و میدان داری، دورانیشی و تیزی، و نظایر آن، و بر همین حقیقت گفته شده:

ان للهيئه قسطا من الثمن.

و این حقیقت، در مورد پادشاهان و فرماندهان و شخصیت‌های عالیمقام بیشتر از دیگران مورد توجه است زیرا افراد رعیت بزرگواری و اهمیت وجودی این قبیل

[ صفحه ۱۹۲ ]

شخصیتها را از ظواهر و جثه آنها تشخیص می دهند و بزرگواری و بزرگ منشی و شدت و صلابت و نفوذ حکم و عزم استوار را از این گونه افراد که تناور و قوی هیكل هستند زودتر باور می کنند تا یک فرد نحیف و کم جثه، که قیافه ناتوان و اندام کوچک و جسم ضعیف او موجب می شود که گمان کنند توانائی روحی و معنوی هم ندارد، و از اداره کارهای مهمی که به عهده دارد زبون و ناتوان است.

همین جهت خدای سبحان پس از آنکه طالوت را به عنوان یک پادشاه به بنی اسرائیل معرفی می کند او را توصیف و تعریف نمود به اینکه از علم و جسم (درشت اندامی و قوی هیكل بودن) سهم بسزائی به او عطا شده است و بنابراین به نیروی علمش به تدبیر شوون دینی و معنوی و اجتماعی ملت توانا است و بر جستگی و برازندگی او از حیث جسم و اندام هم در اجرا وظائف سلطنت و فرماندهی تقویت و ابهت و هیئت به او می دهد.

پس از این مقدمه باید دانست: سرور بزرگ انصار (قیس) از آنجا که خداوند چیزی از صفات عالیه صوری و معنوی را از قبیل علم، و عمل، و رهبری، پاکدامنی، دور اندیشی، استحکام در رای و خرد، رای متین، زیرکی، و لیاقت و فرماندهی، حکومت و ریاست، سیاست، دلیری و شهامت، سخاوت و کرم، دادگری و سایر شوون و فضائل اخلاقی را درباره او فرو گذار نفرموده، نخواست که او از مزیت و فضیلت ظاهری هم بی بهره باشد، (و لذا او را بکمال جسمانی و هیكل قوی و بزرگی جثه و اندام و رشادت ظاهری نیز کامیاب فرمود).

استاد ما، دیلمی در کتاب ارشادی گوید: همانا قیس، مردی بود که دارای اندامی بطول هیجده وجب و عرض پنج وجب بود، در زمان خود بعد از امیرالمومنین (ع) سختترین مردم بود

[ صفحه ۱۹۳ ]

ابوالفرج گوید: قیس مرد بلند قامتی بود، هنگامیکه بر اسب قوی هیكل بزرگ سوار می شد پاهایش بزمین می رسید و چنانکه در ص ۱۳۴ گذشت از منذرین جارود نقل شده که قیس را در گوشه ای دید که بر اسبی نارنجی رنگ سوار است و پاهایش بزمین کشیده می شد.

ابو مرو کشی در رجالش گوید: قیس از جمله ده نفری بود که پیغمبر (ص) از زمان نخستین به آنها پیوست و طول آنها ده و جب با دستهای خودشان بود و قیس و سعد پدرش از آن افراد بودند و از کتاب "غارات" تالیف ابراهیم ثقفی نقل شده که قیس رساترین و بلند قدترین مردم بوده و دستهای بلندی داشته، و موهای جلوی سرش ریخته بود، او مردی بزرگ، شجاع، دارای تجربه، و نسبت به علی (ع) و فرزندانش خیر اندیش بود، و با همین نظر و عقیده هم جهان را بدرود گفت. ثعالبی شلواری قیس را از جمله مثلهای مشهور و متداول بشمار آورده و گوید: لباس هر مرد تنومند و بلند بالا را به شلوار قیس مثال می زدند.

قیصر روم، مردی تنومند و قوی جثه از رومیان را که از لحاظ بزرگی جثه مورد اعجاب همگان بود، نزد معاویه فرستاد، معاویه دانست که برای برابری و زبون کردن او جز قیس بن سعد کسی شایستگی ندارد، و در هنگامیکه آن مرد رومی نزد معاویه بود به قیس گفت: وقتی که به منزل خود رفتی، شلوار خود را برای من بفرست. قیس مقصود معاویه را دانست، در همان مجلس شلوار خود را بیرون آورد و بطرف آن مرد قویبیکل رومی انداخت.

آن مرد رومی در حالیکه تماشا میکردند، شلوار قیس را بپا کرد و تا سینه اش رسید مردم در تعجب شدند و رومی سر خجالت و سرافکنندگی به پیش افکند، قیس را بر این عمل مورد ملامت قرار دادند، و او این اشعار را در جواب سرود:

(این عمل من) به خاطر این بود تا مردم بدانند و همه شاهد باشند که این

[ صفحه ۱۹۴ ]

شلوار خود قیس است.

و نتواند بگویند که قیس رفت و این شلوار دوره عاد است که در عهد قوم ثمود وسعت گرفته است:

من سید و آقای قوم بمن هستم و مردم دو گروهند: آقا و سرور و زیر دست و محکوم.

اصل و نسبم بر همه مردم مقدم است و از لحاظ جسمی و قامت بلند بر همه مردان برتری دارم.

و این داستان را ابن کثیر در ج ۸ ص ۱۰۳ "البدایه و النهایه" با تغییری در آن چنین نقل می کند:

پادشاه روم دو مرد از سپاهیان خود را نزد معاویه فرستاد که یکی از آنها را نمونه نیرومندترین و آن دیگری را نمونه بلند بالاترین مردان روم نشان هد، تا به معاویه فهمانده باشد که: این دو نفر از بین آیا در میان مردان مملکت تو کسی هست که در نیرومندی و بلندی قد بر اینها برتری داشته باشد؟

اگر اشخاصی نیرومندتر و بلند بالاتر از آنها، در میان مردم مملکت خود سراغ دارید به من ارائه دهید در آنصورت من جمعی از اسیران و مقداری هدیه برای تو خواهم فرستاد والا- برای سه سال باید با من سازش نمائی. پس از آنکه آندو نفر نزد معاویه آمدند معاویه گفت: کیست که در مقابل این مرد نیرومند رومی، قیام کند؟

گفتند: برای این غرض یکی از دو نفر به نظر می رسد: یکی، محمد بن حنفیه و دیگری عبدالله بن زبیر، محمد بن حنفیه را آوردند: او پسر علی بن ابیطالب است مردم همه برای مشاهده در مجلس حضور بهم رساندند معاویه به محمد گفت: آیا می دانی برای چه منظوری تو را احضار کرده ام؟ گفت: نه، معاویه موضوع آن مرد نیرومند رومی و هیبت جسمانی او را برای محمد بن حنفیه بیان نمود.

محمد بن حنفیه به مرد رومی گفت: یا تو بنشین و دست خود را به من بده و یا

[ صفحه ۱۹۵ ]

من می‌نشینم و دست خود را به تو می‌دهم و هر یک از ما که نتوانست آنکه نشسته است از جای بر کند و بلندش سازد او غالب است و گر نه مغلوب خواهد بود.

مرد نیرومند رومی گفت تو بنشین، محمد بن حنفیه نشست و دست خود را دراز کرد و در دست مرد رومی نهاد، او هر چه قدرت و نیرو داشت بکار برد و هر چه کرد، نتوانست او را از جایگاهش حرکت دهد و مغلوب شد و این مغلوبیت هم مورد قبول همراهان او قرار گرفت.

سپس محمد بن حنفیه برخاست و به مرد رومی گفت: بنشین تا من تو را بلند کنم، آن مرد نشست و دست در دست محمد گذاشت و محمد بال درنگ و معطلی او را به هوا بلند نمود و به زمینش افکند.

معاویه از این غلبه بسیار خرسند شد، سپس قیس بن سعد بپا خاست و از جمع مردم بکناری رفت و شلوار خود را بیرون نمود و به آن مرد بلند بالای رومی داد و قتیکه او شلوار قیس را بپا کرد لبه ی شلوار بزمین میشد در حالیکه کمربند آن به پستان مرد رومی رسیده بود.

مرد رومی به مغلوبیت خود اعتراف نمود. لذا پادشاه روم به آنچه که ملترم شده بود، عمل کرد. از این داستان و امثال آن به خوبی استفاده میشود که خاندان پیامبر خدا و شیعیان آنان از هر جهت مرجع دوست و دشمن و گشاینده مشکلاتشان بوده اند و در این بین امیر مومنان علی (ع) به عنوان حلال مشکلات می‌درخشد.

### مرگ قیس بن سعد انصاری

واقدی و خلیفه بن خیاط و خطیب بغدادی، در ج ۱ ص ۱۷۹ تاریخش و ابن کثیر، در ج ۸ ص ۱۰۲ تاریخ خود وعده زیاد دیگری نقل کنند که: قیس در اواخر خلافت معاویه در مدینه فوت نمود.

بنابراین، اگر سال وفات معاویه، از سالهای خلافت معاویه حساب گردد می‌شود سال وفات قیس را، سال شصت هجری دانست والا باید گفت که در سال پنجاه

[ صفحه ۱۹۶ ]

و نه هجری وفات نموده است.

و شاید، بهمین جهت ابن عبدالبر در "استیعاب" و ابن اثیر در "اسدالغابه" در تاریخ وفات قیس بین این دو سال مردد شده اند. چه آنکه، در "استیعاب" تاریخ وفات قیس را به سال شصت هجری ذکر نموده و در ضمن گفته است که: قول به سال پنجاه هجری آخر خلافت معاویه هم هست.

و در "اسدالغاله" بر عکس "استیعاب" نقل شده است.

ابن کثیر، در تاریخش به تبعیت از ابن جوزی سال وفات را پنجاه و نه نوشته، و در این میان یک قول خیلی نادر هم هست که کسی بدان اعتنائی ننموده، آن قول منسوب به ابن حبان است که میگوید. قیس از دست معاویه فرار کرد و در سال ۸۵: زمان خلافت عبدالملک وفات یافت. این قول را ابن حجر در ج ۳ ص ۲۴۹ "اصابه" نقل می‌کند ولی قول خلیفه بن خیاط و کسانی را که با او همقولند تقویت می‌کند و مقرون به صواب می‌داند.

## خاندان قیس

در دوره صدر اسلام، خاندان قیس از بزرگوارترین خاندانهای انصار بشمار می رفتند. و پیوسته انوار دانش و بزرگواری از افق این خاندان می درخشید و در هر زمینه ای شخصیت‌های برجسته و لایق تحویل داده است، در جنبه های زعامت و ریاست، حفظ و بررسی احادیث، در علم و دانش و در پاکی و پاکدامنی مردانی از این خاندان بر خاسته اند.

از جمله ایشان است، ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم بن یحیی بن عباس بن عبدالرحمن بن سعد بن عباد خزرگی انصاری، سمعانی در کتاب "انساب" خود شرح حال او را آورده و درباره اش می گوید:

از شریفترین خاندان انصار است و در نیشابور از جنبه ثروت و عدالت و قدس

[ صفحه ۱۹۷ ]

و تقوی و دریافت صحیح روایت یگانه عصر خود بود، در طلب حدیث حریص و در باب درک حقائق و معرفت به آنها زیاد می کوشید. در نیشابور از محمد بن رافع، اسحاق بن منصور، عبدالرحمن بن بشیر بن حکم، نقل حدیث می کند و در عراق از عمر ابن شبه نمیری، حسن بن محمد بن صباح، محمد بن اسماعیل احمدی و احمد بن سنان قطان نقل حدیث می نماید و در ری از ابازرعه، محمد بن مسلم بن داره، نقل حدیث کرده است و از او، ابو اسحاق ابراهیم بن عبدوس، محمد بن شریک اسفراینی، ابو احمد اسماعیل بن یحیی بن زکریا حدیث گرفته و روایت نموده اند. وی در جمادی الثانیه سال ۳۱۷ در نیشابور وفات نموده است.

"زیادتی چاپ دوم" و از جمله ایشان است: ابوبکر ابی نصر احمد بن عباس بن حسن بن جبلة بن غالب بن جابر بن نوفل بن عیاض بن یحیی بن قیس بن سعد انصاری مشهور به عیاضی.

سمعانی، در انابش از او یاد کرده و گوید که: او اهل سمرقند است مردی بزرگوار و فقیه و از زمره روسای شهر محسوب میشده است و مورد نظر و توجه خلق بوده.

از ابو علی محمد بن محمد حرث حافظ سمرقندی روایت نقل می کند و ابو سعید ادریسی او را دیده و ملاقات نموده ولی حدیثی از او نقل نکرده است.

و باز از جمله این گروه است: ابو احمد بن ابی نصر عیاضی برادر ابی بکر عیاضی که ذکرش گذشت.

و از جمله آنهاست: ابن المطری، ابو محمد عبدالله بن محمد بن احمد بن خلف بن عیسی بن

[ صفحه ۱۹۸ ]

عباس بن یوسف بن بدر بن عثمان انصاری خزرگی عبادی مدنی. ابوالمعالی السلامی در کتاب "المختار" و همچنین در ص ۷۲ منتخب کتاب "المختار" می گوید: که این شخص از فرزندان قیس بن سعد بن عباد است.

از گروه حفاظ عصر خود بود و اخلاقی ستوده داشت، عبادتی زیاد و با علما و دانشجویان به نیکوئی معاشرت می نمود و به قصد شنیدن حدیث از محدثین بزرگ، بار سفر به طرف شام، مصر و عراق بسته و در زندگی خود، حوادث و مصیبت‌های دردناکی دیده است.

به سال ۷۴۲ه.ق خانه اش تاراج شده و مدتی هم در زندان بسر می برد سپس آزاد شد.

کتابی دارد بنام "الاعلام فیمن دخل المدینه من الاعلام" و از این اشخاص استماع حدیث نموده است. در مدینه مشرفه، از ابی حفص عمر بن احمد سودانی و در قاهره از ابی الحسن علی بن عمر اسوانی، و یوسف بن عمر ختنی، و یسوف بن محمد دبایسی و در اسکندریه از عبدالرحمن بن مخلوف بن جماعه: و در دمشق از احمد بن ابی طالب بن شحنه، و قسام بن عساکر، و ابی نصر بن الشیرازی، و در بغداد از محمد بن عبدالمحسن و دوالیبی. و بالاخره در ماه ربیع الاول سال ۷۶۵ در مدینه مشرفه وفات یافت و از جمله ایشان است: ابو العباس، احمد بن محمد بن عبدالمعطی بن احمد بن عبدالمعطی بن مکی بن

[ صفحه ۱۹۹ ]

طرد بن حسین بن مخلوف بن ابی الفوارس بن سیف الاسلام بن قیس بن سعد بن عباده انصاری مکی مالک نحوی: که در سال ۷۰۹ متولد شده و در محرم سال ۸۰۸ هم وفات یافته است. سیوطی احوالات این شخص را در کتاب "بغیه الوعاه" ص ۱۶۱ نقل می کند. الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی

[ صفحه ۲۰۲ ]

فهرست مطالبی که درباره عمر و بن عاص سهمی آمده است  
 قصیده جلجلیه اش و آنچه در پی دارد  
 نسب پدر و مادریش  
 اسلام آوردن او  
 بیست سخن از او که نمودار روحیات و واقعیت اخلاقی اوست  
 شجاعت او  
 داستان امیر مومنان و عمر و در میدان جنگ  
 داستان مالک اشتر و عمر و در میدان جنگ  
 درس دین و اخلاق  
 مرگ عمر و

[ صفحه ۲۰۳ ]

## اشاره

(قصیده جلجلیه) در گذشته سال ۴۳ ه.ق

عمرو بن عاص قصیده ای در ۶۶ بیت سروده است که از شاهکار های زبان عربی بشمار می رود، این قصیده بنام قصیده جلجلیه معروف است ما، به جهت عظمت این ابیات قصیده را به همان شکل عربی نقل می کنیم و سپس ترجمه آن که به شعر فارسی در آورده ام نقل میشود .  
اما خود شعر بزبان عربی:

معاویه الحال التجهل  
و عن سبل الحق لا تعدل

کیست احتیالی فی جلق  
علی اهلها یوم لبس الحلی؟

و قد اقبلوا زمرایهرون  
مها لبع کالبقر الجفل

و قولی لهم: یعباوا بالصلاه  
بغیر وجودک لم تقبل

فولوا و لم یعباوا بالصلاه  
و رمت النفار الی القسطل

و لما عصیت امام الهدی  
و فی جیشه کل مستفحل

ابالبقر الغکم اهل الشام  
الهل التفی و الحجی ابتلی؟

فقلت: نعم قم فانی اری  
قتال المفضل بالا فضل

قبی حاردوا سید الاوصیا  
بقولی: دم طل من نعثل

و كدت لهم آن اقاموا الرماح  
عليها المصاحف في القسطل

[ صفحه ۲۰۴ ]

و عده تهم كشف سواتهم  
لرد الغضنفر المقيبيل

فقام البغاه على حيدر  
و كفوا عن المشعل المصطلی

کیست محاوره الاشعری  
و نحن علی دومه الجندل

الین فیطمع فی جانبی  
و سهمین قد خاض فی المقتل

خلعت الخلافه من حيدر  
كنخلع النعال من الارجل

و البستها فيك بعد الاياس  
كلبس الخواتيم بالنمل

و رقيتك المنبر المشمخر  
بلا حد سيف و لا منصل

و لو لم تكن انت من اهله  
و رب المقام و لم تكمل

و سيرت جيش كفاق العراق

كسیر الجنوب مع الشمال

و سیرت ذكرك فی الخافقین  
كسیر الحمیر مع المجمل

و جهلك بی یابن آكله ال  
كبود لاعظم ما ابتلی

فلو لا موازرتی لم تطع  
و لو لا وجودی لم تقبل

و لو لای كنت كمثل النساء  
تعاف الخروج من المنزل

نصرناك من جهلنا یابن هند  
علی النبا الاعظم الافضل

و حیث رفعناك فوق الروس  
نزلنا الی اسفل الاسفل

و كم قد سمعنا من المصطفی  
و صایا مخصصه فی علی

و فی یوم "خم" رقی منبرا  
یبلغ و الركب لم یرحل

و فی كفه كفه معلنا  
ینادی بامر العزیز العلی

انت بكم منكم فی النفوس  
باولی؟ فقالوا: بلی فافعل

فانحله امر المومنین



من الله مستخلف المنحل

و قال: فمن كنت مولی له  
فهذا له الیوم نعم الولی

فوال موالیه یا ذالجالا  
ل وعاده معادی اخ المرسل

و لا تنقضوا العهد من عترتی  
فقاطعهم بی لم یوصل

[ صفحه ۲۰۵ ]

فبخیخ شیخک لما رای  
عری عقد حید لم تحلل

فقال: ولیکم فاحفظوه  
فمدخله فیکم مدخلی

و انا و ما کان من فعلنا  
لفی النار فی الدرک الاسفل

و ما دم عثمان منج لنا  
من الله فی الموقف المخجل

و ان علیا غدا خصمنا  
و یعتز بالله و المرسل

یحاسبنا عن امر و جرت  
و نحن عن الحق فی معزل

فما عذرنا يوم كشف الغطا  
لك الويل منه غذا كم لى

الا يابن هند ابعت الجنان  
بعهد عهدت و لم توف لى

واخسرت اخراك كيما تنال  
يسير الحطام من الاجزل

واصبحت بالناس حقى استفام  
لك الملك من ملك محول

و كنت كمقتنص فى الشراك  
تذود الظما عن المنهل

كانك انسيت ليل الهريز  
بصفين مع هولها المهول

وقدبت تذرق ذرق النعام  
جدارا من البطل المقبل

و حين ازاح جيوش الضلا  
ل و افاك كالاسد المبسل

وقد ضاق منك عليك الخناق  
و صار بك الرحب كالفلفل

وقولك: ياعمر و اين المفر  
من الفارس الفور المسبيل؟

عسى حيله من عن كنيه  
فان فوادى فى عسل

و شاطر تنی کل ما یستقیم  
من الملک دهرک لم یکمل

فقت علی عجلتی رافعا  
و اکشف عن سواتی اذیلی

فستر عن وجهه و انثنی  
حیا و روعک لم یعقل

و انت لخوفک من باسه  
هناک ملئت من الافکل

و لما ملکت حماه الانام  
و نالت عصاک ید الاول

[ صفحه ۲۰۶ ]

منحت لگیری وزن الجبال  
و لم تعطنی زنه الخردل

و انحلت مصرا لعبد الملک  
و انت عن الغی لم تعدل

و ان کنت تطمع فیها فقد  
تخلی القطا من الاجدل

و ان لم تسامح الی ردها  
فانی لحوبکم مصطلی

بخیل جیاد و شم الانوف  
و بالمرهفات و بالذبل

و اكشف عنك حجاب الغرور  
و يقظ نائمہ الاثكل

فانك من امره المومنين  
و دعوى الخلافه في معزل

و مالك فيها و لا ذره  
و لا لجدودك بالاول

فان كان بينكما نسبه  
فاين الحسام من المنجل

و اين الحصامن نجوم السما  
و اين معاويه من على؟

فان كنت فيها بلغت المنى  
ففى عنقى علق الججلجل

[ صفحه ۲۰۷ ]

### توضیح و ترجمه اشعار

ترجمه منظوم

(قصیده یاد شده، چون شامل تصدیق و اقرار بحقانیت و فضیلت و مزایای خاصه مولی امیر المومنین ارواحنا فداه است و این همه را شخصی نابکار و دشمن او سروده جهت استفاده فارسی زبانان پس از استدعای عنایت از آستان مقدس علوی (ع) به فارسی منظوم ترجمه نمودم شاید که نفعش بیشتر آید.

در آغاز منظومه، بداستان نامه نگاری معاویه با عمرو بن عاص راجع به مطالبه خراج مصر، اشاره شده است و سپس مجموعه معانی قصیده به نظم در آمده است.

(مترجم)

ترجمه اشعار عمرو بن عاص

بحمد خداوند نظم آفرین

شد آغاز نظم نغز متین

بهر بحر اندیشه ام رو نهاد

به بحر تقارب بر آمد مراد

کنون از معاویه گویم سخن

هم از عمرو بن عاص پر مکر و فن

فعول فعول فعول فعول

ملوم اکول، ظلوم جهول

معاویه بنوشت او را که زود

خراجی که از مصر کردی تو سود

بباید که بفرستی آنرا بشام

تعلل زامر مکن، و السلام

یکی چامه در پاسخش عمرو داد

چو خواندش بر آورد آه از نهاد

مرا این چامه را "جلجلیه است نام

نمایم بشرحش کنون اهتمام

بود این چکامه این شاهکار

زیک روسپی زاده در روزگار

نگر تا چسان داده داد سخن

بوصف شه اولیا بوالحسن

معاویہ بر من مشو ناسپاس  
مزن خود بنادانی و التباس

بیار آر کاندرا هواداریت  
چها کردم اند پی یاریت

بشام و باهلش زمکر و فریب  
چه غوغا بپا کردم ای نانجیب

که تا خلق سویت شتابان شدند  
چو گاوان بگسسته از قید و بند

دگرگون نمودم من آئینشان  
بنام تو آمیختم دینشان

چو با پیشوای ره راستی  
بعصیان و طغیان تو برخاستی

بدانسان دگرگون نمودم امور  
که افکندم آن خلق را در غرور

بخونی که از احمقی شد هدر  
پیا کردم آن جنگ و آن شور و شر

که با سرور اوصیا از جفا  
چنان جنگ خونین نمودم پیا

زدم مصحفی چند بر نیزه ها  
و زین حیلہ برپا نمودم چها

در آندم که شد شیر حق حمله ور  
چسان حیلہ کردم بدفع خطر

نمودم ...

بنامردی آموختم جمله را

ستم پیشه گان را برانگیختم

بحیدر خدنگ جفا ریختم

که تا جمله از حيله ومکر من

نهفتند رخ راز نور زمن

فراموش کردی که با اشعری

چسان حيله کردم گه داوری

بنرمی چسان دادمش من فریب

که با خلع حیدر شدی بی رقیب

پس از ناامیدی بر آمد مراد

زمام خلافت بدستت فتاد

پوشاندمت جامه سروری

چو در دست اهریمن انگشتری

ببردم تو را بر فراز سریر

بیفتاد از کار، شمشیر و تیر

اگر چه ترا آن مقام بلند

نبد در خور ای پست نارجمند

تو را من نمایاندم اندر جهان

زمن نامور گشتی و قهرمان

گران است بر من که نشناختی  
مرا، ای جگرخوار زاده دنی

اگر من نبودم هوادار تو  
وزیر و مشیر و نگهدار تو

نبودت بر این جایگه هیچ راه  
نبودی تو فرمانروا هیچگاه

اگر من نبودم، تو همچون زنان  
پس پرده در خانه بودی نهان

نمودیم از جهل یاری تو را  
ایا زاده هند شوم دغا

ببردیمت اندر فراز از نشیب  
ز پستی بماندیم خود بی نصیب

بنا حق تو را بر سه سرفراز  
مقدم نمودیم از حرص و آرز

شهی کز پیمبر بامر اله  
شد او بر همه سرور و دادخواه

چه بسیار در هر مقام  
که تصریح فرمود او را بنام

بروز غدیر آن شه انبیا  
به منبر بر آمد چو بدر سما

به امر خداوندگار عزیز



بیانگ رسا آن شه با تمیز

در آندم که کف بر کفش داشت جفت  
بر جملگی این در نغز سفت

که آیا نیم من سزاوارتر  
زجان شما بر شما سربسر؟

بگفتند آری تو اولی زما  
بما هستی ای سرور و رهنما

در آندم نمود آن شه ملک دین  
علی را امیر همه مومنین

بفرمود من کنت مولاه را  
که جمله شناسند آن شاه را

پس آنکه بر آورد دست دعا  
بدرگاه بیچون و گفت: ای خدا

هر آنکس که او را بود دوستدار  
ورا دوست باش و ورا دستیار

هر آنکس بکینش بیند میان  
ورا باش دشمن بهر دو جهان

سپس گفت: با عترت پاک من  
مبادا که باشید پیمان شکن

آر آنکس که از عترتم شد جدا  
دگر با منش نیست راه بقا

چو استاد تو دید این ماجرا

دگر نگسلد رشته مرتضی

[ صفحه ۲۱۰ ]

بتحسین برآمد زاعجاب و گفت  
علی را که: به به تو را نیست جفت

مراد همه خلق را رهبری  
تو مولای و بر همه سروری

خلاصه در آن مجمع باشکوه  
پیمبر بفرمود با آن گروه

که پاس علی را بدارید هان  
علی شد امیر همه مومنان

معاویه با این اساس متین  
که برپا نمود آن نبی امین

بیاید نمائیم خود اعتراف  
که جمله گرفتیم راه گراف

نمودیم خود را در این جور و کین  
گرفتار در اسفل سافلین

بدرگاه حق جملگی شرمسار  
اسیر عذاب و گرفتار نار

نه جبران شرمندگیها شود  
نه وز خون عثمان نجاتی بود

علی آن عزیز خدای ودود  
بود خصم ما جمله یوم الورد

ز حق دور و در جور خود سوختم  
زهی زشت نامی که اندوختیم

حساب من و تو بدست علی است  
بلی روز محشر محاسب علی است

چه عذری است ما را بروز جزا  
در آن دم که افتد زرخ پرده ها

پس ای وای بر تو در آن روز سخت  
سپس بر من مجرم تیره بخت

ایا زاده هند بد باختی  
سرانجام خود را تبه ساختی

تو عهدی که با من نمودی چه شد؟  
وفائی نکردی تو بر عهد خود

بکامی که بگرفتی از این جهان  
که ناچیز و ناپایدار است آن

مزایای بسیار دادی زدست  
زیان کردی و گشتی از هیچ مست

من از خلق غافل نگشتم دمی  
نمودم بسی مکر و نامردمی

که تا شد میسر ترا ملک و جاه  
رسیدی باین مسند و تکیه گاه

و گرنه تو اندر صف کارزار  
بدی در کمین تا نمائی شکار

فراموش کردی که لیل هریر  
بصفین در آن وحشت بی نظیر

بخوابیدی و چون شتر مرغ زار  
تغوط نمودی بخود بی قرار

[ صفحه ۲۱۱ ]

در آندم که آن یکه تاز دلیر  
براند از میان آنسپاه شریر

چو شیری دمان خشمگین حمله ور  
تو از ترس با خاطری پر شرر

زمن چاره می خواستی و مفر  
ز چنگال حیدر شه حیه در

بیستی د ر آندم تو عهد و قرار  
تفو بر تو و عهدت ای نابکار

که چون شاهد ملکت آمد ببر  
مسخر شدت مملکت سربسر

مرا نیمی از آنچه عاید شود  
بیخشائی از جنس و نوع و عدد

بر این سیره من حيله ها ساختم  
بتدبیر این امر پرداختم

نمودم عیان عورت‌م بی درنگ  
بدادم تن اندر چنین عار و ننگ

شه اولیا از حیا رخ بتافت  
دل بی قرار تو آرام یافت

پس از آن همه ترس و لرز شدید  
تو را طالع عز و مکنت دمید

چو بر اوج عزت شدی مستقر  
تو را عهد و پیمان برفت از نظر

به اغیار دادی عطای زیاد  
ولی یار خود را ببردی زیاد

بدادی به عبدالملک مصر را  
نمودی در این کار بر من جفا

بهر حال اکنون که مصر از منست  
به وصلش دلم راحت و ایمن است

نما از خراجش تو صرف نظر  
زتکرار این گفتگو در گذر

تو را اگر به مصر است چشم امید  
زبام تو مرغ تمنا پرید

و گر نه کنم آنچه ناکردنی است  
بگویم هر آنچه که ناگفتنی است

برانگیزم از مصر خیل و سپاه  
کنم روزگار ترا بس تباه

دل خلق بر تو دگر گون کنم  
حجاب غرور از میان برکنم

کنم خلق را آگه از حال تو  
بر آرم زین نخل آمال تو

عیان سازم این نکته مغز را  
برون آرم از پوست این مغز را

که از منصب امره المومنین  
تو دوری تو را نیست حقی چنین

خلافت کجا و تو اندر کجا  
چه نسبت بود بین ارض و سماء

[ صفحه ۲۱۲ ]

معاویه آن عنصر جاهلی  
نباشد قرین با علی ولی

خلاصه، معاویه این را بدان  
نباشی تو را از مکر من در امان

مپندار کاکنون شدی کامیاب  
دگر نیست با عمرو عاصت حساب

منم اشتر پیش آهننگ تو  
بگردن مرا هست آن زنگ تو

چو جنبد سرم زنگ آرد صدا

ازین زنگ سنگت شود برملا

پس از آنکه این ابیات به سمع معاویه رسید، دیگر متعرض او نشد

[ صفحه ۲۱۳ ]

### سخنی در پیرامون این قصیده

به نام جلیلیه نامیده شده است که عمرو بن عاص در جواب نامه معاویه بن ابی سفیان سروده است نامه معاویه مربوط به مطالبه خراج مصر از عمرو بن عاص بود و مورد مواخذه قرار گرفته که خراج را ارسال ننموده است. دو نسخه از این قصیده، در دو مجموعه در کتابخانه خدیوی مصر موجود است و در ج ۴ ص ۳۱۴ فهرست چاپی کتابخانه مزبور ضبط شده است و ابن ابی الحدید قطعه ای از آنرا در ج ۲ ص ۵۲۲ شرح نهج البلاغه اش روایت نموده و اضافه نموده که این تکه از قصیده را به خط ابی زکریا، یحیی بن علی خطیب تبریزی (در گذشته ۵۰۲ ه ق) یافته است. و اسحاقی در ص ۴۱ لطائف اخبار الدول گوید معاویه نامه ای به این مضمون به عمرو پسر عاص نوشت: نامه هائی مکرر مبنی بر مطالبه خراج مصر بتو نوشتم و تو در جواب آن کوتاهی کرده و امتناع ورزیدی. اکنون برای آخرین بار می نویسم که بدون هیچ تاخیری فوراً خراج مصر را ارسال نما، و السلام. عمرو پس عاص در جوابش قصیده جلیلیه را فرستاد که با این ابیات شروع میشود:

معاویه الفضل لاتنس لی

و عن نهج الحق لا تعدل

نسیت احتیالی فی جلق

علی اهلها یوم لبس الحلی؟

و قد اقبلوا زمرا یهرعون

و یاتون کالبقر المهل

[ صفحه ۲۱۴ ]

و باز از جمله ابیات مزبور اینست:

و لولای کنت کمثل النسا

تعاف الخروج من المنزل

نسيت محاوره الاشعري  
و نحن على دومه الجندل

و العفته عسلا باردا  
و امزجت ذلك بالحنظل

الين فيطمع في جانبى  
و سهمى قد غاب فى المفصل

و اخلعتها منه عن خدعه  
كخلع النعال من الارجل

و البستها فيك لما عجزت  
كلبس الخواتيم فى الانمل

و باز از جمله همان ابیات است:

و لم تك و الله من اهلها  
و رب المقام و لم تكمل

و سيرت ذكرك فى الخافقين  
كسير الجنوب مع الشمال

نصرناك من جهلنا يابن هند  
على البطل الاعظم الافضل

و كنت و لم ترها فى المنام  
فزفت اليك و لا مهر لى

و حيث تركنا اعالي النفوس  
نزلنا الى اسفل الارجل



و کم قد سمعنا من المصطفی  
وصایا مخصصه فی علی

و باز در جمله آن اشعار گفته:

و ان کان بینکما نسبه  
فاین الحسام من المنجل؟

و این الثریا و این الثری؟  
و این معاویه من علی؟

شیخ محمد ازهری در شرح کتاب "مغنی اللیب" ج ۱ ص ۸۲ تمامی ابیات مذکوره را از تاریخ اسحاقی عینا نقل نموده فقط این یک بیت را حذف کرده است:

و حیث ترکنا اعالی النفوس  
نزلنا الی اسفل الارجل

و ابن شهر آشوب سیزده بیت از قصیده مزبور را در ج ۳ ص ۱۰۶ "المناقب" ذکر نموده است.

[ صفحه ۲۱۵ ]

و سید نعمت الله جزائری در ص ۴۳ "الانوار النعمانیه" بیست بیت از آنرا نقل کرده است.  
و زنوزی در روضه دوم از کتاب "ریاض الجنه" خود تمامی قصیده را ذکر نموده و گفته:  
این قصیده بمناسبت آخرین مصرع آن (= و فی عنقی علق الجلجل) به قصیده "جلجلیه" نامیده شده است.  
سراینده روشن روان شیخ عباس زیوری بغدادی، تمامی قصیده جلجلیه را تخمیس کرده و من آن را در دیوان خطیش که به قلم  
خود شاعر تصحیح شده دیده ام و تخمیس زیوری در یکی از دو نسخه موجود در کتابخانه خدیوی مصر موجود است.  
یقولون بافواهم ما لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتُمون.  
به زبانهایشان چیزهایی می گویند که قلوبشان گواهی نمی دهد، و خداوند به آنچه که کتمان می کنند آگاه تر است.

[ صفحه ۲۱۶ ]

مهمترین مصادری که شرح حال عمرو بن عاص در آن آمده عبارت است از:

اسم کتاب، اسم مؤلف

صحیح، بخاری

صحیح، مسلم

سنن، ابوداود

سنن، ترمذی

سنن، نسائی

کتاب تاریخ، سلیم بن قیس

السیره النبویه، ابن هشام

عیون الاخبار، ابن قتیبه

المعارف، ابن قتیبه

الامامه و السياسه، ابن قتیبه

المحاسن و الاضداد، جاحظ

البيان و التبيان "

الانساب، ابوعمیده

انساب الاشراف، بلاذری

بلاغات النساء، ابن ابی طاهر

الکامل، مبرد

المثالب، کلبی

التاریخ، یعقوبی

[ صفحه ۲۱۷ ]

اسم کتاب، اسم مؤلف

الامتاع و الموانسه، ابوحيان

الاجانی، ابوالفرج

الطبقات، ابن سعد

العقد الفريد، ابن عبدربه

مروج الذهب، مسعودی

المستدرک، حاکم نیشابوری

المحاسن و المساوی، بیهقی

الاستیعاب، ابن عبدالبر

تاریخ الامم، طبری  
 تاریخ الشام، ابن عساکر  
 ربیع الابرار، زمخشری  
 الخصایص، وطواط  
 تفسیر کبیر، فخر رازی  
 الترغیب و الترهیب، منذری  
 شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید  
 کامل، ابن اثیر  
 البدایه و النهایه، ابن کثیر  
 تمییز الخبیث، ابن الدبیع  
 التذکره، سبط ابن جوزی  
 ثمرات الاوراق، ابن الحجّه

[ صفحه ۲۱۸ ]

اسم کتاب، اسم مولف  
 السیره النبویه، الحلبی  
 روض المناظر، ابن شحنه  
 نورالابصار، شبلنجی  
 جمهره الخطب، احمد زکی  
 جمهره الرسائل، احمد زکی  
 دایره المعارف، فرید وجدی

[ صفحه ۲۱۹ ]

### شرح حال شاعر قصیده

#### اشاره

عمر و پسر عاص پسر وائل پسر هاشم پسر سعید پسر سهم پسر عمر و پسر مصیص پسر کعب پسر لوی قرشی، ابو محمد و ابو عبدالله می باشد.

وی از پنج نفری است که به داهیه (تیزهوشی و حيله گری) مشهور بودند هر فتنه ای از او آغاز می شد و بدو سرانجام می گرفت در شر و فساد و دروغسازي و فتنه انگیزی مسلط و وارد و بدین صفات مشهور همگان بود و کتب و تاریخ گویای این احوالند.

اگر بخواهید عنان سخن را در زمینه های فجور و نابکاری رها کرده راه افراط را پیش گیرید، کافیت که داستان این شخص را در نظر گیرید، چنانکه در سخنان صحابه نخستین خواهید دید چه این عنصر فاسد و فرومایه و پست و بداصل، در کردار و رفتارش جز پلیدی و نابکاری و جور وجود نداشته و در خور هر گونه نکوهش می باشد.

شرح احوالش از چند نظر جای بررسی و تحقیق می باشد.

### نسب عمرو عاص

### اشاره

پدر او کسی است که صریح قرآن او را ابتر لقب داده است.

ان شانک هو ابتر.

و عقیده و گفتار بسیاری از مفسرین و علما، موید این معنی است.

هر چند که در بعضی از تفاسیر این لقب (= ابتر و بلا عقب بودن) بین عاص، ابوجهل، بولهب و عقبه پسر ابی معیط و جز آنها مردد مانده ولی حق مطلب همانست

[ صفحه ۲۲۰ ]

که فخر رازی بیان کرده. و گوید: تمامی نامبردگان رسول خدا (ص) را نکوهش کرده اند منتهی عاص بن وائل (پدر عمرو) بیش از همه آنها در اهانت و سرزنش رسول خدا (ص) دم زده و آنجناب را نکوهش نموده است.

و آیه هر چند که همه نامبردگان را شامل میشود ولی شمول آیه به این لعین موکد و مخصوص می باشد. لذا مشهور در بین مفسرین این شده که مراد از ابتر عمرو بن عاص است

فخر رازی در ج ۸ ص ۵۰۳ تفسیر کبیرش گوید:

روایت است که عاص پسر وائل پیوسته می گفت: همانا محمد (ص) ابتر است و پسری ندارد که بعد از او جانشینش باشد و اگر از دنیا برود و بزودی از خاطره ها محو گشته یادی از او نمی رود و شما (کفار قریش) از دست او آسوده خواهید شد.

این سخنان، هنگامی گفته شد که عبدالله فرزند پیامبر خدا (پسر خدیجه)، در گذشته بود.

و در این سخن ابن عباس، مقاتل، کلبی و همه اهل تفسیر متفقند.

و باز در ص ۵۰۴ بعد از اقوال دیگران گوید:

شاید که عاص پسر وائل بیش از سایر نکوهش کنندگان این ماجرا را تکرار شاید که عاص پسر وائل بیش از سایر نکوهش کنندگان این ماجرا را تکرار می نموده است (که پیامبر ابتر است) و بهمین جهت روایاتی که آیه را مربوط به عاص بن وائل می داند، اشتهار یافته است.

تابعی بزرگوار، سلیم پسر قیس هلالی در کتاب خود روایت کند که این آیه در باره شخص نامبرده نازل شده چه او یکی از سرزنش کنندگان رسول خدا (ص) بود و هنگامیکه ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) در گذشت، گفت:

همانا محمد ابتر شد و امیر مومنان (ع) عاص بن وائل را با همین نسبت در اشعار خود یاد نموده است آنجا که فرماید:

ان یقرفوا وصیه و الابتر  
شانی الرسول و اللعین الاخررا

[ صفحه ۲۲۱ ]

و عمار پسر یاسر، و عبدالله پسر جعفر در ضمن سخنانشان که خواهد آمد، عاص بن وائل را در روز صفین یا همین صفت یاد کرده اند.

بنابر این نامبرده ابتر پسر ابتر است و امیر مومنان هم او را باهمین وصف در نامه ای که خواهد آمد مخاطبش ساخته و چنین فرموده: از بنده خدا امیر المومنین به ابتر پسر ابتر عمرو بن عاص، نکوهش کننده محمد و خاندانش در زمان جاهلیت و اسلام. آیه کریمه مذکور، ما را آشنای به این می کند که هر فرزندی به عاص نسبت داده شود حلال زاده نیست و از همین جا فضیلت عمرو از ناحیه نسب معلوم خواهد شد و اضافه بر این داستان مادر او لیلا عنزیه جلانیه است که: در شهرمکه، مشهورترین زناکاران و ارزانترین فاحشه ها بود

و پس از آنکه عمرو از او متولد شد، پنج نفر از کسانی که با او همبستر شده بودند ادعای فرزندی عمرو نمودند ولی لیلی فرزند را به عاص ملحق نمود چه عمرو به عاص بیشتر از کسان دیگر شباهت داشت و عاص به لیلی بیشتر از دیگران پول می داد. این داستان را، اروی دختر حارث بن عبدالمطلب هنگامیکه بر معاویه وارد شد ذکر نموده.

معاویه پس از خوشامد گفتن واحوالپرسی از وی پرسید که بعد از ما حال تو چون بود؟ اروی گفت: ای برادرزاده من تو هر آینه در قبال حق نعمت ناسپاسی کردی و در دوستی و رفاقت با پسر عمت بدرفتاری نمودی و خود را بغیر نام خود نامیدی و امری را که حق تو نبود بدست گرفتی، چه تو و پدرانت هیچگونه سابقه خدمت نسبت به اسلام ندارید

ابتدا آنچه را که محمد آورد انکار نموده و کافر شدید، در نتیجه خداوند شما را

[ صفحه ۲۲۲ ]

منکوب و هلاک فرمود و روی خلق را از شما برگرداند تا اینکه حق به اهلش رسید و سخن خداوند برتری یافت و پیغمبر ما محمد (ص) برغم مشرکین بر دشمنانش نصرت و پیروزی یافت.

ماخاندان نبوت، از جهت بهره مندی از دین و قدر و منزلت بر خلق برتری و بزرگی جستیم تا آنکه خداوند پیامبر خود را بعد از زدوده شدن نسبتهای ناروا از او به دیگر سرای برد، و درجه اش را بلند فرمود و پسندیده و بزرگوارش داشت. بعد از درگذشت پیامبر، ما خاندان او در میان شما به منزله قوم موسی در دست فرعونیان در آمدیم که اولادشان را می کشتند و زنانشان را به اسیری می بردند و پسر عم رسول خدا بعد از وفات حضرت چون هارون شد در دوران جدائیش از موسی آنگاه که هارون از قوم خود شکوه به موسی برد و گفت:

ای پسر مادرم این قوم د رغیاب تو، مرا خوار و زبون شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.

در نتیجه (جفاکاری شما) بعد از رسول خدا (ص) پراکندگی ما جمع نشد و دشواریهایمان آسان نگشت، ولی (بدانید) که سرانجام امر ما بهشت است و سرانجام شما آتش.

در این هنگام عمرو بن عاص به اروی گفت: ای پیره زن گمراه سخن کوتاه کن و چشم بزیر افکن.

در جوابش گفت: ای بی مادر تو کیستی؟

گفت: من عمرو بن عاصم.

اروی به او گفت: ای پسر زن زناکار تو سخن می گوئی در حالیکه مادرت مشهورترین زن زناکار مکه بود حریص به زنادادن و اجرت گرفته از مردان بجای بنشین و رسوائی و زبونیت را بیاد آر و به پستی و بی پدری خود بیندیش بخدا قسم، تو در میان قریش اصل و حسبی نداری و بی آبرو هستی تو همانی که شش نفر از مردان قریش

[ صفحه ۲۲۳ ]

فرزندی تو را ادعا نمودند.

حقیقت حال از مادرت سوال شد.

در جواب گفت تمامی آن مردان با من همبستر شده بودند حال ببینید این فرزند بکدامیک از آنها شبیه تر است بهمانش ملحق سازید و چون تو (عمرو) به عاص بیشتر شباهت داشتی ناچار به او ملحق شدی. من مادر تو را در شهر مکه با هر مرد نابکار و برده ناپاک و زناکار دیدم تو بدنبال آنها باشی که به آنها شبیه تری.

حضرت امام حسن (ع) در مجلسی که معاویه و گروهی دیگر حاضر بودند به عمرو فرمود: اما تو، ای پسر عاص نسبت مشترک است چه، مادرت تو را از راه زنا و فجور بزائید و چهار نفر از قریش دعوی فرزندی تو را داشتند.

و بالاخره فرومایه ترین آنها از حیث اصل و نسب و پستترین آنها از حیث رتبه و مقام بر همه غالب آمد همانکسی که بپا خواست و گفت: من، نکوهش کننده محمدم که او را به نداشتن فرزند و بی عقب بودن سرزنش نمودم و خداوند در حق او نازل فرمود آنچه را که نازل فرمود

[ صفحه ۲۲۴ ]

و ابو منذر هشام کلبی (در گذشته ۲۰۶ ر ۴) در کتاب خود "مثالب العرب" که در نزد ما موجود است مادر عمرو را در شمار کسانی آورده که بزناشوئی طبق روش عهد جاهلیت عمل می کرد

و در قسمتی از کتاب خود، که زنان بی عفت و مشهوره صاحب پرچم را نام می برد، گوید: امانابغه، مادر عمرو بن عاص در میان طوایف مکه یکی از زنان زناکار شمرده میشد، او با دخترانی چند که همراهش بودند به مکه آمد، عاص بن وائل با تعدادی از قریش عهد جاهلیت که آنان ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره و ابوسفیان بن حرب بودند در یک زمان با او همبستر شدند و در نتیجه آن مقاربتها، عمرو به وجود آمد

بعد از تولد عمرو، نامبردگان با یکدیگر بر سر فرزندی عمر و در ستیز شدند و هر یک مدعی فرزندی عمرو بودند سپس سه تن از آنان از ادعای خود دست کشیدند و عاص بن وائل و ابوسفیان بن حرب بر ادعای خود پافشاری نمودند ابوسفیان می گفت: بخدا قسم من او را در... مادرش گذاردم و عاص ادعا می کرد: نه، چنین نبود، او فرزند منست و بالاخره داوری را به مادر عمرو واگذار

کردند و او عمرو را به عاص نسبت داد و پس از گذشت این جریان از آن زن سوال شد تو را چه چیز به این امر وا داشت که عمرو را فرزند عاص معرفی کردی در حالیکه ابوسفیان از عاص شریفتر بود؟ گفت: عاص متکفل مخارج دخترانم بود، و اگر عمرو را به ابوسفیان نسبت می‌دادم از انفاق عاص محروم می‌ماندم و زندگانی برایم مشکل می‌شد.  
خود عمرو بن عاص معتقد است که: مادر او زنی از عنزه بن اسد بن ربیعہ بوده است.  
مردان زناکار مکه، که شهرتی یافته بودند گروهی که نام برده شد به اضافه امیه بن عبد شمس، عبدالرحمن بن الحکم بن ابی العاص برادر مروان بن حکم، و عتبه بن

[ صفحه ۲۲۵ ]

ابی سفیان برادر معاویه و عقبه بن ابی معیط بودند.  
کلبی عمرو را، در باب زنازادگان (از کتاب خود) در ضمن زنازادگان عهد جاهلیت بشمار آورده و از قول هشام گوید:  
از جمله زنازادگان عمرو بن عاص است و مادر او نابغه حبشیه است و خواهر عمرو ارینب است که به عفیف بن ابی العاص نسبت می‌دادند که در باره او عثمان به عمرو گفت: ای عمرو خواهر تو منسوب بکیست؟ گفت: به عفیف بن ابی العاص. عثمان گفت: راست گفتی:

و ابو عبیده، معمر بن مثنی (در گذشته ۲۰۹ ر ۱۱) در کتاب "الانساب" روایت نموده که: در روز ولادت عمرو دو نفر بر سر او در ستیز شدند ابوسفیان، و عاص به آنها گفته شد که: مادر او در این باره داوری کند. مادر گفت: عمرو از عاص بن وائل است. ابوسفیان گفت: من هیچگونه شک و تردیدی ندارم که او را من در رحم مادرش نهاده ام ولی مادر عمرو، جانب ابوسفیان را نگرفت و همچنان نسبتش را به عاص می‌داد.

به او گفته شد که: ابوسفیان از حیث نسب اشرف از عاص است گفت: درست است ولی عاص بن وائل مال و نفقه بیشتری به من بخشیده و ابوسفیان مرد بخیلی است.

و بهمین مناسبت و برای تلافی کردن نسبت ابتر به رسول خدا (ص)، حسان بن ثابت، عمرو بن عاص را هجو و نکوهش نموده است، به این اشعار: ای عمرو بدون شک پدر تو ابوسفیان است بجهت اینکه نشانه‌های واضحی از او در توست پس اگر می‌خواهی سبب فخری پیدا کنی، بوجود او فخر کن نه به عاص پسر وائل آن زشت نکوهیده، مادرت بدین جهت ترا به عاص نسبت داد که از بذل و بخش او برخوردار بود و هم بدان چشم دوخته بود.

[ صفحه ۲۲۶ ]

پس هر گاه مردم در تشخیص زنازادگان گرد هم آمدند تو ای عمرو نسبت خود را آشکار کن و زمخشری در "ربیع‌الابرار" گوید:

نابغه، مادر عمرو بن عاص کنیز مردی بود از قبیله عنزه، که اسیر شد و عبدالله پسر جدعان تیمی در مکه او را خرید و او زنی زناکار بود، و بعد از این سخن نظیر سخن اولی کلبی را ذکر نموده و ایاتی که ذکر شد به ابوسفیان حارث بن عبدالمطلب نسبت می‌دهد و گوید: هزار درهم جایزه قرار داده شد برای کسیکه از عمرو بن عاص وضع مادرش را که بدنام بود سوال نماید، هنگامیکه عمرو بن عاص فرمانده مصر بود، آن مرد به نزدش رفت و گفت:

آمده ام تا نسبت به مادر فرمانده معرفت پیدا کنم.

عمرو گفت: آری، او زنی از قبیله عنزه منسوب به بنی جلان بود نامش لیلی و لقبش نابغه بود، حال برو پاداشی که برایت تعیین شده بگیر

حلبی، در ج ۱ ص ۴۶ کتاب خود "السیره الحلبیه" در باب نکاح زناکاران و نکاح جمع، که در زمان جاهلیت از اقسام زناشوئی محسوب میشد، گوید: نکاح زناکاران چنین معمول بوده که گروهی با زن زناکار یکی پس از دیگری همبستر می شدند

[ صفحه ۲۲۷ ]

و اگر آن زن باردار می شد بعد از وضع حمل بچه بکسی ملحق می شد که شبیه تر با او باشد.

و نکاح جمع چنین بوده که: جمعی کمتر از ده نفر با زنی زناکار از آن سری که پرچم داشتند - همبستر می شدند و چون باردار می گشت و وضع حمل می نمود و چند شب از آن می گذشت آن جمعی که با او همبستر شده بودند، می طلبید و آنها هم مجبور به آمدن بودند و نزد آن زن جمع می شدند.

سپس رو می کرد به آن جمع و می گفت: شما همگی از عملی که با من انجام داده اید، مطلعید، اکنون من فرزندی بوجود آورده ام.

بعد به هر یک از حاضرین که علاقمند بود خطاب می کرد: ای فلان این فرزند از آن تو است و در نتیجه نوزاد ملحق به او می شد و او هم حق امتناع نداشت و لو هیچگونه شباهتی با نوزاد نداشته باشد و یا شباهتش از دیگران کمتر باشد روی این حساب احتمال می رود که مادر عمرو بن عاص از این دسته بوده است (یعنی با نکاح جمع با عده ای مقاربت نموده و عمرو را به عاص که علاقمندی بیشتری با او داشته ملحق نموده است).

این احتمال بدین جهت است که گفته شده: چهار نفر با او همبستر شده اند، عاص، ابولهب، امیه، و ابوسفیان و هر یک از آنها ادعا کرد که عمرو فرزند من است ولی نابغه عمرو را به عاص ملحق نمود چون او مخارج دخترانش را عهده دار بود و می شود که مادر عمرو را از دسته اول زناکاران شمرد بدلیل اینکه گفته شده: عمرو چون از همه بیشتر به عاص شباهت داشت به او ملحق شد.

و پیوسته عمرو به این سبب مورد سرزنش واقع می شد، علی، عثمان، حسن، عمار پسر یاسر و جز ایشان از صحابه (رض) او را باین امر سرزنش می نمودند که کیفیت این سرزنش در داستان قتل عثمان که در بحث ساختمان مسجد مدینه ذکر

[ صفحه ۲۲۸ ]

شده خواهد آمد.

### مشاجره عبدالله بن جعفر و عمرو عاص

حافظ ابن عساکر در ج ۷ ص ۳۳۰. تاریخ شام روایت نموده که عمرو بن عاص در مجلس معاویه به عبدالله بن جعفر از راه تحقیر گفت: ای پسر جعفر

عبدالله در جواب گفت: تو مرا به جعفر نسبت دادی که نه زنازاده ام و نه ابتر (بلا عقب) و سپس از او روی گرداند و این دو شعر



بخواند:

عرضت قرن الشمس وقت ظهیره  
لتستر منه ضوه بظلامکا

کفرت اختیارا ثم آمنت خیفه  
و بغضک ایانا شهید بذلکا

تو، در نیمروز با تیرگی که داری متعرض خورشید شدی تا مانع تابش آن گردی، به اختیار و رضا کافر شدی و سپس از ترس ایمان آوردی:

کینه و دشمنیت نسبت به ما، خود بر این ادعا، گواه است.

عبدالله و عمرو

حافظ ابن عساکر در ج ۷ ص ۴۳۸ تاریخش آورده که: عبدالله بن ابی سفیان بن الحارث بن سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب الهاشمی بنزد معاویه آمد و عمرو بن عاص آمد هم آنجا بود خدمتکار از معاویه اجازه خواست و گفت: عبدالله اجازه ملاقات می خواهد.

معاویه گفت: بگو بیاید. عمرو به معاویه گفت: کسی را اذن ملاقات دادی که دائما به لهو و لعب مشغول است و مجالس طرب و خوانندگی تشکیل می دهد و نسبت به کنیزکان ماهر و خواننده علاقمند است و از جنگ و جهاد روگردان، بذله گو و شوخ است و بسیار هم خودخواه.

عبدالله این همه نکوهش را از عمرو شنید در جوابش گفت:

ای عمرو تو دروغ می گوئی و آنچه به من نسبت دادی اوصافی است که در

[ صفحه ۲۲۹ ]

تو موجود است چنین نیست که تو می گوئی. عبدالله مردی است همیشه بیاد خدا و در مقابل محنت و بلا سپاس گزار حق است. از ستم و ناروا روگردان، آقا است و بزرگوار و صاحب کرامت و با اخلاص و بخشنده ایست بردبار. اگر کاری انجام دهد مقرون بصحت است و اگر از او تقاضائی شود اجابت می کند در تنگی و ترس قرار ندارد، و عیبجو نیست و خداوند درباره او چنین خواسته است، مانند شیر بیباک و دلیر است و دارای حسب و نسب بزرگی است و زنازاده و پس نیست و مانند کسی نیست که اشرار قریش در ادعای فرزندیش، با یکدیگر نزاع کنند و در آخر امر، پستترین آنها که شغلش کشتن گاو و گوسفند است بر دیگران غلبه کرد، و خود را به قریش چسباند. بین دو قبیله آشکار شد مانند نوزادیکه بین دو گهواره و خوابگاه افتاده باشد.

نسبت او بقریش نه بطوری است که او را پذیرفته باشند و نه هنگامیکه از آن قبیله دور شود فقدان او حس می گردد.

کاش می دانستم که تو (عمرو) با کدام حسب در میدان نبرد (اشراف) آمده ای؟ یا با کدام سابقه (روشن) متعرض مردان گشته ای؟ آیا با شخصیتی که داری؟ در حالیکه تو همان پست و سست عنصر و فرومایه و بی پدری؟

یا می دانستم نسبت خود را به چه کسی می رسانی؟ در صورتیکه در بین قریش در خطا کاری و سفاهت و پست مشهوری؟ از شرف و عظمت دوره جاهلیت بی بهره ای و در اسلام هم نه دارای سبقتی هستی و نه نامی جز اینکه تو همیشه با غیر زبان خود سخن می گوئی و با نیروی دیگری حرکت می کنی.

بخدا سوگند، اگر همچنانکه به گفتار پوزبند می زنند، معاویه به تو پوزبند می زد تا دهانت به بدگوئی قریش باز نشود، هر آینه بنیان تسلط او استوارتر و اطراف امورش جمعتر می شد چه آنکه تو با قریش همسر و همطراز نیستی و تو را چه رسد که نسبت به شخصیت های قریش متعرض شوی!

[ صفحه ۲۳۰ ]

عمر و خواست که به مقابله بر خیزد و جواب گوید ولی معاویه به او گفت: تو را بخدا سوگند می دهم که دم فرو بندی! عمرو تقاضا کرد که سخنان عبدالله را جواب گوید و از خود دفاع کند چه، عبدالله در نکوهش او از هیچ چیز فرو گذار نکرد! معاویه گفت: اما در این مجلس از پاسخگوئی خود داری کن و شکبیا باش ابن حجر درج ۶ ص ۳۲۰ "الاصابه" باین داستان اشاره نموده است.

### چگونگی اسلام عمرو عاص

ما، بعد از اینکه از تاریخ تمام خصوصیات زندگی عمرو را دریابیم یقین می کنیم که اصلاً متدین بدین اسلام نشده و تنها امریکه باعث شده که او تظاهر به اسلام کند، جریانی است که در حبشه پیش آمد. او بهمراهی عماره بن ولید برای دستگیری جعفر بن ابیطالب و یاران او که فرستادگان پیامبر بودند به حبشه رفت در آنجا اخباری به او رسید که مبین پیشروی اسلام و گرویدن مردم به حضرت رسول (ص) بود و از طرفی برخوردی که بانجاشی (پادشاه حبشه) داشت، طوری شد که افکار او را دگرگون ساخت! نجاشی به او گفت: آیا مقصود تو اینست که من فرستاده مردی را که چون موسی است و ناموس اکبر (جبرئیل) بر او نازل می شود، بتو تسلیم نمایم تا او را بقتل برسانی!

عمر و از روی اعجاب گفت: ای پادشاه! آیا او چنین است؟ نجاشی گفت: وای بر تو ای عمرو، از من بپذیر و از آن پیامبر پیروی نما، زیرا بخدا قسم او بر حق است و بطور حتم بر مخالفین خود غلبه خواهد نمود چنانکه موسی بر فرعونیان و سپاهیان او غلبه کرد. این جریان عمرو را واداشت که به صاحب رسالت نزدیک شود و در برابر او

[ صفحه ۲۳۱ ]

تسلیم گردد و از حبشه به حجاز باز نگشت مگر بطمع اینکه به مقامی برسد یا از منافع اسلام بهره مند گردد و یا می ترسید که از غلبه مسلمین به او گزند می برسد.

حاصل آنکه در خلافت مدت و زمانیکه این شخص با مسلمین بود و تظاهر به اسلام می کرد و بخاطر حفظ خود و گذران امر زندگیش با آنها سازش می نمود. ما او را بر همان روحیه و عقیده روزگاری می شناسیم که رسول خدا را در ضمن هفتاد شعر هجو و نکوهش نمود و رسول خدا هم به تعداد اشعار همان قصیده او را لعن فرمود و او کسی است که امیر مومنان درباره اش فرموده: در چه زمانی عمرو دستیار فاسقین و دشمن مسلمین نبوده است آیا ممکن است که مانند مادرش نباشد؟

آری. این شخص مصداق کلام مولا است - که خواهد آمد- حضرت میفرماید: به آن پروردگاری که دانه را در زیر خاک می شکافد و می رویاند و خلایق را آفریده، اینان اسلام نیاورده اند بلکه تظاهر به اسلام نموده اند و کفرشان را پنهان داشتند تا آنگاه که بیاران خود پیوستند و بهمان اصل کفر و کینه توزی اولی که با ما داشتند باز گشت نمودند!

ابی ابی الحدید در ج ۱ ص ۱۳۷ " شرح نهج البلاغه " اش گوید:

استادما، ابوالقاسم بلخی - خدایش بیامرزد- گفت و شنود بین معاویه و عمرو بن عاص را بدین شرح نقل نموده:

معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبدالله! من اکراه دارم که مردم درباره تو و اسلام آوردنت می گویند که برای اغراض دنیوی بوده است.

عمرو گفت: ما را واگذار

استاد گوید: این جمله کنایه و بلکه تصریح به الحاد و کفر عمرو است و معنی آن اینست که: این سخنها را واگذار که اصل و اساسی ندارد و اعتقاد به آخرت

[ صفحه ۲۳۲ ]

و اینکه نباید با غرض دنیوی معاوضه شود از خرافات است.

عمرو بن عاص از ابتدا ملحد بود و هیچگاه از الحاد و زندقه اش منصرف نشد و معاویه نیز مانند او است.

و در ج ۲ ص ۱۱۳ گوید: من از کتب متفرقه، سخنان حکیمانه ای نقل نموده ام که نسبت به عمرو بن عاص داده شده و من آنها را پسندیده و نیکو یافته‌م و نقل نمودم چه، من فضیلت هیچکس را انکار نمی کنم هر چند که از لحاظ دینی پسندیده نباشد. و در ص ۱۱۴ از استاد خود ابو عبدالله نقل کرده که:

اولین کسی که قائل به ارجاء محض شد معاویه و عمرو بن عاص است، این دو چنین پنداشتند که با وجود ایمان هیچ گناهی زیان نمی رساند، و بر این اساس هنگامیکه به او گفته شد: خودت می دانی با چه کسی محاربه نمودی و آگاهی چه گناهی مرتکب می شوی، در جواب گفت: اطمینان و وثوق به قول: خدای تعالی یافتم که می فرماید. ان الله یغفر الذنوب جمیعا: خداوند همه گناهان را می بخشاید.

و در ج ۲ ص ۱۷۹ گوید: اما معاویه فاسقی بود مشهور به قلت دین و انحراف از اسلام و همچنین کسانی که او را پشتیبانی کردند از جمله عمرو بن عاص و ستمکاران اهل شام، و افراد بی بند و بار و نادان صحرانشین و وحشی که امر آنان بر هیچ کسی پوشیده نیست و اشخاصی بوده اند در خور محاربه و جنگ و ستیز با آنها.

در این زمینه سخنان بسیاری است که در کتابهای مورد اعتماد ذکر شده که شخصیت این مرد را (عمرو بن عاص) در مقابل خواننده مجسم و نمایان می سازد و روحیات و حقیقت وجود او را و تمامی نقاط عیب و ضعفش را نمودار می نماید اینک نمونه ای از آن سخنان:

[ صفحه ۲۳۳ ]

**سخن پیامبر خدا**

زید بن ارقم بر معاویه وارد شد، دید عمرو بن عاص با او بر یک تخت نشسته چون این بدید خود را در بین آن دو قرار داد. عمرو بن عاص به او گفت جای دیگری نیافتی که آمدی اتصال مرا با امیرالمومنین قطع کردی

زید در جواب گفت: رسول خدا به جنگی رفته بود و شما نیز با آن حضرت بودید، چون چشم رسول خدا شما را با هم دید نظر تندی بسویتان افکند روز دوم و سوم نیز چون شما را با هم دید با همان نظر به شما نگاه کرد و در سومین روز فرمود: هر زمان که معاویه را با عمرو بن عاص دیدید بینشان جدائی افکنید زیرا اجتماع این دو هرگز به خیر نخواهد بود.

ابن مزاحم این روایت را چنانکه ذکر شد در ص ۱۱۲ کتاب "صفین" خود آورده و ابن عبد ربه این داستان را در ج ۲ ص ۲۹۰ "العقد الفرید" از عباد بن صامت روایت کند و در روایتش تصریح دارد که:

رسول خدا این سخن را در غزوه تبوک فرموده و عبارتش چنین است:

هر زمان آندو را (معاویه و عمرو بن عاص) با هم یافتید بین آنها جدائی افکنید چه، این دو هیچگاه بر امر نیک با هم جمع نمی شوند.

**سخنان امیرالمومنین****اشاره**

ابو حیان توحیدی در ج ۳ ص ۱۸۳ کتاب "الامتناع و الموانسه" روایت نموده که: شعبی گوید که عمرو بن عاص از علی (ع) یاد نمود و گفت: شخصی است شوخ و مزاح چون این سخن به علی رسید چنین فرمود:

فرزند نابغه را ببیند که پندارد من شوخ و بوالهوس و بیهوده سرا و بازیگرم

چقدر دور است این نسبت از من. چه، یاد مرگ و اندیشهء محشر و حساب مرا از تباهی و بیهوده گذرانی و بوالهوسی باز می دارد، و همین یادها کافست که چون بهترین واعظ، انسان هوشیار را از صفات نکوهیده باز دارد، همانا بدترین گفتار،

[ صفحه ۲۳۴ ]

سخن دروغ است.

عمرو، هر گاه وعده ای دهد تخلف می کند، و هر گاه سخن گوید، دروغ می گوید، در روزگار سختی آمر است و ناهی و در آن هنگام که شمشیرها بکار افتد. بزرگترین نیرنگ و حيله او، اینست که سرین خود رابی دریغ عیان سازد

این روایت را بهمین لفظ شیخ طوسی در ص ۸۲ کتاب "امالی" خود از حافظ ابن عقده روایت نموده است.

**سخن علی به روایت شریف رضی**

شگفتا از پسر نابغه، در میان اهل شام شایع نموده که من شوخ و مزاحم، و هرزه در و بوالهوس. چه ناروا سخنی که درین سخنش خود گناهکار است. بدترین سخن، گفتار دروغ است، او در گفتارش دروغگو است و در وعده اش تخلف می نماید، اگر چیزی را

بخواهد قسم می دهد و اگر از او تقاضائی شود بخل می ورزد در عهد و پیمانش خیانت می کند و بر امانت وفادار نیست در هنگام جنگ خوب فرماندهی است اما همینکه شمشیرها بکار افتد و زد و خورد درگیر شود، بزرگترین نقشه و تدبیرش اینست که عورت و سرین خود را بی دریغ نمایان سازد.

بخدا قسم یاد مرگ مرا از هرزه درائی و بازیگری باز داشته ولی فراموشی از امر آخرت او را از گفتار حق باز می دارد، با معاویه بیعت نکرد تا اینکه با او شرط نمود که از عواید و ثروتی که بدست می آید، او را سهیم کند.

### سخن علی به روایت ابن قتیبه

زید بن وهب گوید: علی بن ابیطالب (رض) به من گفت: شگفتا از پسر نابغه او می پندارد که من شوخ و مزاح و هرزه در او بیهوده سرایم و چه نسبت ناروائی همانابدترین گفتار، سخن دروغ است. او (عمرو) هنگامی که چیزی طلب کند با

[ صفحه ۲۳۵ ]

قسم همراهش می سازد و ابرام می کند و زمانی که از او چیزی تقاضا شود بخل می ورزد در هنگام جنگ مردی است سختگیر و پر فرمان تا مادامی که شمشیرها بکار نیفتاده ولی هنگامی که زد و خورد درگیر شود بزرگتر حيله و نیرنگش اینست که خود را واژگون سازد و با آشکار ساختن سرین خود مانع از حمله خلق شود. خدا او را پست و نابود سازد.

### سخن علی به روایت ابن عبدربه

در محضر علی بن ابیطالب سخن از عمرو بن عاص پیش آمد. حضرت در باره او چنین فرمود: شگفتا از پسر نابغه چنین پنداشته و شایع کرده که من مزاح و هرزه در او بوالهوسم و چه نسبت ناروائی بدترین سخن دروغترین آنست، همانا او هنگام درخواست ابرام می کند و اگر از او چیزی تقاضا شود بخل می ورزد و هنگامی که شراره جنگ زبانه کشد و شمشیرها بکار افتد همه همش اینست که لباس خود را در آورد و با ظاهر ساختن سرین خود از حمله جنگجویان کند. خدا او را هلاک و نابود سازد.

### سخنی دیگر از امیرمومنان

هنگامی که مردم شام در جنگ صفین قرآن را بر نیزه ها زدند و جنگجویان را به حکم قرآن دعوت نمودند علی (ع) فرمود: ای بندگان خدا من سزاوارترین کسی هستم که کتاب خدا را پذیرفته ام اما معاویه، عمرو بن عاص، ابن ابی معیط، حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح، اینان نه اهل دیانتند و نه به قرآن اعتقادی دارند من آنها را بهتر از شما می شناسم در وقت کودکیشان با آنها بوده ام و پس از آنکه به حد مردی رسیدند باز یا آنها بوده ام در هنگام کودکی و مردی بدترین بودند

این سخن، (دعوت او به حکم قرآن) سخن حقی است که از آن اراده باطل و ناروا شده، بخدا قسم اینان قرآن را بلند نکرده اند اینان قرآن را نمی شناسند

[ صفحه ۲۳۶ ]

و بدان عمل نمی‌کنند و اینکه می‌بینید که قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کرده‌اند جز مکر و حيله چیز دیگری نیست.

### سخن دیگری از علی

ابو عبد الرحمن مسعودی گوید: یونس بن ارقم بن عوف از مردی سالخورده از قبیله بکر بن وائل برایم روایت کرد که: مادر جنگ صفین با علی بودیم، عمرو بن عاص تکه پاره‌ای سیاه و مربع به سر نیزه‌ای کرد و بلند نمود، گروهی گفتند که این رایتی است که رسول خدا (ص) برای او ترتیب داده و این مطلب بین مردم شایع شد تا اینکه به حضرت علی (ع) رسید. حضرت فرمود: آیا می‌دانید داستان این رایت چیست؟

رسول خدا، این پارچه را به عمرو بن عاص (این دشمن خدا) نشان داد و فرمود: کیست آنرا با آنچه درباره آن مقرر است بپذیرد؟ عمرو گفت: ای رسول خدا! مقررات و شرایط آن چیست؟ رسول خدا (ص) فرمود شرطش اینست که با در دست داشتن آن با مسلمانی جنگ نکنی و آنرا به کافری نزدیک ننمائی، عمرو آن را گرفت و اکنون بخدا قسم آن را به مشرکین نزدیک ساخته و با در دست داشتن آن امروز با مسلمین می‌جنگد بان خداوندی که دانه را در زمین شکافته و رویانده و اینهمه خلق را آفریده اینان اسلام نیاورده‌اند! بلکه تظاهر به اسلام نموده و کفر و ناسپاسی را در درون خود نگاه داشتند! همینکه یارانی و همکارانی یافتند به دشمنی و عناد خود باز گشتند، جز اینکه نماز را بصورت ظاهر ترک نکردند!

### نامه امیر مومنان به عمرو بن عاص

#### اشاره

(این نامه) از جانب بنده خدا علی امیر المومنین به آن بی‌عقب و زاده نسل

[ صفحه ۲۳۷ ]

بریده، عمرو بن عاص پسر وائل است که سرزنش‌کننده محمد و آل محمد در عصر جاهلیت و اسلام بود- سلام بر آن کس که سعادت پیروی کند.

اما بعد، همانا تو، شوون مردی و مردانگی را به خاطر شخص فاسقی که پرده‌اش دریده است، از دست داده‌ای، کسی که اشخاص شریف و کریم در مجلسش اهانت میشود و اشخاص حلیم و بردبار، با آمیزش با او بی‌ارزش و به سفاهت منسوب می‌شوند و در نتیجه دلت تابع دل او شد چنانکه گفته شد: وافق شن طبقه این پیروی تو از او باعث شد که دینت را از تو بگیرد و سپرده الهی را (دین و مسولیت در مقابل آن) و دنیا و آخرت را تباه سازد، البته خدا نابکاری و پستی تو را از روز نخست می‌دانست چنانکه گرگی دنبال شیر روانه میشود تا در سایه چنگال نیرومندش بنوائی برسد و از زیادی شکارش شکمی از عزا در آورد، تو نیز پیرو

معاویه شدی تا از پس مانده اش چیزی بتو رسد ولی از آنچه قلم تقدیر بر آن جاری گشته گریزی نیست. در حالیکه اگر حق را می یافتی و در راه حقیقت سیر می کردی به آنچه امید بدست آوردنش را در دل داشتی می رسیدی. چه مسلم است هر آنکس که پیرو حق باشد به رشد و سعادت می رسد. اگر خداوند مرا بر تو و آن زاده زن جگر خوار، مسلط فرماید، شما را به ستمکاران قریش ملحق خواهم کرد به آنهایی که در زمان رسول خدا (ص) خداوند قهار آنها را هلاک فرمود، و اگر تو و او زنده بمانید و زندگیتان بعد از من ادامه یابد، خدا شما را کفایت کند و همان انتقام و عقاب خدا شما را بس است.

### یک نکته مفید

ابن ابی الحدید این نامه را به این صورت درج ۴ ص ۶۱ "شرح نهج البلاغه"

[ صفحه ۲۳۸ ]

خود، از کتاب صفنی تالیف نصر بن مزاحم نقل نموده است در حالیکه ما این نامه را در کتاب نصر بن مزاحم نیافتیم، پس هر کس در بسیاری از آنچه ابن ابی الحدید از این کتاب نقل نموده دقت و امعان نظر کند، خواهد دانست که آنچه از کتاب نصر بن مزاحم به چاپ رسیده مختصری از کتاب اصلی است نه تمام کتاب او و کتاب نصر از آنچه که فعلا در دسترس است بسیار بزرگتر بوده است.

### صورت دیگر از نامه علی

همانا تو دین خود را تابع دنیای کسی قرار دادی که گمراهی و ستمکاریش آشکار است و پرده حیا و دینش دریده، انسان بزرگوار در مجلس او مورد نکوهش و اهانت واقع شود و بردبار و حلیم با آمیزش او به سفاهت منسوب گردد، تو از او پیروی کردی بخاطر مال دنیا، چون سگی که دنبال شیری را گیرد تا از پنجه های نیرومند او بهره مند گردد و در انتظار آن باشی که از باقیمانده طعمه خود خود چیزی بسویت افکنند در نتیجه این روش، دنیا و آخرت خود را از دست دادی! در حالیکه اگر به حق می پیوستی به آرزوهایت می رسیدی. آن هنگام که خداوند، مرا بر تو و پسر ابو سفیان پیروز کند و غلبه دهد، پاداش اعمالتان را به شما می رسانم و اگر مرگتان بتاخیر افتد و بعد از من باقی ماندید، آنچه در پیش روی شماست در آینده در انتظارتان است بدتر است. والسلام.

### خطبه امیر المومنین بعد از تحکیم حکمین

پس از آنکه خوارج خروج نمودند و ابوموسی به مکه گریخت و علی (ع) ابن عباس را به بصره برگرداند، آن حضرت در کوفه این خطابه را ایراد فرمود:

ستایش، خدایراست، هر چند روزگار سانحه مهم و حادثه بزرگی را بوجود آورد

[ صفحه ۲۳۹ ]

من شهادت می‌دهم که جز خدای یگانه بی‌شریک کسی شایسته پرستش نیست و محم (ص) بنده و فرستاده اوست - درود خدا بر او و آل او -.

اما بعد، همانا سر پیچی از نصیحت و صلاح اندیشی ناصح مهربان و دانا و کار آزموده، حسرت بیار می‌آورد و باعث ندامت است. من در موضوع این داوری که صورت گرفت، امر و رای خود را اعلام می‌کنم و آنچه در سینه دارم برایگان در اختیار شما می‌گذارم، اگر امری از قصیر اطاعت شود.

و شما چون جفاکاران و مخالفان پذیرش امر من سر باز زدید، و متمرذانه نصیحتم را پشت سر افکندید، این روش شما طبعاً موجب آن شد که شخص ناصح خیر اندیش بتردید و حیرت افکند من خیر اندیشی درباره شما را همانند مشیت بر سندان زدن دانستم. در نتیجه، کار من و شما به آنجا کشید که پس از وقع خطر و بدست آمدن ضرر، راز نصایح آشکار گشت چنانکه برادر هوازن گوید

امر تکم امری بمنعرج اللوی  
فلم تستینوا النصح الا ضحی الغد

یعنی: من رای و امر خود را به پیش رویتان بوضوح گفتم:

[ صفحه ۲۴۰ ]

ولی آن جماعت نصایح را تا ظهر فردا نفهمیدند (یعنی بعد از اینکه همه کارها گذشته، و وقت هر عملی منقضی گشته بود). آگاه باشید! همانا این دو مرد (عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری) که شما بدآوری پذیرفتید، حکم قرآن را پشت سر افکندند و بر خلاف امر و نهی قرآن عمل نمودند و هر کدامشان بدخواه خود رفتار نمودند و راهنمائیهای خدا را نادیده گرفته و بدون در دست داشتن حجت و برهانی، و یا در نظر گرفتن سیره گذشته، داوری کردند و هر دو در داوریشان اختلاف نمودند و در نتیجه هیچیک به صواب و رشد راه نیافتند و خدا و رسولش و صالحین و اهل ایمان جملگی از آندو بیزاری جستند و آنها آماده عزیمت بسوی شام گشتند.

ابن کثیر این خطبه را درج ۷ ص ۲۸۶ تاریخ خود آورده ولی به جهت اینکه در این خطبه تبهکاران خیانت پیشه با اوصاف نکوهیده یاد شده اند، و یا بدین سبب که در ناقلین خطبه خدشه می‌کرده است و یا به این علت که راضی نمی‌شده مردم بر حال عمرو بن عاص و رفیقش مطلع گردند، دنبال خطبه را بریده و آن را تا آخر بیت مورد استشهاد ذکر کرده و سپس گوید:

حضرت بعد از این جمله سخنی درباره رفتار داوران دارد و داوریشان را رد نموده و نکوهش نموده است و سخنانی بر خیانت و گمراهی حکمین ایراد فرموده.

در این مورد ضمن خطبه های امیر المومنین (ع) سخنان بسیاری در پیرامون این مرد (عمرو بن عاص) مذکور است که ما برای رعایت اختصار از ذکر آن صرف نظر نمودیم مانند این جمله از فرمایش آن حضرت:

پسر نابغه، آن دشمن خدا و دوست آنکه خدا او را دشمن می‌دارد، رهسپار مصر شد.



و یا این جمله:

[ صفحه ۲۴۱ ]

ناپاکان و ستمکاران مصر را فتح کردند، همان جفا پیشگان که خلق خدا را از راه خدائی باز داشتند و پیوسته کجروی و انحراف ترویج نمودند.

### امیر مومنان عمرو را در قنوتش لعنت می فرستد

(این قسمت اضافه چاپ دوم است) ابو یوسف قاضی در ص ۷۱ کتاب "الاثر" خود از طریق ابراهیم آورده است که: همانا علی (ع) به هنگامی که معاویه با او جنگ می نمود در قنوت خود بر معاویه نفرین می نمود و اهل کوفه هم در این کار از حضرت پیروی کردند، معاویه نیز همین کار را میکرد و اهل شام هم از او تبعیت می نمودند. طبری در ج ۶ ص ۴۰ تاریخش روایت کند که: علی (ع) هنگامی که نماز می خواند در قنوت چنین می فرمود. اللهم العن معاویه و عمرا و ابوالاعور السلمی و جیبا و عبدالرحمن بن خالد و الضحاک بن قیس والولید. ترجمه: خداوندا! معاویه، عمرو، ابوالاعور سلمی، حبیب، عبدالرحمن بن خالد ضحاک بن قیس و ولید را لعنت فرست. چون این خبر به معاویه رسید او نیز در قنوت خود علی و ابن عباس و اشتر و حسن و حسین را لعن نمود. این روایت را هم نصر بن مزاحم در ص ۳۰۲ کتاب "صفین؟ خود و ص ۶۳۶ چاپ مصر آورده و در روایت مزاحم چنین مذکور است.

علی (ع) هنگامی که نماز صبح و مغرب را می خواند و از نماز فارغ می شد می گفت:  
اللهم العن معاویه و عمرا و ابا موسی و حبیب بن سلمه تا آخر حدیث

[ صفحه ۲۴۲ ]

که به همان لفظ مذکور است جز آنکه در روایت او بجای اشتر قیس بن سعد ذکر شده است. (این قسمت نیز اضافه چاپ دوم است) ابن حزم در درج ۴ ص ۱۴۵ کتاب "المحلی" روایت کند که علی و معاویه در قنوت نمازهای واجب و مستحب خود یکدیگر را نفرین می کردند. و این موضوع را وطواط در ص ۳۳۰ کتاب "الخصایص" خود روایت نموده و این عبارت را بدان افزوده است: و پیوسته این روش برقرار بود تا عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و از آن منع کرد. و همین روایت را ابن اثیر در ج ۳ ص ۱۴۴ کتاب "اسد الغابه" به لفظ طبری ذکر نموده است. (این قسمت نیز اضافه چاپ دوم است) و ابو عمر در "الاستیعاب" در مبحث کینه ها در شرح حال ابو الاعور سلمی گوید: او (ابوالاعور) و عمرو بن عاص در جنگ صفین با معاویه بودند، او نسبت به دشمنی و کینه حضرت از سایرین سختتر بود. علی (ع) او را قنوت نماز صبح یاد می کرد و می فرمود: خداوندا! او را دفع فرما! و دیگران را نیز در قنوت نفرین می کرد و ابوالفدا در ج ۱ ص ۱۷۹ تاریخش این داستان را به لفظ طبری ذکر نموده است. (این قسمت نیز اضافه چاپ دوم است) زیلعی در ج ۲ ص ۱۳۱ کتاب "نصب الرايه" خود از ابراهیم گوید:

چون بین علی و معاویه جنگ بر پا شد. علی در قنوت معاویه را نفرین می فرمود و اهل کوفه هم از حضرت پیروی می کردند و معاویه هم علی را نفرین می کرد و اهل شام او را پیروی می کردند.

و این موضوع را ابوالمظفر، سبط ابن جوزی حنفی در ص ۵۹ تذکره خود به عین لفظ طبری تا قنوت معاویه روایت کرده و در دنباله آن نام محمد بن حنفیه و شریح بن هانی را افزوده است.

[ صفحه ۲۴۳ ]

و ابن ابی الحدید در ج ۱ ص ۲۰. "شرح نهج البلاغه" خود نقل از کتاب صفین ابن دیزیل (شرح حالش در ص ۱۶۲ ج ۱ ذکر شده) و از کتاب صفین نصر بن مزاحم روایت نموده و شبلنجی در ص ۱۱۰. "نور الابصار" خود آنرا ذکر کرده است.

### نفرین عایشه بر عمرو

پس از آنکه کشته شدن محمد بن ابی بکر به عایشه رسید در مرگش بیقراری بسیار نمود و پیوسته در قنوت و بعد از نماز به معاویه و عمرو بن عاص نفرین می نمود. این موضوع را طبری در ج ۶ ص ۶۰ تاریخش و ابن اثیر در ج ۳ ص ۱۵۵ "کامل" خود و ابن کثیر در ج ۷ ص ۳۱۴ تاریخ خود و ابن ابی الحدید در ج ۲ ص ۳۳ "شرح نهج البلاغه" روایت کرده اند.

### بر خورد امام حسن مجتبی و عمرو عاص

زبیر بن بکار در کتاب "مفاخرات" روایت نموده که:

عمرو بن عاص، و ولید بن عقبه بن ابی معیط، و عتبه بن ابی سفیان بن حرب، و مغیره بن شعبه، نزد معاویه جمع بودند و سخنان دردناکی از امام حسن به آنها رسیده بود و نظیر همین سخنان از ناحیه آنها به امام حسن رسیده بود.

آن جمع به معاویه گفتند: ای امیر المومنین بنگر که حسن پسر علی چگونه نام پدرش را زنده نموده و سخنانش مورد تصدیق مسلمین واقع شد و امر او را گردن می نهند و از او پیروی می نمایند و بر اثر این جریان او بیش از آنچه هست بلند مرتبه و مشهور می گردد. ما، پیوسته از او چیزهایی می شنویم که باعث نگرانی ماست.

معاویه گفت: اکنون در این باره چه می گوئید؟

گفتند: به دنبال او بفرست تا او را و پدرش را در محضر تو دشنام دهیم و نکوش و سرزنش نمائیم به او بگوئیم که پدرش قاتل عثمان بود و در اینباره از او اقرار می گیریم و حال آنکه او نمی تواند (در حضور تو) با ما معارضه کند.

[ صفحه ۲۴۴ ]

معاویه گفت: وای بر شما، چنین نکنید، بخدا قسم هیچگاه در نزد او ننشستم مگر آنکه مقام او و عیب جوئیش مرا بیمناک ساخت. گفتند: بهر صورتی شده تو این کار را بکن.

معاویه گفت: اگر به دنبال او بفرستم تا در این محضر حاضر شود، بدانید که من جانب انصاف را نسبت به او از دست نمی دهم.

عمرو بن عاص گفت: آیا ترس آن داری که باطل او بر حق ما غلبه کند؟ و یا سخن او بر سخن ما برتری یابد؟

معاویه گفت: اگر بفرستم و او را حاضر کنم که بیاید به او امر می‌کنم که تمام آنچه به نظرش می‌رسد، باز گو کند گفتند: باشد. معاویه گفت: حال که بر خلاف نظر من، تصمیم به احضار او گرفتید در هنگام سخن با او معارضه نکنید و این مطلب را بدانید که این خاندان کسانی هستند که بهیچ وجه نمی‌توانید بر آنها عیب گیرید و هیچ عار و ننگی به آنها نمی‌چسبد، فقط شما با همان سنگ (تهمت) او را هدف قرار دهید و به او بگوئید. پدرت عثمان را کشت و خلافت خلفای قبل را ناخوش داشت سپس معاویه، کسی را بر این اساس نزد آن حضرت فرستاد، حضرت از او پرسید:

چه کسانی نزد معاویه بودند؟ فرستاده معاویه یک یک آنها را نام برد. امام حسن (ع) فرمود: آنها چه مقصدی دارند؟ سقف بر سرشان فرود آید و دچار عذاب الهی گردند، سپس به خدمتکار خود دستور فرمود، که لباسش را حاضر کند و قبل از خروج از منزل این کلمات را فرمود:

خداوندا! من، از بدیهای آنها به تو پناه می‌برم و از تو می‌خواهم که آنها را محکوم و خوار سازی؟ تو! در هر زمان و مکان امور مرا با نیرو و قدرتت یاری فرما ای خدائی که بیش از همه به من مهربانی.

[ صفحه ۲۴۵ ]

پس از این سخن برخاست و به مجلس معاویه رفت. گوینده این داستان ادامه می‌دهد تا اینکه گوید: عمرو بن عاص شروع به سخن کرد و بعد از حمد و ثنای خداوند و فرستادن درود بر فرستاده او به ذکر نام علی (ع) پرداخت و آنچه توانست از حضرت نکوهش کرد و نسبتهای ناروا به او داد و گفت:

علی به ابوبکر، دشنام داد و خلافتش را خوش نداشت و از بیعت با او امتناع ورزید و بعد هم به اکراه بیعت نمود و در خون عمر هم شرکت نمود و عثمان را هم از روی ستم کشت و بناروا ادعای خلافت نمود....

بعد حوادثی که در گذشته بوقوع پیوسته به او نسبت داد و هر چه توانست بنسبت به حضرت ناروا گفت.

و باز اضافه کرد:

همانا شما فرزندان عبدالمطلب، در مرز آن نبودید که با کشتن خلفا، و خونریزیهای ناروا به ملک و پادشاهی برسید و به سلطنت و حکومت اینقدر حریصید که در راه رسیدن به این منظور دست به هر ناروائی می‌زنید اما آنچه مربوط به تو است ای حسن، تو چنین پنداشتی که به خلافت می‌رسی در حالیکه هیچ عقل و تدبیر این کار را نداری درباره خدا چگونه می‌اندیشی که صلاحیت این مسولیت را از تو سلب نموده به حدی که در خور سخریه و استهزا هستی و این نتیجه عمل بد پدر تو است غرض از اینکه تو را به این مجلس احضار نمودیم، این بود که به تو و پدرت دشنام دهیم.

اما پدرت را خداوند به تنهایی کار او را سخا، و ما از دست او راحت کرد، اما تو در دسترس مائی، ما هر طوری که بخواهیم، درباره تو عمل می‌کنیم. و اگر تو را بکشیم در پیشگاه خداوند گناهی نکرده ایم و در نظر مردم هم، مورد نکوهش واقع نمی‌شویم.

آیا تو می‌توانی بر این گفتار خورده بگیری، و سخنان ما را تکذیب کنی؟

اگر خیال می‌کنی، بر خلاف حق سخنی گفته ایم، سخنان را رد کن و اگر نتوانستی رد کنی، باید که تو و پدرت ستمکارید!

[ صفحه ۲۴۶ ]

پس از اینکه عمرو عاص، این سخنان را گفت: امام حسن (ع) شروع بسخن فرمود، حمد و ثنای الهی را بجای آورد و بر پیغمبر

دروود فرستاد (و پس از جمله هائی که در ص ۲۲۲ گذشت به عمرو گفت): با رسول خدا (ص) در تمام جنگها، به ستیز برخاستی و حضرت را به هنگامی که در مکه بود، هجو کردی و آزارش نمودی و هر چه کید و حيله و مکر داشتی، علیه او بکار بستى و در مقام تکذيب و دشمنى با رسول خدا از همه سر سختتر بودى و بعد با کشتى به حبشه رفتى تا نجاشى را تحت تاثير قرار داده و جعفر و يارانش را بازستانى و به اهل مکه تحويل دهى ولى تيرت به سنگ خورد و از دربار نجاشى، نااميد باز گشتى و خداوند، تو را با حالت ياس و سرشکستگى از حبشه بر گرداند و فتنه انگيزى تو را ضمن تکذيب گفتارت، آشکار ساخت.

به رفيقت، عماره بن وليد حسد ورزیدى و رفتار او را نسبت به همسر نجاشى وسيله سخن چينى قرار دادى و از او نزد نجاشى سخن گفتى ولى خداوند، تو و رفيقت را رسوا نمود، پس تو در جاهليت و اسلام دشمن سر سخت بنى هاشم بودى سپس فرمود: تو خود بهتر ميدانى و اين جمع آگاهند که: هفتاد شعر سرودى و رسول خدا فرمود: خداوندا! من شعر نمى گويم و سزاوارم نيست که شعر بسرايم خداوندا، بهر هر حرفى از اين (سروده ناروايش)، هزار لعنت فرست، و بنا بر اين نفرين پيامبر خدا، لعن خدا بر تو، از شماره بيرون مى شود.

اما سخنى که درباره امر عثمان گفتى، تو دنيا را براى او به کانونى پر آتش بدل ساختى و سپس به فلسطين رفتى و هنگامى که خبر کشته شدن عثمان به تو رسيد، گفتى: کنيه ام ابو عبدالله است و هر گاه زخمى را بفشارم، آن را خونين مى کنم و سپس خود را در اختيار معاويه گذاردى و دينت را به دنياى او فروختى.

بايد بدانى، ملامتى که از تو مى شود نه جهت خشمى است که از تو داريم و عتابى که به تو مى کنيم نه از روى دوستى است. بخدا سوگند که در زندگى عثمان، ياريش نکردى و بعد از کشته شدنش هم، غضبناک نگشتى و اى به حالت اى

[ صفحه ۲۴۷ ]

پسر عاص مگر تو، هنگام خروجت از مکه به سوى حبشه، درباره بنى هاشم اين اشعار را سرودى؟  
 دخترم مى گويد: اين چه سفرى است؟ و حال آنکه طى اين مسير براى من چيز بى سابقه و ناآشنايى نبود.  
 بدو گفتم: مرا ول کن که من مردى هستم به سوى نجاشى روان، تا به جعفر دست بيايم.  
 جعفر را نزد نجاشى چنان داغ کنم و بگذارم که نخوت و فخر فروشى او را به کوچکى پست کنم.  
 من نکوهش کننده احمدم و در گفتن ناروائى نسبت به او پر گوترين اشخاصم.  
 و پاداش من در اين کوشش متوجه عتبه (بن ربيعه) است، هر چند که او (از حيث مقام) چون طلاى سرخ بود.  
 و من از بنى هاشم (در کينه توى نسبت به آنها) در حضور و غيابشان چيزى فرو نگذارم.  
 اگر کسى از او پوزش طلبيد به نفع خودش هست والا عنان مرکبم را (يا شمشيرم را) به سوى او مى گردانم.  
 اين اشعار را، سبط اين جوزى در ص ۱۴ "تذکره" اش، و ابن ابى الحديد در ج ۲ ص ۱۰۳ "شرح نهج البلاغه" اش و زکى صفوت در ج ۲ ص ۱۲ "جمهره الخطب" نقل کرده اند.

اما توضيح و بيان سخن امام حسن (ع):

۱- اينکه حضرت خطاب به عمرو فرمود: تو به حبشه رفتى تا جعفر و يارانش را به مکه باز گردانى، اشاره به دومين سفر عمرو عاص به حبشه است، از مردان مسلمان حدود هشتاد و سه تن و از زنان هجده تن به حبشه هجرت نموده بودند که از جمله مردان، جعفر بن ابى طالب (برادر حضرت على ع) بود موقعیکه قریش

[ صفحه ۲۴۸ ]

هجرت مسلمانان را به حبشه مشاهده نمودند، عمرو بن عاص و عماره بن ولید را به حبشه اعزام داشتند و هدایائی چند برای نجاشی پادشاه حبشه و شخصیت‌های روحانی دربار فرستادند تا بدین وسیله نجاشی را تحت تاثیر اهداف خود قرار دهند و مسلمین را تحویل گیرند ولی بر خلاف انتظارشان نجاشی از پناهندگان مسلمان طرفداری نمود و آندو مایوس به مکه باز گشتند.

۲- سخن حضرت که فرمود: تو به رفیقت رشک بردی و رفتار او را نسبت به همسر نجاشی سبب سخن چینی قرار دادی خلاصه این داستان چنین است:

هنگامی که عمرو و عماره به مقصد حبشه سوار کشتی شدند، همسر عمرو هم همراهش بود. عماره از اندامی مناسب و زیبایی چهره بهره مند بود به طوریکه زنان را شیفته می ساخت. در یکی از شبها عماره و عمرو در کشتی شراب خوردند و عماره سخت مست شد، رو کرد به همسر عمرو و گفت: مرا ببوس. عمرو به همسرش امر کرد که تقاضای عمار را رد نکند و پسر عموی خود را ببوسد، زن عمرو این کار را کرد و عماره دلباخته او گشت، عماره در مقام این بر آمد که از همسر عمرو کامی برگیرد ولی او امتناع کرد. عماره در فکر شد تدبیری کند تا اینکه یک روز عمرو را دید بر لبه سکان کشتی نشسته بول می کند، عماره بلادرنگ عمرو را بدریا افکند، عمرو شناکان خود را به کشتی رسانده نجات یافت ولی کینه عماره را بدل گرفت چه، از این عمل عماره دریافت که او قصد کشتنش را داشته است.

این جریان در کشتی بود و پس از آنکه به حبشه رسیدند، عماره با بهره ای که از زیبایی چهره و اندام داشت وسائلی را فراهم ساخت تا توانست با همسر نجاشی ارتباط محرمانه حاصل نماید و همسر نجاشی نیز او را پذیرفت، پیوسته نزد او می رفت و کام می گرفت و در موقع مراجعت، همه ماجرا و کیفیت آمیزش با همسر نجاشی را برای عمرو تعریف می کرد. عمرو می گفت من که تصدیقت نمی کنم، چگونه می توانی به همسر نجاشی دست یابی، مقام و شخصیت او بالاتر از اینست که تو بتوانی با او مربوط

[ صفحه ۲۴۹ ]

شده و از او کامیاب گردی.

ولی این مرآوده تکرار می شد بطوریکه اغلب شبها را با همسر نجاشی بسر می برد و سحرگاه که بر می گشت تمام قضایا را برای عمرو تعریف می کرد. عمرو به او گفت: اگر تو راست می گوئی این دفعه که با او ملاقات کردی، تقاضا کن از عطر مخصوص نجاشی به تو هم بدهد و مقداری از آن را جهت گفتارت برای من بیاور تا تو را تصدیق کنم.

عماره تعهد کرد که این کار را انجام دهد و هنگامی که با همسر نجاشی ملاقات کرد این تقاضا را نمود او هم مضایقه نمود، و یک شیشه از عطر مخصوص همسرش را به عماره داد، عمرو وقتی عطر مخصوص شاه را در دست عماره دید، گفت: حالا فهمیدم که تو در همه آن گفتارت راست می گوئی و تو به چیزی دست یافته ای که احدی از عرب چنین بهره ای نبرده، تو به همسر پادشاه حبشه دست یافته و از او کام گرفته ای، و نشنیده ایم که چنین نصیبی به کسی رسیده باشد.

سپس عمرو به نزد نجاشی رفت و مفصل قضیه را برای نجاشی تعریف کرد و عطر مخصوص را به شاه نشان داد پس از آنکه این راز بر نجاشی مسلم شد، عماره را طلبید و زنانی چند حاضر نمود، دستور داد عماره را برهنه سازند و به زنها امر کرد تا در آلت رجولیت عماره بدمند و پس از این تنبیه او را رها ساختند و عماره هم با رسوائی فرار کرد مصادر این داستان:

ص ۳۷ ج ۱ " عیون الاخبار ابن قتیبه، ص ۵۶ ج ۹ " اغانی، " ص ۱۰۷ ج ۲ " شرح نهج البلاغه " ابن ابی الحدید و ص ۸۹ ج ۱ "

قصص العرب."

### نامه ابن عباس به عمرو

بن عباس در پاسخ نامه عمرو، نامه ای نوشت به این مضمون:

اما بعد، من در میان عرب، از تو بی حیاطر نیافتم، معاویه ترا به پیروی از هوا و داشت، و تو هم دین خود را به بهای بسیار کمی به او فروختی.

[ صفحه ۲۵۰ ]

سپس به طمع رسیدن به ملک و پادشاهی در میان مردم به ظاهر سازی و مردم فریبی پرداختی و چون از آن نصیبی نیافتی و دنیا را چون دیگر گناهکاران بزرگ دانستی، لذا به شیوه زهد و ورع خودنمایی کردی و غرضت از اینهمه نیرنگ، آماده ساختن جنگ و درهم شکستن نیروی مومنین بود

اگر راست می گوئی که همه نقشه هایت برای خداست، دست از حکومت مصر بردار، و به خانه ات برگرد. چه، در این جنگ که تو صد درصد، انگیزنده آن بودی، معاویه به هیچوجه چون علی نیست، علی آن جنگ را به حق آغاز نمود و سرانجام دچار مکر و حيله شما شد، اما معاویه جنگ را به ستم و ناروا آغاز نمود و سرانجام به اسراف (و خونریزی مردم) پرداخت.

مردم عراق در آن جنگ، مانند مردم شام نبودند، مردم عراق با علی که بهترین آنها بود، بیعت کردند و مردم شام با معاویه که بدترین آنها بود بیعت نمودند.

من و تو هم در این امر یکسان نبودیم، من اراده خدارا داشتم و تو قصدت رسیدن به حکومت مصر بود و اینجا بود که تشخیص دادم چه چیز تورا از من دور و تو را به معاویه نزدیک ساخت.

بنابر این اگر تو قصد شر و فساد داری، ما بهیچوجه بر تو پیشی نمی گیریم و اگر قصدت خیر و صلاح امت باشد هرگز بر ما پیشی نخواهی گرفت.

پس از این سخنان، برادر خود فضل بن عباس را طلبد و بدو گفت:

ای پسر مادرم در جواب عمرو بن عاص اشعاری بگو و فضل، این اشعار را سرود:

بس است تو را مکر و حيله گری و بداندیشی و پریشان سرائی که برای درد نادانی تو دوا و علاجی نیست جز سر نیزه که پی در پی در گلو گاهتان بزنند تا از پای در آئید و بسر گرانی و غرور آن خاتمه دهد.

اینست داروی همه شما را تا سر اطاعت در برابر علی (ع) و ابن عباس فرود آرید.

[ صفحه ۲۵۱ ]

اما علی، پس خدای او را به فضیلت و بلندی قدر و منزلت بر خلق برتری داد.

اگر شما دست از جنگ بردارید، ما نیز جنگ را ناتمام و می گذاریم و اگر بر ما و شما برسد، بازگشت ندارد و همگان در معرض خطر خواهند بود.

کشتار عراق با کشتار شام در برابر یکدیگر صورت گرفت و بهم تلافی شد ولی برای حق و راستی باکی نداریم، خدای، مبارک

نگرداند (کار تو را) در مصر، که شری برانگیختی و از این جام بهره مندی و نصیب تو جرعه ای بیش نیست. ای عمرو سوگندبه ستارگان که تو از شر و فسادى که در مصر بپا کردی، بهره و غنیمتی نمی بری و در روز پاداش هم بهره مندی نداری.

مصادر این بحث:

"الامامه و السیاسه" ج ۱ ص ۹۵ کتاب "صفین" ص ۲۱۹، شرح نهج البلاغه "ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۸۸ و باز در این زمینه اشعاری در کتاب "صفین" ابن مزاحم ص ۳۰۰ مذکور است که به بزرگ امت، ابن عباس نسبت داده شده است و این اشعار شامل ذم و نکوهش و طعن به عمرو می باشد.

### بر خورد عمرو و عاص و ابن عباس

عمرو بن عاص، در سفری که به حج رفته بود عبورش بر ابن عباس افتاد و موقعیت ابن عباس را در قلوب خلق و احترامی که مردم برایش قائل بودند، مشاهده نمود. رشک و حسد در دلش شعله گرفت و به او گفت:

ای پسر عباس چرا هر وقت مرا می بینی با حالتی ناخوش و درهم از من روی می گردانی؟ گوئی بین چشمانت جراحتی افتاده، ولی هنگامی که در بین گروهی از مردم قرار می گیری، آثار ضعف و نادانی و وسواس در تو ظاهر می گردد.

ابن عباس در جوابش گفت:

[ صفحه ۲۵۲ ]

زیرا که از دونان و ناپاکان هستی ولی قریش از بزرگان و نیکانند، از سخن باطل و آنچه نمی دانند خودداری می کنند و حقی را که شناختند، کتمان نمی کنند، از جهت منش و معنویات، بزرگان خلقند و به ظاهر بلند مرتبه ترین مردمند، تو خود را داخل قریش می دانی، در حالیکه از آنان نیستی.

و تو کسی هستی که در بین دو بستر خواب، متولد شدی نه در بین بنی هاشم جایگاه و مقامی داری و نه در بین بنی عبد شمس کسی تو را به خود می گیرد، تو گناهکار بی پدر و گمراه و گمراه کننده ای، معاویه تو را بر گردن مردم سوار کرد و تو هم از حمایت او به خود بالیدی و بخشش او را به حساب بزرگی و مقام خود پنداشتی.

عمرو در جواب گفت: نه بخدا قسم، من بوجود تو خرسندم و به خود می بالم آیا این حالت در نزد تو برای من نفعی دارد؟

ابن عباس گفت: ما به هر جا که حق باشد مایلیم و به آن راهی که حق رود آهنگ می کنیم. مصدر این بحث "عقد الفرید" ج ۲ ص ۱۳۶.

۱۶- ابن عباس و عمرو

عبدالله بن جعفر به مجلس معاویه وارد شد، ابن عباس و عمرو بن عاص هم حضور داشتند، عمرو بن عاص گفت:

مردی بر شما وارد شد که در دل آرزوها دارد و در مجالس بزم و طرب به آوازه دل می دهد و شیفته کنیزکان خواننده و نوازنده است، بسیار شوخ و بذله سر است و از جوانان زیاد حمایت می کند و (با آنها که مورد علاقه اش نیستند) خشمش آشکار است و در خوشگذرانی از خود بیخود است، به گذشتگان خود بسیار می بالد و در انفاق اسرافکار است.

ابن عباس گفت: بخدا قسم که دروغ می گوئی و عبدالله بن جعفر را آنچنانکه تعریف کردی، او بسیار به یاد خداست و در برابر نعمتهای حق سپاسگذار و از هر ناروائی دور و برکنار است، مردی است بخشنده و بزرگ، آقا و بردبار، هدفی راستین

[ صفحه ۲۵۳ ]

دارد، و تقاضای دیگران را اجابت می کند، محدودیت و هیتی که مانع از نزدیکی به او گردد، در او نیست، از کسی عیب جوئی و نکوهش نمی کند. در بین قریش مقامی والا دارد. شیر بیشه مردانگی است. در کارزار پیشرو و دلیر است. حسبی شریف دارد. بی پدر و پست و فرومایه نیست. همانند آن ناپاک نیست که پستترین افراد قریش بر سر فرزندیش نزاع کنند تا در نتیجه قصاب قریش (عاص بن وائل) بر دیگران پیروز گردد و ناکستین افراد شناخته شود.

آری، عبدالله بن جعفر چون آن فرومایه بی مقام نیست که از حیث حسب و نسب بخواری و مذلت بگراید و از شخصیت خانوادگی سهم کمی داشته و بین دو قبیله، و مانده و بلا تکلیف بماند، چون نوزادی که بین دو محله افتاده باشد (که معلوم نیست از کدام طرف است).

نه چون کسی است که به بیچاره گی شناخته شده باشد و یا از خانواده خود رخت بر بسته باشد.

(بعد خطاب به عمرو نمود) کاش می دانستم تو، با کدام شخصیت و ارزشی متعرض مردان می شوی؟ و با کدام اصل و حسب به حدود دیگران تجاوز می کنی؟ در کدام جنگ توانستی چون مردان رزمنده ظاهر گردی؟ آیا خودت بودی؟ ای پست فرومایه، و ای ناچیز بی پدر، آیا باتکا به خود چنین می گوئی، یا به اتکا آنهایی که منسوب به آنها هستی؟ آنانکه خود نیز، سفیهانی خشمگین و پست و فرومایه اند و در میان قرش بدین خصلت معروف، نه در عهد جاهلیت شرافتی داشتند و نه افتخار تقدم و سبقت به اسلام، نصیبشان شده.

تو خود بزبان غیر سخن گوئی و خود را در میان کسانی قرار داده ای و دم می زنی که همطراز آنها نیستی.

بخدا سوگند، اگر معاویه تو را از درگاهش دور می ساخت به فضیلت نزدیکتر می شد و از نارواییها و ستم دور بود. چه، دردها پیوسته است، و امیدواریها فریبنده تو را تا آخرین نقطه آرزو پیش برد که نه به دسترنجی رسیدی و نه درخت زندگیت

[ صفحه ۲۵۴ ]

برگ و نوائی گرفت

عبدالله بن جعفر گفت: ای ابن عباس تو را سوگند می دهم که دیگر از سخن باز ایستی، تو به خوبی از من دفاع نمودی و به حمایت برخاستی.

ابن عباس گفت: در برابر این برده، مرا واگذار. چه او، اگر در مقابل خود حریفی نبیند بدون هیچ مایه ای می تازد ولی اکنون می بیند که شیری شرز در برابر اوست که دلاوران همسنگ خود را از هم می درد و میدان داران کارزار را بی جان می سازد.

عمرو بن عاص (به معاویه) گفت: یا امیر المومنین بگذار تا منم در برابر او سخن گویم، بخدا قسم که چیزی فروگذار ننمود. ابن عباس به معاویه گفت: اجازه اش ده تا هر چه می خواهد بگوید او هر چه گوید بر علیه خود گفته، بخدا سوگند دلم سخت و قوی و جوایم کوبنده است همه اطمینانم بخدا است و چنانم که نابغه بنی ذبیان گوید:

و قدما قد قرعت و قارعونی

فما نزر الکلام و لا شجانی



یصد الشاعر العراف عنی  
صدود البکر عن قرم هجان

ترجمه

از دیر زمان با شمشیر زبان دیگران را کوفته ام و آنها مرا کوفته اند ولی نه زبان من کوتاه آمده و نه آنها بر رنج و آزار من دست یافتند.

زبان من هر شاعر پرگوئی را از من باز میدارد و میگریزند بسان بچه شتریکه از مصاف با شتر نر برگزیده میگریزد. این داستان را جاحظ در ص ۱۰۱ "المحاسن والاضداد"، و بیهقی در ج ۱ ص ۶۸ "المحاسن و المساوی" آورده اند، و به طوریکه در صفحه ۲۲۸ گذشت. از ابن عساکر به نقل از عبدالله بن عباس بن ابی سفیان مانند آن ذکر شده که بعضی از الفاظ آن

[ صفحه ۲۵۵ ]

غلط و تحریف شده بود که به وسیله نقل این داستان که اینجا نمودیم آن غلطها تصحیح می شود.

### معاویه و عمرو عاص

معاویه احساس کرد که تا عمرو بن عاص با او بیعت نکنند مقصود او حاصل نمی شود لذا به عمرو گفت: از من پیروی نما، عمرو پرسید: به چه سبب از تو پیروی کنم؟ به خاطر آخرت، که بخدا قسم از آخرت جدائی، یا برای دنیا، که آنهم در اختیار تو نیست تا مرا با خود شریک سازی.

معاویه گفت: من، تو را در بهره های دنیوی با خود شریک می سازم.

عمرو جوابش داد: پس، فرمان حکومت مصر و توابع آن را بنام من بنویس معاویه هم فرمان حکومت و توابع آن را به نام او نوشت و پایان فرمان چنین بود که: عمرو عهده دار است که گوش به فرمان و مطیع امرم باشد.

عمرو گفت: و این نکته را هم بنویس که فرمانبرداری عمرو هیچگونه نقصی به شرط و قرار عمرو وارد نخواهد ساخت.

معاویه گفت: مردم باین مطلب توجهی ندارند. عمرو گفت: و لو اینطور باشد ولی این نکته را بنویس، معاویه نوشت، و بخدا سوگند که معاویه چاره ای جز نوشتن آن نداشت.

در آن هنگام که معاویه با عمرو بر سر مصر و حکومت آن سخن می گفتند، و عمرو هم باصراحت گفت: باید حکومت مصر را به من بدهی، تا دین خود را به تو بفروشم عتبه بن ابی سفیان وارد شد، و چون سخن عمرو را شنید گفت: این مرد به سبب دینش مورد اعتماد است، زیرا فردی از صحابه، و یاران محمد (ص) می باشد.

عمرو به معاویه نوشت:

معاوی لا اعطیک دینی و لم انل  
به منک دنیا فانظرن کیف تصنع

و ما الدین و الدنیا سوا و انی  
لاخذ ما تعطی و راسی مقنع

[ صفحه ۲۵۶ ]

فان تعظنی مصرا فاربح صفقه  
اخذت بها شیخا یضر و ینفع

ترجمه:

ای معاویه من دین خود را بتو نخواهم فروخت مادامیکه در برابر آن از دنیای تو به بهره نائل نشوم، خودت فکر کن که چه بایدت کرد.

دین با دنیا برابر نیست ولی من آنچه از دنیا دریافت کنم سرم را در نقاب میکشم.

اگر مصر را بمن دهی، معامله پر سودی است که در برابر از درایت پیرمردی باتجربه و کاردان بهره ور میشوی.

مصدر این بحث "العقد الفرید" ج ۲ ص ۲۹۱

معاویه و عمرو عاص

حضرت امیر المومنین نامه ای نوشت، و معاویه را به بیعت با خود دعوت فرمود، معاویه درین موضوع، با برادر خود، عتبه بن ابی سفیان مشورت نمود عتبه گفت: در این امر از افکار عمرو بن عاص استمداد کن چه، تو زیرکی و مال اندیشی او را کاملاً می دانی، عمرو، در زندگی عثمان از امر او کناره گرفت و بدان که نسبت به تو بیشتر کناره گیری خواهد کرد، مگر اینکه دین او را بخری و در مقابل بهای مناسبی برایش قرار دهی. در این صورت است که او با تو بیعت خواهد نمود چه او مردی است دنیاطلب.

در آن موقع عمرو بن عاص در فلسطین بود، معاویه به او نوشت:

همانا کار علی و طلحه و زبیر چنان شد حتماً به تو رسیده و مطلعی، مروان بن حکم با گروهی دیگر از بصره که از فرمانده خود سرپیچی کرده اند به طرف ما آمده اند و جریر بن عبدالله در باره بیعت با علی به نزد من آمده ولی من ابراز عقیده و تصمیم خود را متوقف به نظر تو نموده ام، اکنون به نزد من بیا، تا نسبت به این امر با تو مذاکره نمایم.

عمرو بن عاص، پس از خواندن نامه معاویه، با پیران خود عبدالله و محمد

[ صفحه ۲۵۷ ]

مشورت نمود و نظر آنها را خواست، عبدالله گفت:

به نظر من رسول خدا هنگام درگذشت، از تو خوشنود بود و همچنین دو خلیفه بعد از آن حضرت، و هنگام کشته شدن عثمان هم که تو حضور نداشتی، بنابر این در خانه خود بمان، تو را که خلیفه نمی کنند و هم نمی خواهی حاشیه نشین دربار معاویه گردی، آنهم برای رسیدن به دنیای ناچیزی که ممکن است از آن هم محروم گردی و دوران عمرت سر آید.

محمد (پسر دیگر عمرو) گفت:

به نظر من، تو بزرگ قریش و عهده دار امور آنهائی، اگر این امر صورت قطعی بخود بگیرد و امر خاتمه یابد و تو گمنام و مهجور باشی، باعث کوچک شدن تو خواهد شد، بنابراین مصلحت آنست که به اهل شام ملحق شوی و خود چون دیگری دستی بر آری و در مقام خونخواهی عثمان قیام کنی، بدین وسیله است که تو با بنی امیه راه سلامت را پیموده ای.

عمرو، در جواب گفت: اما نسبت به رای تو ای عبدالله خیر و صلاح دین مرا در نظر گرفته ای ولی تو ای محمد خیر و صلاح دنیای مرا پیشنهاد کردی و اکنون باید من در این دو امر مطالعه کنم، شب هنگام، خانواده او عمرو را می دیدند که این اشعار را با صدای بلند می خواند.

[ صفحه ۲۵۸ ]

شب هنگام، افکار و حوادث کوبنده بر من چیره گشت و مرا در ترس و اندیشه هائی قرار داد که چهره موانع و گرفتاریها از آن جلوه گر بود.

پسر هند (معاویه) خواهان دیدار من است، و همین امر است که مایه فساد و تباهی از آن تولید می شود. جریر، نامه علی را برای معاویه آورده، نامه ای که زندگی او را تلخ و تنگی و دشواریها، او را فرا گرفته. پس اگر با موافقت من، او به آرزوی خود برسد نامه را رد می کند، و اگر به آرزوی خود نرسد خواری و بیچارگی دامنگیر او می شود.

بخدا قسم، نمی دانم چه کنم، در حالیکه من (در این گونه امور) چنین زبون و درمانده نبودم،

او پیوسته مرا بسوی خود کشانده و اکنون مرا بسوی اجرا مقاصد خود سوق می دهد

آیا با او مکر کنم؟ این که صفتی است پست و نکوهیده و یا خود را فدای او کنم و با او با کمال خیراندیشی همکاری نمایم؟ و یا در خانه خود بنشینم که برای شخص سالخورده ای چون من که پیوسته از مرگ می هراسم، آرامش و راحتی است.

عبدالله (پسر عمرو)، همین رای و نظر را به من گفته و در من موثر واقع شد، اگر موانع (طمع و هوای نفس) مرا از این نظر جدا نکند و محمد (فرزند دیگر عمرو) با او در این رای مخالف بود. و من خود در تشخیص واقعیات، محکم و استوار می باشم.

در این هنگام عبدالله گفت: شیخ رفت. (کنایه از اینکه عمرو به معاویه پیوست).

و یعقوبی نوشته: شیخ بر پاشنه های پای خود بول کرد و دین خود را به دنیا فروخت، صبحدم، عمرو وردان غلام را طلبید، وی غلامی زیرک و آزموده بود پس از حضور غلام، عمرو چندین بار به او امر و نهی کرد، وردان بار سفر را بگشا، وردان بار سفر را ببند و...

[ صفحه ۲۵۹ ]

وردان به او گفت: ای ابا عبدالله گوئی عقل خود را از دست داده ای می خواهی آنچه در دل داری به تو بگویم؟

عمرو گفت: وای بر تو بگو، گفت: دنیا و آخرت در قلب تو به مبارزه و نبرد برخاسته اند با خود می گوئی: اگر با علی بیعت کنم به آخرت رسیده ام ولی از دنیا نصیبی ندارم، ولی آخرت محرومیت دنیایم را جبران می کند. ولی با معاویه دنیا هست و از آخرت بی نصیب می مانم اما بهره دنیا محرومیت آخرت را جبران نمی کند، اکنون تو بین این دو فکر در تردیدی و نمی دانی کدام را بپذیری.

عمرو گفت: قسم بخدا که خطا نرفته‌ای، راست پنداشته‌ای که حال من چنین است، می‌خواهم بدانم نظر تو در این امر چیست؟  
وردان گفت: نظر من اینست که تو کناره‌گیری و در خانه بمانی، اگر اهل دین غلبه یافتند، تو در پناه دین آنها زندگی می‌کنی، و اگر اهل دنیا غالب شدند، از وجود تو در امر دنیاشان بی‌نیاز نیستند.

عمرو گفت: اکنون این راه را به من پیشنهاد میکنی که قوم عرب آگاه شده‌اند من به طرف معاویه رهسپارم؟ و هنگام عزیمت، این اشعار را می‌خواند:

وردان خدا تو را وزیر کیت را نابود سازد، چه، بجان تو قسم که آنچه در دل من بود، آشکار ساختنی.

هنگامی که دنیا به من رو نمایند، من نیز از روی حرص و آرزو به او روی نمودم.

نفوس مختلفند، بعضی خود را از آلودگی دنیا حفظ می‌کنند و بعضی دیگر دنیا آنها را دگرگون می‌سازد.

آری، شخص گرسنه‌ای که طعمه‌ای نیافته، برای رفع گرسنگی کاه را هم می‌خورد.

اما علی، او دین خالص است و دنیا در دستگاه او راهی ندارد ولی معاویه دنیا و سلطنت است و منم از فرط طمع، بینش و خرد خود را از دست داده‌ام و لذا

[ صفحه ۲۶۰ ]

دنیا را اختیار نموده‌ام و در این سو اختیار، برهانی در دستم نیست. من همه آفاتی که در دنیا و طلب آن هست، می‌دانم ولی در دلم‌رنگهائی از شیفگی دنیا موجود است و در عین حال نفس من دوست دارد با شرافت زندگی کند و هیچ انسانی راضی به ذلت و خواری در زندگی نیست.

بجان پدرم قسم که امر بر من مشتبه نشده است.

پس از این جریان، عمرو حرکت کرد و به معاویه پیوست، ابتدا چون احتیاج معاویه را می‌دانست (از روی مکر) از او دوری گزید و ایندو با یکدیگر مکر و حيله‌ها داشتند، چون به مجلس معاویه وارد شد، معاویه گفت:

ای ابا عبدالله امشب سه گزارش بما رسیده که لازم است نزد ما محفوظ بماند و در خارج انتشار نیابد.

عمرو گفت: بگو چیست؟

معاویه گفت: همانا محمد بن ابی‌حذیفه که در مصر زندانی بود، قید و بند را درهم شکسته و با یارانش خارج شده‌اند و این پیش آمد برای دین آفتی است گزارش دیگر اینکه: قیصر روم، گروهی از رومیان را برانگیخته تا بر شام غلبه کنند. گزارش سوم اینکه، علی به کوفه رسیده و آماده عزیمت بسوی ماست. عمرو گفت: هیچ یک از این سه امر که گفتم، اهمیتی ندارد،

اما امر محمد بن ابی‌حذیفه، چیز مهمی نیست او را همانند دیگران (که قیام می‌کنند) سپاهی به سویش اعزام می‌داری، یا او را می‌کشند و یا دستگیرش کرده به نزد تو خواهند آورد، و اگر هم بگریزد باز زبانی بتو نمی‌رسد.

اما قیصر روم، چند تن از کنیزکان ماهرخ نوس رومی را با مقداری ظروف طلا و نقره بعنوان هدیه برایش بفرست و از او تقاضای صلح و سازش نما که بزودی تقاضای تو را می‌پذیرد.

اما علی، نه بخدا سوگند که عرب در هیچ‌امری او و تو را یکسان نمی‌بینند در جنگ، علی نصیب و موقعیتی دارد که احدی از قریش دارای چنان موقعیتی نیست،

[ صفحه ۲۶۱ ]

او دارای موقعیتی خاص است و صلاحیت آنرا دارد مگر آنکه بر او ستم روا داری.

در روایت دیگر است که معاویه به عمرو گفت: من تو را به سوی خودم خواندم برای نبرد با این مرد، که به پروردگارش عصیان نموده و خلیفه رسول خدا را کشته و فتنه بپا نموده و باعث پراکندگی امت گشته است و قطع رحم نموده.

عمرو گفت: منظورت کیست؟

معاویه گفت: منظورم علی است.

عمرو گفت: ای معاویه بخدا قسم تو با علی همسنگ نیستی

تو افتخار هجرت، و پیشدستی در اسلام، و رفاقت و همراهی با پیامبر خدا در نبردها را نداری و همچنین در دانش و نیروی فهم و درک همانند او نیستی بخدا قسم، با همه این مزایا، علی را حد و حدودی خاص است و امتحان و ابتلا خدائی او را نصیب و موقعیت نیکوئی است و با این کیفیت اگر من با تو علیه او همراه شوم با همه خطرهای و مشکلات و آلودگیهایی که دارد، چه پاداشی برای من در نظر گرفته‌ای؟

معاویه گفت: این امر در اختیار تو است.

عمرو گفت: حکومت مصر و مزایای آن را به من واگذار.

معاویه بعد از این پیشنهاد تامل کرد و در فکر فرو شد.

و در روایتی این تکه چنین نقل شده که معاویه در مقابل پیشنهاد عمرو، به عمرو گفت: بر من ناگوار است که عرب در باره تو قضاوت کند بر اینکه تو در این امر هدف رسیدن به دنیا بوده است

عمرو در پاسخ معاویه گفت: دست از این سخنان بردار.

معاویه گفت: من اگر می‌خواستم با تو مکر کنم و فقط به امیدوار ساختن تو اکتفا نمایم، هر آینه این کار را می‌کردم.

عمرو گفت: نه خدا قسم، چون منی بهیچوجه تحت تاثیر مکر و خدعه قرار

[ صفحه ۲۶۲ ]

نمی‌گیرد، من زیرکتر از آنم که با سخنی امیدوار شوم.

معاویه گفت: سر خود را نزدیک آر تا رازی با تو بگویم، عمرو سرخود را نزدیک برد، معاویه گوش او را گاز گرفت و به او گفت:

این خود خدعه بود، مگر جز من و تو در این اطاق کسی هست؟

عمرو در این هنگام ابیات ذیل را انشا نمود و گفت:

معاویه مادام که به دنیای مقصود خود نرسم، دین خود را به تو نمی‌فروشم، بنگر که چه خواهی کرد.

اگر حکومت مصر را به من بدهی، از معامله خوبی بهره مند شده‌ای در برابر پیرمردی سالخورده در اختیار داری که با رای و حيله خود میتواند مصدر هر خیر و شری باشد.

دین و دنیا در کفه ترازو یکسان نیستند و من چشم بسته آنچه را به من عطا کنی، می‌گیرم. من مژگان خود را در این معامله برهم گذاشته، و خود را فریب می‌دهم و در مقابل نیروئی در اختیار قرار می‌گیرد که برای پادشاهی تو بسیار سودمند است و اگر من در این کار دچار لغزش و خطا گردم، بزمین خواهم خورد.

تو مصر را از من باز می داری و حال آنکه مصر، عطای زیادی نیست ولی من از زمانهای پیش بدان حریص بوده ام. معاویه به عمرو بن عاص گفت: آیا می دانی که منطقه مصر از حیث اهمیت چون منطقه عراق است؟ عمرو گفت: بلی، اما این منطقه هنگامی برای تو دارای این ارزش و موقعیت است که از آن تو گردد و هنگامی از آن تومی شود که در عراق بر علی مسلط شوی و حال آنکه اهل عراق، به علی پیوسته و اطاعت او را گردن نهاده اند در این موقع عتبه بن ابی سفیان وارد شد و به معاویه گفت:

[ صفحه ۲۶۳ ]

آیا راضی نمی شوی در مقابل عمرو و فعالیتهايش، مصر را به او واگذاری؟  
 آنهم بشرط این واگذار کنی که با کمک او به مقصود برسی و به نتیجه نائل گردی؟  
 کاش تو بر شام غلبه نمی کردی و پیروز نمی شدی.  
 معاویه به عتبه گفت: امشب در نزد ما باش، پاسی که از شب گذشت، عتبه با صدای بلند که معاویه هم بشنود این اشعار را خواند:  
 ای کسیکه باز میداری شمشیری را که هنوز به اهتزاز در نیامده است.  
 و با این روش تو راحت هستی.  
 تو مانند گوسفندی هستی که شیر اولش را دوشیده و برای بار دوم پشم او را نچیده اند تا فربه شود.  
 اگر می خواهی نتیجه بگیری، از شیر اول که ریزش دارد بهره بگیر، و از بهره بعدی خودداری کن تا فربه شود و اینها کنایه است از اینکه باید حداکثر بهره را درین موقع بگیری و خودبینی نکنی.  
 دامن از تنبلی فروکش، و فرصت را قبل از فوتش غنیمت شمار و او (عمرو) را به جنبش درآر.  
 او آماده جنبش است، مصر را بدو بده و مانند آنرا نیز بیفزای، همانا مصر، از آن کسی است که بر آن پیروز گردد و با قهر و غلبه بر آن مسلط شود، حرص و آز را از خود دور کن که از گمراهی است و نائره جنگ را بر افروز و گرنه تو فریب خورده ای.  
 همانا مصر اکنون بین ما و علی است، هر یک از ما غلبه کنیم از عجز و ناتوانی آن دیگری است.  
 معاویه پس از استماع سخنان عتبه، فرستاد عمرو را حاضر کردند و تعهد کرد ولایت مصر را به او بدهد.  
 عمرو گفت: خدا را بین خود و تو در این عهد و پیمان گواه میگیرم:

[ صفحه ۲۶۴ ]

معاویه گفت: آری، خدا بر آنچه من به نفع تو تعهد نموده ام گواه است، اگر کوفه را فتح نمودیم.  
 عمرو گفت خدا بر آنچه بین ما گذشت و کیل باد، و از نزد معاویه بیرون شد. همینکه به منزل برگشت، فرزندان سوال کردند که چه کردی؟

گفت: فرمان حکومت مصر را به ما داد. گفتند: مصر در برابر سلطنت بر عرب چه قدر و ارزشی دارد؟  
 عمرو گفت: اگر مصر نتواند شکم شما را سیر کند، خدا هیچگاه شکم شما را سیر نگرداند  
 معاویه در ضمن فرمان خود قید کرده بود: مشروط بر اینکه از اطاعت او امر او سرپیچی نکند و عمرو هم در تعهد خود نوشت:  
 مشروط بر اینکه اطاعت او اعطاولایت مصر را نقض ننماید و هر یک از این دو با این دو شرط که بر هم کردند با هم مکر

ورزیدند.

مصادر بحث: کتاب "صفین" ابن مزاحم ص ۲۴-۲۰، "کامل" مجرد ج ۱ ص ۲۲۱، شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۸-۱۳۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۳-۱۶۱، "رغبه الامل من کتاب الکامل" ج ۳ ص ۱۰۸ "قصص العرب" ج ۲ ص ۳۶۲

### عمار یاسر و عمرو عاص

عمار پسر یاسر، با عمرو بن عاص در لشکرگاه صفین با هم گرد آمدند. عمار و همراهانش از مرکب فرود آمدند و حمایل شمشیرهایشان را در بر گرفتند، در این هنگام عمرو گفت: اشهد ان لا اله الا الله  
عمار گفت: ساکت باش، تو در دوران زندگانی محمد (ص) و بعد از او این شهادت را ترک کردی، و ما به این شهادت از تو سزاوارتریم، اگر این شهادت را از نظر خصومت و دشمنی مورد استفاده قرار می دهی، حق ما باطل تو را از بین می برد و اگر شهادت را بر سبیل خطبه راندی، ما از تو در خطابه داناتریم.

[ صفحه ۲۶۵ ]

اگر بخواهی، من تو را به کلمه ای آگاه می کنم که بین ما و تو را متمایز می سازد و قبل از اینکه جنگ برپا شود، کفر تو را اثبات می کند به طوریکه خود بر علیه خود گواهی می دهی و نمی توانی مرا تکذیب کنی  
عمرو گفت: یا ابا یقظان (این کینه عمار است) من برای اینکه گفتم نیامده ام بلکه از این جهت با تو گرد آمدم که تو را در میان این سپاه مطاع دیگران یافتم و بهمین جهت خدا را به یادت آوردم تا این گروه را از استعمال سلاح و جنگ بازداری و خونشان را حفظ کنی، من در این راه کوشا هستم پس بر چه مبنائی با ما می جنگی؟  
آیا نه اینست که ما نیز خدای یگانه را می پرستیم و بهمان قبله که شما نماز می گذارید نماز می خوانیم؟ و همان را که شما در دعایتان می گوئید ما می گوئیم، و همان کتاب را که شما قرائت می کنید، ما هم قرائت می کنیم و بر رسول شما ایمان داریم؟  
عمار گفت: حمد خدایا که این اقرارها را بزبان تو جاری کرد که من و یارانم دارای قبله و دینم، پرستش خدای مهربان را می کنیم و معترف به پیامبری محمدیم و کتابش را قبول داریم و اینهمه بخلاف تو و یارانت  
حمد خدایا که اقرار تو را به نفع ما قرار داد بخلاف تو و یارانت، تو را گمراه و گمراه کننده قرار داد، تو خود نمی دانی که از راه یافتگانی یا گمراهان و از تشخیص واقع نابینا هستی اکنون به تو خبر می دهم که نبرد من و یارانم با تو بر چه مبنائی است.  
رسول خدا به من امر فرمود که: با ناکثین (پیمان شکنان) نبرد کنم منم نبرد کردم و امر فرمود که: با قاسطین (منحرفین از عدالت) به نبرد برخیزم که شمائید، اما مارقین را (آنان که از دین خارج می شوند) نمی دانم آنها را درک خواهیم کرد یا نه؟  
ای بلا عقب آیا ندانستی که رسول خدا (ص) در باره علی فرمود:

[ صفحه ۲۶۶ ]

"من كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه."

و من دوستدار خدا و رسولم و بعد از رسول خدا، دوستدار و پیرو علی هستم و تو مولا نداری.  
عمرو گفت: یا ابا یقظان را به من دشنام می دهی؟ و حال آنکه من به تو دشنامی نداده ام

عمار گفت: تو به چه چیز دشنام می دهی؟ آیا می توانی بگویی که من نافرمانی خدا و رسولش را کرده ام؟

عمرو گفت: در تو، موجبات دیگری جز اینکه گفتم هست. عمار گفت:

بزرگوار کسی است، که خدا او را گرامی داشته باشد، من پست بودم خدا مرا بلند کرد، برده و مملوک بودم، خدا مرا آزاد ساخت، ناتوان بودم خداوند مرا نیرو بخشید، فقیر و بی چیز بودم، خدا مرا غنی و ثروتمند گردانید.

عمرو گفت: نظر تو در امر کشته شدن عثمان چیست؟

عمار گفت: او برای شما بديها را فتح باب نمود.

عمرو گفت: علی او را کشت؟ عمار گفت: نه بلکه خدای علی او را کشت.

نصر بن مزاحم، در کتاب خود ص ۱۶۵ در حدیثی روایت کرده است که: چون در جنگ صفین، عمار بن یاسر رحمه الله علیه، به

عمرو بن عاص نزدیک شد، به عمرو گفت: دین خود را به حکومت مصر فروختی؟

هلاکت بر تو باد از مدتی پیش، تو اسلام را کج پنداشتی.

سبط ابن جوزی در " تذکره " اش ص ۵۳، این حدیث را روایت کرده و این جمله را اضافه دارد: سوگند بخدا، قصد تو و تصمیم

دشمن خدا و زاده دشمن خدا (مقصود معاویه است) از اینکه خون عثمان را دستاویز نمودید، این بوده که به دنیا برسید.

[ صفحه ۲۶۷ ]

### ابو نوح حمیری و عمرو

ابو نوح حمیری کلاعی، در روز صفین به اتفاق ذوالکلاع نزد عمرو بن عاص آمدند. در آن موقع عمرو پیش معاویه بود، و مردم

هم دور آنها جمع شده بودند و عبدالله بن عمر، مردم را تحریص به جنگ می نمود. آندو همینکه در آن مجلس ایستادند، ذوالکلاع

به عمرو گفت:

ای ابا عبدالله آیا مایلی با مردی خیراندیش، عاقل، مهربان روبرو شوی که از عمار بن یاسر به تو خبر دهد و دروغ نگوید؟

عمرو گفت: او کیست؟

ذوالکلاع گفت: این پسرعموی منست، از اهل کوفه است. عمرو نگاهی به او کرد و گفت: سیمای ابوتراب را در تو می بینم

ابونوح در جواب گفت: بر من سیمای محمد (ص) و یاران او نمایان است و ر تو سیمای ابوجهل و فرعون

مصدر بحث: کتاب " صفین " ص ۱۷۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

### ابو الاسود دؤنلی و عمرو

ابو الاسود دؤنلی بعد از کشته شدن علی (رض) بر معاویه وارد شد در حالیکه بلاد اسلامی در زیر تسلط و نفوذ معاویه در آمده بود.

معاویه او را نزدیک خود نشانند، وجایزه بزرگی به او داد، عمرو بن عاص بر او رشک برد و در هنگامی که ورود بر معاویه مجاز

نبود، آمد و اذن ملاقات خواست و پس از گرفتن اجازه بر معاویه وارد شد.

معاویه گفت: ای ابا عبدالله چه موجبی باعث شد شتاب کنی و قبل از وقت مجاز بر من وارد شوی؟



[ صفحه ۲۶۸ ]

گفت: یا امیر المومنین برای موضوعی نزد تو آمدم که برایم دردناک بود و خواب را از من ربوده و مرا به خشم آورده است، قصد من در این موضوع، خیراندیشی و نصیحتی برای امیر المومنین است.

معاویه گفت: بگو موضوع چیست؟

عمرو گفت:

یا امیر المومنین ابو الاسود دوئلی مرد خردمند و سخنوری است، کیست که چون او از نیروی سخنوری بهره داشته باشد، او در شهر و مملکت تو، نام علی را (به نیکی) تجدید نموده است و دشمنان او را به دشمنی یاد کرده و من می ترسم که تو اینقدر بر او سستی کنی، تا بر دوش تو سوار شود.

عقیده من اینست که او را بطلبی و بترسانی و از وضع او تحقیقی و بررسی نمائی و امتحانش کنی در نتیجه از دو حال خالی نیست، یا روحيات او بر تو آشکار می شود و زمینه ای از گفتارش بدست می رسد و یا تظاهر خواهد کرد و بر خلاف آنچه که در دل دارد اظهار خواهد کرد، اگر چنین کرد از او بپذیر و به گفتار او در اینجا اتخاذ سند کن، نتیجه و عاقبت این عمل به خیر و صلاح خواهد بود انشا الله.

معاویه گفت: بخدا قسم من مردی هستم که کمتر شده نظرو عقیده صاحب نظری را نادیده بگیرم و هیچگاه نشده نظر و عقیده ای اظهار گردد و من در اطراف آن فکر نکنم، ولی در مورد این شخص (ابوالاسود دوئلی) اگر او را طلب کنم و نظر تو را در باره او اجرا نمایم، و او با قدرت بیان خود در برابر مواخذه و تهدید من مقاومت کند من کسی را ندارم که در مقابل او به معارضه برخیزد. و ممکن است سخن و معارضه او باعث خشم و ناراحتی من گردد، زیرا من از مقصود و سویدای دل او مطلعم و صلاح در این است که هر گونه تظاهری در حضور ما می کند از او پذیرفته گردد و از مکنونات واقعی او تفحص نکنیم و در بقیه مطالب او را به حال خودش وا گذاریم.

عمرو گفت:

[ صفحه ۲۶۹ ]

من یار و رفیق تو بودم در روزیکه قرآنها بر سر نیزه ها رفت، و توبه نحوه فکر و رای من مطلعی و صلاح نمی بینم که بر خلاف رای من رفتار کنی، چه من از خیراندیشی و صلاح دید در کارهای تو دریغ نکرده ام بفرست او را حاضر کنند و خود را در مقابل او عاجز و ناتوان قلمداد تا ترا بکوبد و منکوب سازد

معاویه به دستور عمرو رفتار کرد و در پی ابوالاسود فرستاد که حاضرش سازند، و هنگامی که وارد مجلس شد سومین کس بود، معاویه به او خوشامد گفت و سپس مورد خطابش قرار داد و گفت:

من و عمرو بن عاص در باره اصحاب محمد مناقشه و منازعه داشتیم دوست دارم نظر و عقیده تو را در رفع این نزاع و مناقشه بدانم. ابو الاسود گفت: یا امیر المومنین آنچه می خواهی سوال کن.

معاویه گفت: ای ابوالاسود کدامیک از اصحاب رسول خدا (ص) محبوبتر بودند؟

ابوالاسود گفت: آن کس که بیشتر از همه رسول خدا را دوست می داشت و در راه او فداکاری می کرد.

معاویه به طرف عمرو بن عاص نظری افکند و سری تکان داد و سپس دنباله سوال خود را گرفت و به ابوالاسود گفت.

بنابر این کدامیک از آنها در نظر تو برتر و افضلند؟

ابوالاسود گفت: آن کس که تقوای او زیادتر و خوف او در دین از دیگران بیشتر بود، معاویه در این موقع بر عمرو خشمناک شد و سپس به ابوالاسود گفت: بنابر این کدامیک از آنها داناتر از دیگران بود؟ گفت: آن کس که بیشتر از همه در گفتار خود از خطا مصون بود و سخنش رساتر و کاملتر بود.

معاویه سوال کرد: کدامیک از اصحاب، شجاعتر از سایرین بود؟  
ابوالاسود جواب داد که آن کس که در میدانهای جنگ رنج و محنت بیشتری

[ صفحه ۲۷۰ ]

را متحمل شد و در مقابل حملات دشمن بردبارتر بود.

معاویه گفت: کدامیک از اصحاب بیشتر مورد وثوق و اطمینان پیامبر خدا بود؟

ابوالاسود جواب داد: آن کس که بعد از خود، در باره او وصیت فرمود.

معاویه گفت: کدامیک از اصحاب نسبت به پیغمبر راستگوتر بود؟

ابوالاسود گفت: آن کس که قبل از همگان پیغمبریش را تصدیق نمود.

در این موقع معاویه رو به عمرو کرد و گفت: خدای پاداش نیکو به تو ندهد، آیا نسبت به آنچه که ابوالاسود گفت، می توانی ردی ابراز کنی؟

ابوالاسود به معاویه گفت: من از اول دانستم که چه کسی تو را به این امر تحریک نموده است.

اکنون به من اجازه بده که در باره او (عمرو) چند کلمه ای بگویم.

معاویه گفت: آری، آنچه در باره او می دانی بیان کن.

ابوالاسود گفت: یا امیر المومنین این شخص، کسی است که در ضمن اشعاری که سروده رسول خدا را هجو و نکوهش نموده است و رسول خدا (ص) در مقابل اشعار او فرمود:

پروردگارا من که شعر نتوانم گفتن، پس بهر بیتی که عمرو در هجو من سروده، او را لعنتی فرست. آیا با این سخن پیامبر خدا، می شود رستگاری و فلاح برای عمرو تصور نمود، تا به آن برسد؟

و یا از آنچه بدست می آورد سودی ببرد؟

بخدا سوگند، کسی که شناختن حسبش با قرعه باشد، باید در سخن ناتوان و قلبی ترسناک داشته باشد و احساس حقارت و بی پناهی کند و تن به هر مذلت و خاری بدهد، خود را نمی تواند در میان مردان جا دهد و یا در بکار بستن سخن، رای و نظری داشته باشد.

هنگام سخن گفتن مردان، ناچار گوش می دهد و دم در نمی آورد و به هنگام

[ صفحه ۲۷۱ ]

پا خواستن بزرگواران هر قوم، او چون سگ می نشیند، بنام دین خود را به تکلف و ریا افکند بسبب گناه بسیار یکه مرتکب شده، با ابهت بزرگواران نظر نمی افکند و در عین حال در بزرگواری آنها منازعه و همسری نتواند، سپس در تیرگیهای سخت سرگردان

شده، و بایی حیائی متوسل به مکر و دغل می شود، با مردم به حيله و نیرنگ معامله می کند در حالیکه سرانجام مکر و حيله در آتش است.

عمرو گفت: ای برادر دوئلی همانا تو خوار و فرومایه هستی، و اگر نسب خود را وابسته به کنانه نمی کردی و به این عنوان متوسل نمی شدی، اطرافیان تو چون باز شکاری تو را از میان می ربودند، ناچار بسبب این وابستگی بر دیگران بزرگی می فروشی و به نیروی آنها حمله می کنی و با این دستاویزها، زبانت گویا و توانا است ولی بزودی همین توانائی و زبان آوری برایت وبالی خواهد بود.

بخدا قسم. تو از قبلها دشمنترین اشخاص نسبت به امیر المومنین (معاویه) بودی و اکنون هم هیچگاه عداوت و دشمنیت نسبت به او به این سختی و شدت نبوده، لذا با دشمنان او دوست و با دوستان دشمنی، مدام در پی ماجراجویی و ایجاد حادثه هستی، و اگر معاویه از نظر من پیروی می کرد هر آینه مسلما زبان تو را قطع می کرد و افکار شیطانیت را از سرت بیرون می ساخت، زیرا تو آن دشمن نابکاری هستی که در پای درخت هستی او (معاویه) چون افعی نر کمین کرده ای در این هنگام، معاویه به سخن آمد و گفت:

ای ابا اسود تو منتهای کاوش را در آنچه خواستی نمودی و هیچ راه آشتی و سازش باقی نگذاشتی و سپس رو به عمرو کرد و گفت: آنطور که باید، از عهده دفاع برنیامدی و در برابر ابوالاسود، به مقصود خود نرسیدی، سخن از او آغاز شد و بر تو تجاوز نمود و آن کس که آغاز به حمله کند، ستمکارتر است و سومی شما (معاویه) بردبارتر است، از این سخن در گذرید و سخن دیگری به میان

[ صفحه ۲۷۲ ]

آوردید و بدون اینکه تصور کنید که از مجلس اخراجتان نمودم، از مجلس خارج شوید. عمرو برخاست در حالیکه این بیت را می سرود:

"العمری لقد اعیی القرون التی مضت  
لغش ثوی بین الفواد کمین"

ترجمه: بجان خودم قسم، ناپاکی درون، قرنهای گذشته را خسته نموده است. و ابوالاسود بپا خواست، و این بیت را می خواند:

"الا ان عمرا رام لیث خفیه  
و کیف ینال الذئب لیث عرین"

ترجمه: آگاه باشید عمرو آهنگ مزاحمت نموده، نسبت به شیری که در کنام خود آرمیده و حال آنکه چگونه گرگ خواهد توانست که به شیر شرز برسد و به او زیانی برساند.

مصدر این بحث: تاریخ "ابن عساکر" ج ۷ ص ۱۰۶-۱۰۴.

**سخنی از ابو جعفر و زید بن حسن**

ابوجعفر، و زید بن حسن گویند: معاویه در روز صفین از عمرو بن عاص درخواست نمود که صفوف اهل شام را در مقابل سپاهیان عراق منظم نماید، عمرو گفت:

مشروط بر اینکه حکم و فرمان من - در صورتیکه پسر ابی طالب کشته شود، و بلاد عراق را مسخر کردی - برای تو معتبر و نافذ باشد

معاویه گفت: مگر نه اینست که فرمان تو در باره حکومت مصر است؟

عمرو گفت: مگر نه اینست که حکومت مصر برای من در عوض بهشت است و کشته شدن پسر ابی طالب بهای آتش دوزخ است که از اهلش آتی جدا نمی گردد و پیوسته در دوزخ گرفتارند؟

معاویه گفت: ای ابا عبدالله، فرمانی که برای حکومت مصر به تو اعطا کردیم در عتبار خود باقیست، اگر پسر ابی طالب کشته شود.

[ صفحه ۲۷۳ ]

تو، آهسته در این باره سخن بگو، مبادا اهل شام سخن تو را بشنوند.

در این موقع عمرو خطاب به اهل شام نمود و گفت: ای گروه مردم شام صفوف خود را منظم کنید، جمجمه های خود را به پروردگارتان بسپارید و از خدای خود که می پرستیدش، استعانت جوئید، و با دشمن خود نبرد کنید، آنها را بکشید و دنباله شان را قطع کنید و در مقابل مشکلات و پیشامدهای جنگ صبور و بردبار باشید، همانا زمین از آن خدا است که به هر کس از بندگانش بخواهد بهره می دهد و فرجام کار به نفع اهل تقوی خواهد بود.

مصدر این بحث: کتاب " صفین " ابن مزاحم ص ۱۲۳، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

این سخن، بزرگترین کلامی است که بر ضعف دینی این مرد (عمرو) دلالت می کند. زیرا، این کلماتی که عمرو (در مقابل معاویه) گفت، می رساند که حق امیر مومنان علی (ع) را شناخته و تباهی و فساد کار مخالفین و مبارزین با او را تشخیص داده است با اینهمه مردم را به نبرد با آن جناب تحریص می کند و حقیقت امر را بر مردم مشتبه می سازد بنابر این، باید دانست که این استدلال رد بر نظر و عقیده کسانی است که عمل عمرو را از روی اجتهاد و یا عدالت او نیکو می دانند.

**عمرو عاص و برادرزاده اش**

عمرو عاص، برادرزاده ای هوشیار و زیرک داشت از قبیله بنی سهم که از مصر نزد او آمد و به او گفت: ای عمرو به من بگو، که تو در میان قریش با چه عقیده و رایب زندگی می کنی؟ دین خود را دادی و به دل آرزوی دنیای غیر خودت را می پرورانی آیا می پنداری اهل مصر - کشندگان عثمان - ولایت مصر را به معاویه تسلیم خواهند نمود و حال آنکه علی (ع) زنده است؟

[ صفحه ۲۷۴ ]

و باز چنین می پنداری که اگر هم مصر تحت تسلط معاویه قرار گرفت، همانطور که با سخن، آنرا طعمه تو قرار داد با سخن هم از تو باز نمی ستاند؟

عمرو گفت: ای برادرزاده عنان امر در دست خداست، نه در دست علی و معاویه

جوانک در پاسخ عمرو چنین سرود:

آگاه باش هند ای خواهر قبیله بنی زیاد عمرو قهرمان زیرک و زبردست روزگار است. و بسیار خوددار و قویدل می باشد و تو گرفتار آئی.

چنان حيله می کند که خردها، سرگردان می شوند و ظاهرسازیهایش همچون مار صحرائی، خطرناک و حيله گرند

معاویه در عهدنامه خود شرائطی بر عمرو تحمیل کرده که از خدعه و فریب او پرده بر میدارد.

عمرو در مقابل شرطی پیشنهاد کرده که جلوگیری حيله او باشد، هر دو نفر مکار و فریبکاراند.

(سپس خطاب به عمرو کرد): آگاه باش عمرو که تو از روی واقع به حکومت مصر نرسیده ای و از آغاز رستگار نبودی

تو دینت را به دنیا فروختی، و در این معامله زیان کردی، لذا تو بدترین بندگان هستی

تو هر چند در آغاز کار، مصر را صاحب شدی، ولی رسیدن تو به این مقصود، با دشواریهای طاقت فرسا همراه خواهد بود.

بر معاویه وارد شدی همچون کسی که بر قوم عاد وارد می شود، و در این راه آنچه بدست آوردی باختی، و با سیه روئی خود را

محروم ساختی

آیا تو ابوالحسن علی (ع) را نشناخته ای و به آنچه از حق او به دشمن رسید آگاه نشدی؟ و بعد از او و همراهی با او عدول کردی و

به سوی معاویه، زاد حرب

[ صفحه ۲۷۵ ]

گرائیدی در حالیکه میان سفیدی (نورانیت) با سیاهی (تیره روزی) فاصله بسیار است.

انگشتان آدمی هر قدر دراز و رسا باشد به ستاره سهیل کجا رسد، و شایستگی را با تباهی و فساد فرق بسیار است. آیا هنگامی که او

را بر مرکب درشت و زمخت بینی که سپاهیان را با نیزه های بلند و برنده، وادار به حمله به دشمن می کند، ایمن خواهی بود؟

چه خواهی کرد در وقتیکه به او نزدیک شوی او تو را به نبرد بطلبد؟ بین با چه کسی خصومت می کنی

عمرو گفت: ای پسر برادرم اگر من با علی بودم خانه من برایم کافی بود و گنجایش مرا داشت ولی اکنون من با معاویه هستم.

برادرزاده اش گفت: اگر تو معاویه را نخواهی، او هم تو را نمی خواهد لیکن تو دنیای او را می خواهی و او هم خواهان دین تو

شده است.

سخنان این جوان، به گوش معاویه رسید، او را طلب نمود ولی او گریخت و به علی ملحق شد و داستان عمرو و معاویه را برای آن

جناب شرح داد، حضرت از الحاق او شاد و او را به خود نزدیک و گرامی داشت.

مروان از این جریان خشمناک شد و گفت: مرا چه شده که نتوانم چون عمرو معامله کنم، معاویه گفت: جز این نیست، عمرو مردان

را برای تو می خرد.

راوی گوید: چون قصه معامله عمرو و معاویه به علی (ع) رسید، حضرت این اشعار را خواند:

یا عجباً لقد سمعت منکراً

کذبا علی الله یشیب الشعرا

یسترق السمع و یغشی البصرا  
ما کان یرضی احمد لو اخبرا

ان یقرنوا وصیه و الابترا  
شانی الرسول و اللعین الاخر

کلاهما فی جنده قد عسکرا  
قد باع هذا دینه فافجرا

[ صفحه ۲۷۶ ]

من ذا بدنیا بیعه قد خسرا  
بملک مصر ان اصاب الظفرا

انی اذا الموت دنا و خضرا  
شمرت ثوبی و دعوت قنبرا

قدم لوائی لا توخر حذرا  
لن ینفع الحذار مما قدرا

لما رايت الموت موتا احمرا  
عبات همدان و عبوا حمیرا

حی یمان یعظمون الخطرا  
قرن اذا ناطح قرنا کسرا

قل لابن حرب لا تدب الحمرا  
ارود قليلا ابد منک الضجرا

لا تحسبني يا ابن حرب عمرا  
و سل بنا بدرا معا و خیرا

كانت قریش یوم بدر جزرا  
اذ وردوا الامر فذموا الصدرا

لو ان عندی یا ابن حرب جعفررا  
او حمزه القرم الهمام الازهر

ارات قریش نجم لیل ظهرا

مصادر این بحث: "الامامه و السیاسه، ج ۱ ص ۸۴، کتاب "صفین" ابن مزاحم ص ۲۴"، شرح نهج البلاغه "ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۸.

### غانمه قرشیه و عمرو عاص

این بانوی مسلمان که نامش غانمه است، در مکه بود و شنید معاویه و عمرو بن عاص به بنی هاشم دشنام می دهند، گفت: ای گروه قریش بخدا قسم معاویه امیر المومنین نیست و در خور این مقامی که برای خود پنداشته نیست، او بخدا قسم کسی است که نسبت به رسول خدا (ص) بدی و نکوهش نمود من خود نزد معاویه خواهم رفت و با او سخنی خواهم گفت که از شرمساری، عرق در پیشانی‌ش نقش بندد و از شنیدن آن بسیار ناراحت و نالان گردد.

عامل و نماینده معاویه، این جریان را به معاویه نوشت، همینکه معاویه از این قضیه اطلاع یافت که غانمه به او نزدیک شده، امر کرد محلی را به عنوان

[ صفحه ۲۷۷ ]

مهمانخانه پاکیزه و آماده و مفروش نمودند، همینکه غانمه به نزدیکی مدینه رسید یزید با حشم و غلامانش به استقبال او رفت و غانمه پس از ورود به مدینه به خانه برادرش عمرو بن غانم رفت.

یزید به او گفت: ابا عبدالرحمن (معاویه) (امر کرده تو) به مهمانخانه او فرود آئی.

غانمه یزید را نمی شناخت لذا سوال کرد: تو کیستی؟ خداوند تو را حفظ کند.

گفت: من یزید پسر معاویه هستم.

غانمه گفت: خدا تو را باقی نگذارد ای ناقص، تو در خود پذیرائی مهمان نیستی

رنگ یزید از این اهانت دگرگون شد و به نزد پدرش آمد و جریان را به او خبر داد، معاویه گفت: این سالخورده ترین زن قریش است و از همه بزرگتر می باشد.

یزید گفت: سن او را در چه حدی ضبط کرده اند؟

معاویه گفت: در زمان رسول خدا (ص) چهار صد سال برآورد کردند، و این زن باقیمانده بزرگان است. روز بعد معاویه به نزد غانمه آمد و به او سلام کرد. غانمه گفت:

سلام بر اهل ایمان، و خواری و هلاکت بناسپاسان، سپس گفت: کدامیک از شما عمرو بن عاص است. عمرو فوراً جواب داد که من اینجا هستم.

غانمه گفت: این توئی که قریش و بنی هاشم را دشنام می دهی؟ و حال آنکه خود لایق دشنام هستی و موجبات دشنام در تو فراهم است، دشنامها به تو برمی گردد. بخدا قسم، به عیوب و زشتیهای تو و مادرت دانا و آشنایم و یک یک عیبهای تو را یاد می کنم تو از کنیزک سیاهی، دیوانه و زشت کردار و احمق، متولد شدی، کنیزکی که ایستاده بول می کرد و اشخاص فرومایه و پست را برای مقاربت می پذیرفت، هر گاه

[ صفحه ۲۷۸ ]

نری با او همبستر می شد نطفه او بر نطفه آن مرد غلبه می نمود (کنایه از فرط شهوت او است) در یک روز چهل مرد بر او می جهیدند و همبستر می شدند - این مربوط به مادرت -

و اما تو من تو را مردی یاوه و گمراه یافتم که به رشد و صلاح نرسیدی و چنان فاسد و تباه و تباه کننده هستی که صلاح و هدایت را در تو راهی نیست، تو مرد بیگانه ای را همبستر با زنت دیدی و حس غیرت و مخالفتی از تو دیده نشد. اما تو ای معاویه هیچگاه با نیکی و صلاح سر و کاری نداری و بر اساس خیر و نیکی تربیت نشده ای، تو را چکار با بنی هاشم؟ آیا زنان بنی امیه چون زنان بنی هاشمند؟...

تا آخر حدیث که طولانی است، و ما مقداری از ابتدای آن را ذکر کردیم (و برای مطالعه تمام آن) به "المحاسن و الاضداد" تالیف جاحظ ص ۱۰۴-۱۰۲ و چاپ دیگر ص ۱۲۱-۱۱۸ و "المحاسن و المساوی" تالیف بیهقی ج ۷، ۷۱۰۷، مراجعه شود.

### سخن مولف پیرامون شخصیت عمرو

این بود، حقیقت و نمودار ذاتی و روحیات این مرد (عمرو بن عاص)، از زمان جاهلیت و در عصر نبوت صلی الله علیه و آله و بعد از آن تا آنگاه که فتنه ها پیا پیا کرد و در زمان حکومت امیر المومنین علیه السلام قبائل را در مقابل هم به جنگ انداخت، و در روزی که بازاده هند جگرخوار، برای نابودی حق و اهل حق پیوست، و آنهمه نیرنگها و حادثه جوئیها که نمود تا هنگامی که عمر ننگینش بسر آمد و در پستترین حالات مرگش فرا رسید و بنیان آرزوهای او را خراب کرد و فرجامش در طبقات دوزخ، گرفتار شراره های آتش گشت و قیدهای آهنین و آتشین او را در میان گرفت

ما این حقیقت را برای خوانندگان گرامی محسوس نمودیم، وضع این مرد طوری است که سراسر زندگیش آنچه هست از همین امور بوده که شرحش گذشت که نه باعث ثنائی است برای او و نه مقامی تا مایه مباهات او گردد، و آنچه در اوصاف او گفته شده، ساخته همقطاران و همفکران اوست که از دشمنان خاندان رسالتند،

[ صفحه ۲۷۹ ]

و با حقائق قطعی که با ذکر سوابق تاریخی، بیان نمودیم گمان نمی رود جایی برای مطالب ساختگی آنها باقی مانده باشد و بتواند حقایق را از محور خود منحرف سازد، خاصه با توجه به خصوصیات و حالات راویان ناپاک و بداندیش، که در راه انگیزش باطل کوشیده اند



اما داستان فرماندهی او (عمرو) در غزوه "ذات السلاسل"، "هیچ سودی به او عاید نمی‌کند و فضیلتی برای او محسوب نمی‌شود چه، با دلائل قطعی معلوم شد که او در تمام دوران زندگی، تظاهر به اسلام نموده و کفر و نفاق را در باطن خود باقی نگه داشته است ولی مصلحت عمومی مسلمین و حکمت الهی، رسول خدا را صلی الله علیه و آله از عمل به مقتضای باطن افراد، باز می‌داشت و با آنها به حکم ظواهرشان، رفتار می‌فرمود، زیرا آنها تازه از دوره جاهلیت به اسلام گرائیده بودند، و اسلام هیچگاه به مقتضای احساسات و افکار درونی آنها (در این جهان) با آنها رفتار نکرده است.

اگر قرار بود چنین کاوشهایی در کار باشد، آنها سیر قهقرائی را به سوی جاهلیت پیش می‌گرفتند، لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ظواهرشان با آنها معاشات می‌فرمود تا شاید تدریجا به حقیقت ایمان آورند و اسلام بتواند جائی در قلوب آنها پیدا کند و بر این اساس بود که رسول خدا به دورویی بسیاری از صحابه واقف بود و خداوند هم این معنی را به او خبر داده بود که: و من اهل المدینه مردوا علی النفاق... و در دیگر آیات، منتها آنجناب حقیقت حال را نادیده می‌گرفت تا از اعراض و انحراف آنها جلوگیری کرده باشد.

بنابر این، فرماندهی عمرو در آن غزوه، با اینکه پیغمبر به نفاق او آگاه بود بر اساس همین حکمت الهی است و هیچگونه ملازمه ای با اهلیت و صلاحیت او نخواهد داشت چنانکه سخن امیر مومنان علیه السلام را در این باره ملاحظه نمودید که فرمود:

چون پرچم فرماندهی را رسول خدا (ص) بنام عمرو (در غزوه ذات السلاسل) بست، با او شرطی کرد که بدان عمل نکرد.

و دلیل بر این حقیقت گفتار ابی عمرو و غیر او است دایر بر اینکه:

[ صفحه ۲۸۰ ]

عمرو بن عاص بر اهل اسکندریه مدعی شد: که آنها معاهده خود را نقض نموده اند و با این توطئه و نیرنگ بر آنها هجوم برد و نبرد نمود و اسکندریه را فتح کرد و عده زیادی از آنها کشت و خاندانی از آنها را اسیر نمود.

عثمان در این اقدام بر عمرو خشمگین شد و بهانه عمرو را به پیمان شکنی اهل اسکندریه، درست و مطابق واقع تلقی نکرد لذا، امر کرد اسیران آنجا را به محلهای خود برگردانند و عمرو را از حکومت مصر عزل نمود و بجای او عبدالله بن سعد بن ابی سرح عامری را به ولایت و حکومت منصوب نمود و همین عمل باعث بدبینی و کینه توزی بین عمرو بن عاص و عثمان شده و پس از اینکه این کینه و عداوت آشکار شد، عمرو با خاندان خود از اجتماع دوری گزید و در ناحیه ای از فلسطین اقامت گزید و گاهگاهی به مدینه سری می‌زد و در خلال اقامتش در مدینه، از عثمان و بعضی دیگر زبان به طعن و نکوهش می‌گشود.

پیش از عثمان، عمر بن خطاب عمرو را به حکومت مصر گماشت و تا آغاز حکومت عثمان در آن مقام باقی بود ولی در اثر عزل او از مقامش و محرومیت حاصله از حکومت مصر، کینه عثمان در قلب او آتش افروخت بحدیکه پس از اطلاع از کشته شدن عثمان، شاد شد و در مقام خودستائی و حماسه سرائی بر آمد و چنین گفت: من (با ذکر کینه خود = ابو عبدالله)، کسی هستم که اگر زخمی را پیش از التیام بفشارم، آنرا به خود می‌اندازم، باری چنانکه ذکر شد، عثمان در آغاز خلافتش، او را از حکومت مصر عزل، و فقط وظیفه پیشنمازی بدو سپرد. و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را مامور خراج (گرفتن مالیاتهای) مصر نمود و پس از مدتی پیشنمازی را هم از عمرو گرفت و به عبدالله واگذار نمود و دست عمرو را بکلی از ولایت مصر کوتاه کرد، پس از آنکه عمرو به مدینه برگشت، پیوسته در مجالس از عثمان انتقاد می‌کرد و او را طعن و نکوهش می‌نمود.

[ صفحه ۲۸۱ ]

روزی عثمان در خلوت او را طلبید و به او گفت: ای زاده نابغه چه زود گریبان جبه تو آلوده و کثیف شد تازه تو را از کار انداخته ام، و تو بر من طعن و نکوهش می کنی؟ وقتی که نزد من می آئی با چهره ریاکارانه خود را می نمایانی و از نزد من که خارج می شوی نوعی دیگری؟ بخدا قسم، اگر از من بهره ای بتو می رسید، چنین نمی کردی.

عمرو در پاسخ عثمان گفت: چه بسیار سخنها از من به تو گفته اند که هیچ درست نیست، ای امیر المومنین به خاطر خدا (از سو ظن نسبت به من که رعیت توام) پرهیز کن.

عثمان گفت: آن هنگام که تو را در آن مقام گذاشتم، نقص و کجروی تو را می دانستم و همانوقت هم در باره تو سخنان بسیاری در میان بود.

عمرو گفت: من، از طرف عمر بن خطاب متصدی آن مقام بودم و او هنگام در گذشتش از من راضی بود، عثمان گفت: اگر من هم چون عمر با تو رفتار می کردم و با کمال شدت مراقب کارهایت بودم، از حدود خود تجاوز نمی کردی، ولی من بنرمی با تو رفتار نمودم و ملاطفت کردم لذا جری و بیباک شدی.

عمرو بن عاص با حالت خشم و حقد و کینه از نزد عثمان بیرون شد و هر گاه به نزد علی (ع) می آمد، حضرت را بر علیه عثمان برمی انگیزت، و اگر به نزد زبیر یا طلحه می رفت آندو را به دشمنی علیه عثمان تحریک می کرد و به هنگامی که حاجیها از مکه می آمدند، خود را به آنها می رساند و آنها را از کارهای خودسرانه عثمان مطلع می ساخت هنگامی که مهاجمین مصری، به مدینه آمدند، عثمان از علی (ع) درخواست نمود تا آنها را آرام سازد. علی هم با آنها ملاقات و با کلماتی آنها را تسکین داد و در نتیجه بازگشتند سپس عثمان برای مردم خطبه خواند و گفت:

این گروه مصری، چیزهای بی اصل از پیشوای خود شنیده بودند، پس از آنکه به نادرستی آن یقین حاصل نمودند، بازگشتند در این موقع عمرو بن عاص که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با صدای بلند گفت: ای عثمان از خدا بترس

[ صفحه ۲۸۲ ]

تو مرتکب کارهایی شدی که هلاکتبار است ما هم به پیروی از تو در آن کارها شرکت نمودیم، تو از آن کارها توبه کن تا ما هم توبه کنیم.

عثمان بر عمرو بانگ زد: ای پسر نابغه تو اینجائی؟ بخدا قسم از وقتی که تو را از امر ولایت و حکومت مصر بازداشته ام شپش در گریبان افتاده (کنایه از اینست که ناراحتی و نمی توانی آرام بنشینی و مدام در پی فتنه می گردی). بلاذری در کتاب "الانساب" این جمله را چنین نوشته: و تو از کسانی هستی که ماجراجویان را علیه من برمی انگیزی، و اینهمه بخاطر اینست که تو را از حکومت مصر، عزل نمودم

پس از محاصره اولی عثمان، عمرو از مدینه خارج شد و در زمینی که بنام (سبع) در فلسطین داشت، اقامت گزید و اغلب می گفت: من (با ذکر کنیه خود = ابو عبدالله) کسی هستم که اگر قرحه و زخمی را خاراندم آنرا فشار می دهم تا به خون بیفتد، بخدا سوگند که حتی چوپانها را علیه عثمان تحریک خواهم کرد، و در لفظ دیگر بلاذری چنین آمده است: و شروع نمود به تحریک و تهییج مردم علیه عثمان حتی چوپانها را.

روزی در قصر خود در فلسطین که مشرف بر جاده بود، سواری را دید از مدینه می آید، عمرو از عثمان سؤال کرد. سوار گفت: او را در محاصره دیدم.

عمرو در مقام حماسه و خودستائی برآمد و سپس مثلی را بزبان راند که ترجمه فارسیش رکیک می شود و ما از ترجمه آن خودداری می کنیم و منظورش بود که:

من مردم را چنان برانگیختم و توطئه را چنان فراهم نمودم که عثمان در حال بی خبری و غفلت بسر می برد و چون خبر کشته شدن عثمان به او رسید، گفت: من (ابو عبدالله)، عثمان را کشتم، در حالیکه خود در " وادی السباع) هستم البته عثمان با تحریکات من به این سرانجام رسید، سپس در اطراف وضعیت بعد از او اندیشید و با خود گفت: آیا متصدی مقام خلافت بعد از عثمان چه کسی می شود؟

[ صفحه ۲۸۳ ]

اگر طلحه عهده دار شود، در بخشش جوانمرد و در میان عرب به این صفت مشهور است، و اگر پسر ابی طالب عهده دار مقام خلافت گردد، او در تمامی شئون فقط حق را در نظر دارد و رعایت می کند و او در نزد من مکروه ترین کسی است که عهده دار این مقام شود

پس از آنکه اطلاع یافت که با علی بیعت شده، بسیار ناراحت شد و مترصد بود که مردم چه خواهند کرد؟

سپس متوجه شد که معاویه در شام از بیعت با علی (ع) امتناع کرده و کشته شدن عثمان را اهمیت داده و مردم را به خونخواهی او تحریک و تحریص می کند.

در این موقع با فرزندانش، عبدالله و محمد در مقام مشاوره بر آمد و گفت: اما علی (ع) مردی است در اجرای حق جری و بیباک و خیر و بهره ای از ناحیه او متصور نیست او چون منی را در هیچ امری از امور دخالت نخواهد داد.

عبدالله گفت: پدر، پیغمبر (ص) در گذشت در حالیکه از تو راضی بود ابوبکر و عمر هم از دنیا رفتند و از تو راضی بودند، بنابر این عقیده و رای من اینست که از هر کاری دست برداری و در خانه خود بنشینی تا وقتی که مردم، همه بر امامی اتفاق نمودند، تو نیز بیعت کن. اما محمد گفت:

تو یک تن از شخصیت‌های حساس عرب هستی و من صلاح نمی بینم که امر خلافت بدون اینکه از تو نامی در میان باشد شکل بگیرد عمرو گفت: اما تو ای عبدالله خیر و صلاح اخروی مرا در نظر گرفتی و رای تو ضامن دین من خواهد بود اما تو ای محمد رای به امری دادی که برای دنیای من مفید است ولی نسبت به امر آخرتم نامطلوب و مضر است.

سپس به اتفاق فرزندانش به نزد معاویه رفت، در شام مشاهده کرد که مردم معاویه را به خونخواهی عثمان تحریک می کنند. عمرو بن عاص به مردم شام گفت:

درست تشخیص داده اید و حق با شما است، در مقام خونخواهی خلیفه مظلوم از پای نایستید.

[ صفحه ۲۸۴ ]

معاویه متوجه سخنان عمرو بن عاص نبود، فرزندانش به او گفتند: مگر نمی بینی معاویه التفاتی به ابراز احساسات تو ندارد؟ سخن دیگری بگو و راه دیگری پیش گیر تا توجه معاویه را به خود جلب کنی.

عمرو بر معاویه داخل شد و به او گفت: بس مایه تعجب است من با هدفی که مطابق هدف تو است بر تو وارد شدم و تو از من اعراض می کنی و التفاتی به من نمی کنی؟ بخدا قسم اگر ما با تو در نبرد شرکت و همکاری کنیم، در باره خونخواهی خلیفه

مقتول با تو هماهنگ می شویم، آنچه در نفوس ما نسبت به این قضیه است نگفته پیداست چیست، مابا کسی جنگ خواهیم کرد که تو سابقه و فضیلت و خویشاوندی او را با رسول خدا می دانی و کاملاً آگاهی، منتهی چیزی که هست. ما خواهان این دنیائیم. معاویه پس از این گفتارها به عمرو متمایل شد و با او سازش نمود.

پس از این سازش نامیمون، پیوسته مردم را تحریص به کشتن امام امیر المومنین (ع) می نمود همانطور که نسبت به عثمان آنقدر تحریکات کرد تا او را به کشتن داد و به آن افتخار می نمود و پس از خاتمه کار عثمان، پیراهن او را وسیله رسیدن به مقام و پاداش قرار داد و به خونخواهی او قیام و تظاهر نمود.

از جمله کسانی که عمرو او را بر علیه امیر المومنین تحریک می نمود، حرث وابسته معاویه بن ابی سفیان بود. ابن عساکر در ج ۴ ص ۱۱۳ تاریخش گوید معاویه به حرث گفت:

از علی بپرهیز و نیزه خود را به هر جا می خواهی بگذار. عمرو به حرث گفت: ای حرث بخدا قسم، اگر تو قرشی می بودی، معاویه دوست می داشت که علی را به قتل برسانی و کراهت دارد از اینکه این امر نصیب دیگران گردد، پس تو اگر فرصتی یافتی بر او هجوم کن.

[ صفحه ۲۸۵ ]

و چون امیر المومنین کشته شد، بدان خوشحال گشت، سفیان بن عبد شمس ابن ابی وقاص، این بشارت را به او (عمرو) داد. ابن عساکر در ج ۶ ص ۱۸۱ تاریخش گوید: چون امیر المومنین علی (ع) ضربت خورد، سفیان بشارت به نزد معاویه و عمرو بن عاص برد، سپس معاویه این اشعار را به عمرو نوشت:

مرگ بزرگی از نسل لوی بن غالب تو را نگاه داشت در حالیکه اسباب و وسائل مرگ بسیار است.

پس ای عمرو آرام باش، تو به او از دیگر مردان خویش نزدیکتری، در حالیکه شمشیر مرادی از فرزند بزرگ مکه، آلوده بخون شد.

تو نجات یافتی در حالیکه دیگری از خوارج چون مرادی مرا با شمشیر می زند و سرانجام به ضرر خودش تمام می شود و تو در مصر جایگاه خود مانند آهوی سرگردان نغمه سرائی می کنی.

اینست روحیه این مرد (عمرو) و واقعیت امر و داد و ستدی که بزبان خود نمود و اینست بضاعت ناچیز او در دین، آن هم دینی که واقعیتش جز الحاد و کفر نیست. و در دلشان جز نفاق و دودلی نیست؟ اگر چنین نبود به چنین معامله و سازشی قانع نمی شد در حالیکه موضوع سازش و بهای آن را به خوبی می شناخت و سابقه امیر المومنین (ع) و برتری و خویشاوندی او را (با رسول خدا) می دانست و می گفت:

اگر علی بن ابی طالب (ع) خلافت را دریابد، جز این نیست که حق را از لوٹ و کثافت باطل، پاک و منزه خواهد ساخت و با این حال، نسبت به آن حضرت ابراز دشمنی و کینه می نمود و می گفت:

نارواتر و ناگوارتر کسی که عهده دار خلافت شود در نزد من علی است.

او اعتراف به حق داشت ولی قیام بخلاف آن می نمود، او جایگاه صالح برای خلافت را می شناخت ولی به پیروی از هوای نفس می گفت: ما فقط دنیا را خواسته ایم و بر همین مبنا، دین خود را به بهای ناچیزی (امارت مصر و توابع آن) به معاویه

[ صفحه ۲۸۶ ]

فروخت و مردم را بر علیه امامی وادار می کرد که طهارت و پاکی او نص کتاب الهی است و به کشتن آنجناب مسرور می شد، او با کمال صراحت خود را چنین معرفی کرد. خدای او را در معامله و رفتار و سازشش مبارک نگرداند

### داستان شجاعت عمرو در جنگ صفین

سابقه ای از پسر نابغه، در غزوات و نبردها سراغ نداریم، نه در زمان جاهلیت قبل از اسلام و نه در دوران نبوت. اما جنگ صفین از او جز خاطره ننگین کشف عورتش در مقابل امیر المومنین (ع) و فرارش از مالک اشتر، وجود ندارد. در این جنگ است که ننگ و عار او برای همیشه در تاریخ ثبت شد و مورد تمثیل و تغنی اهل حجاز قرار گرفت، عتبه بن ابی سفیان راجع به رسوائی او در شعرش چنین آورده است:

"سوی عمرو وقته خصیتاه  
نجی و لقلبه منه و جیب"

ترجمه:.... جز عمرو که تخمهایش او را از خطر نجات داد و حال آنکه از مواجهه با این خطر دلش در اضطراب بود. و ذکر عمرو و موقعیت او در شعر معاویه بن ابی سفیان چنین آمده است:

"فقد لاقی ابا حسن علیا  
فاب الوائلی ماب خازی"

"فلو لم یبد عورته للاقی  
به لیثا یدلل کل غازی"

ترجمه: عمرو با ابوالحسن علی (ع)، روبرو شد و عمرو (آنکه منسوب به وائل است) با خاری و رسوائی بازگشت. اگر عورت خود را آشکار نساخته بود، شیرمردی در روبرویش بود که هر جنگجوئی را خوار می کند. (و عمرو) در شعر حارث بن نصر سهمی چنین نکوهش شده است: به عمرو و ابن ابطیه بگوئید که در مسیر خود مراقب و آگاه باشند تا دوباره با شیرمرد (علی) روبرو نشوند.

[ صفحه ۲۸۷ ]

و ستایش نکنید مگر اسافل اعضا خود را که بخدا قسم آنها شما را از هلاکت نگه داشت. و در شعر امیر ابی فراس چنین آمده است:

و لا خیر فی دفع الردی بمذله

کما ردها یوما بسوته عمرو

ترجمه در راه برطرف کردن هلاکت با پناه آوردن به خواری و پستی خیری نیست چنانکه عمرو با نشان دادن عورت خود، از مرگ رهید.

زاهی بغدادی در شعرش چنین آورده:

علی از روی بزرگواری از عمرو بسر روی بگردانید، هنگامی که با کشف عورت آنها روبرو شد.

و دیگری از شعرا چنین سروده است:

برای حفظ زندگی با تن دادن به ذلت و خواری خیری نیست چنانکه عمرو با تشبث به یک چنین خواری خود را از هلاکت رها کنید. عبدالباقی فاروقی عمری گفته:

در شب مشهور به "لیلہ الہریر" عمرو بن عاص چون خود را مغلوب یافت، عورت خود را آشکار ساخت و علی خشمگین شد و از او گذشت و چون سیره نجیبان او را عفو نمود در حالیکه اگر می خواست، او را با سر نیزه پیوند داده، نابودش می ساخت.

و بطوریکه شرح آن خواهد آمد، این کار زشت و رسوا از او مکرر سرزده است، آری اگر در این مرد کمی از شجاعت وجود داشت، در مقابل نکوهش کنندگان با چهره ای درهم و خشمگین روبرو می شد و با زبان و غضب از خود دفاع نمی نمود در حالیکه او همان عنصر پست و ناچیز است که در جنگها، نبرد به عهده سپاهیان دلیر بود و از او هیچ اثری در جبهه جنگ مشاهده نمی شد، تنها در حيله گری می اندیشید چنانکه در جنگ صفین مشاهده می شود اصلا از خیمه و سراپرده معاویه جدا نمی شد و با مکر و حيله با او همکاری داشت جز در دو موقف که تفصیل آن

[ صفحه ۲۸۸ ]

خواهد آمد.

لذا او در بین شجاعان نام و شهرتی ندارد فقط به عنوان هوش و مکر و تزویر مشهور گشته است.

بیهقی در ج ۱ ص ۳۹ "المحاسن و المساوی" خود آورده است که:

عمرو بن عاص در روز جنگ صفین به پسرش عبدالله گفت: درست نگاه کن در صفوف مقدم سپاه علی پیدا است؟ عبدالله گوید: نگاه کردم و علی را دیدم، به پدرم گفتم: اینست علی که بر قاطری نشسته و قبا و کلاه سفیدی پوشیده است.

عمرو بن عاص با کمال نگرانی و ترس با خود گفت:

بخدا قسم، امروز همانند جنگهای زمان پیامبر (ص) از قبیل غزوه "ذات السلاسل" و "یرموک" و "اجنادین" نیست. ای کاشک من از این معرکه دور می بودم. اینست آنچه همزمانهای او، از او درک نموده اند، و به زودی سخنان آنها که در باره عمرو گفته اند خواهد آمد.

بلی ابن عبدالبر پس از گذشت زمانهایی طولانی چنین در نظر گرفته که در کتاب خود "استیعاب" او را از یک سو سواران قریش و دلیران قوم در جاهلیت به حساب آورد، و شاید ابن منیر که ده سال بعد از ابن عبدالبر متولد شده بر سخن او در "استیعاب" وقوف

یافته که عمرو را چنین به شجاعت ستوده است

ابن منیر، در قصیده خود چنین سروده:

واقول ان اخطا معاویه فما اخطا القدر

هذا و لم یغدر معاویه و لا عمرو مکر  
 بطل بسوته یقاتل لا بصارمه الذکر  
 ترجمه... می گویم: اگر معاویه خطا کرد، تقدیر خطا ننمود

[ صفحه ۲۸۹ ]

این را بدان که معاویه و عمرو هیچ مکر و حيله نورزیدند.

عمرو دلاوری که با بیرون افکندن عورت خود با دشمن نبرد می کرد نه با شمشیر مردانه خود اکنون (ای خواننده عزیز) این تو و موارد دشواری که او (عمرو) بر آن وقوف یافته، تا ضعف و ناتوانی او را در روبرو شدن با رزمجویان در میدان نبرد بنگری، و از حقیقت حال او در این قسمت هم آگاه گردی.  
 از این گفتارها که گذشت، ارزش سخن ابن حجر معلوم می شود، وی در ج ۳ ص ۲ "الاصابه" نقل نموده که: پیامبر خدا (ص) عمرو را به جهت معرفت و شجاعتش به خود نزدیک می داشت و ما فعلا- درصدد این نیستیم که از ابن حجر بپرسیم کی و کجا پیامبر (ص) او را بخود نزدیک فرمود

[ صفحه ۲۹۰ ]

### امیرالمومنین و عمرو عاص در جنگ صفین

#### اشاره

عمرو بن عاص پیوسته با حرث بن نضر خثعمی که از اصحاب علی (ع) بود، عداوت می ورزید. علی (ع) حرث را چنان آماده ساخته بود که یکه تازان سپاه شام از او می ترسیدند و شجاعت او چنان در قلوب اهل شام قرار گرفته بود که احدی از آنها حاضر نبودند با او روبرو شوند و عمرو بن عاص، در هر مجلس و محفلی از او به زشتی نام می برد و او را مورد نکوهش قرار می داد.  
 حرث در باره او این ابیات را سرود:

عمرو از یاد کردن حرث در گذشت زمان باز نمی ایستد، مگر اینکه با علی روبرو شود  
 آن راد مردی که شمشیر را بر دوش راست نهاده و دلاوران را به چیزی نمی گیرد.

کاش، در آن هنگامه سخت، و اجتماع جنگجویان که شمشیرها قدرت خود را از دست دادند، عمرو با علی (ع) روبرو می شد، آن هنگام، که در عرصه کارزار آن سرپرست و حامی قوم، با دلیرانی که بر اسبهای سفید و سیاه و تندرو، مبارزان را بسوی خود می خواندند، توای عمرو از فخر و مباهات آرام می گیری و بدان ملاقات می کنی هاشمی را.  
 اگر می خواهی با او روبرو شو، تا بزرگی روزگار را در صورت پیروزی احراز کنی، و یا مرگ را، و آنکه این صفات در اوست علی است.

این اشعار، در بین مردم شایع شد تا به گوش عمرو رسید، قسم یاد کرد که حتما با علی روبرو می شود و لو هزار بار بمیرد.  
 و چون صفوف سپاهیان از دو جانب (در اثر حملات متقابل)، درهم شدند،

[ صفحه ۲۹۱ ]

عمرو با علی روبرو شد و با نیزه ای که همراه داشت حمله نمود.

علی (ع) در حالیکه شمشیر در دست داشت و نیزه خود را برکاب زین قرار داده بود بسوی او آمد و به او نزدیک شد. همینکه اسب تازاند تا بر او تفوق یابد، عمرو خود را از اسب بزرگتر افکند و پاهای خود را بلند نمود چنانکه عورتش نمایان شد. در این حال علی از او روی برگرداند و برگشت و این بزرگواری و آقائی آن حضرت ضرب المثل شد. ابن قتیبه در ج ۱ ص ۹۱ "الامامه و السیاسه" گوید:

گفته اند که عمرو به معاویه گفت: آیا از علی می ترسی؟ و مرا در نصیحت متهم می داری، بخدا قسم من با علی در اولین برخورد، نبرد خواهم کرد و لو هزار بار بمیرم.

در موقع برخورد، همینکه عمرو با آن حضرت روبرو شد، علی با نیزه او را به زمین افکند. عمرو برای نجات خود، عورتش را نمایان ساخت و علی روی از او برگردانید و برگشت و آن حضرت هیچگاه از روی حیا به عورت کسی نگاه نکرد و بزرگواری خود را در این امر و منزله بودن از آنچه روا نیست، به ثبوت رسانید.

مسعودی در ج ۲ ص ۲۵ "مروج الذهب" می گوید: هنگامی که عمرو، معاویه را به نبرد با علی وادار نمود، معاویه او را قسم داد که خود این کار را انجام دهد و عمرو چاره ای نداشت جز آنکه در میدان نبرد با علی روبرو شود.

همینکه در برابر علی قرار گرفت، علی (ع) او را شناخت شمشیر کشید تا او را بزند. عمرو فوراً عورت خود را نمایان ساخت و گفت: من اهل نبرد نیستم، مجبور بودم علی (ع) از او روی بتافت و بزشتی نکوهشش نمود و عمرو هم به محل خود بازگشت

[ صفحه ۲۹۲ ]

در یکی از شبهای جنگ صفین، عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و مروان بن حکم و عبدالله بن عامر و ابن طلحه الطلحات خزاعی نزد معاویه گرد آمدند، عتبه گفت: امر ما با علی بن ابی طالب عجیب است، همگی با او خونی هستیم. اما من جدم عتبه بن ربیع و برادرم حنظله بدست علی در جنگ بدر کشته شدند، و نیز علی در کشتن عمویم، شیهه شرکت داشته است.

اما تو ای ولید، پدرت را علی با زجر کشت، و اما تو ای پسر عامر پدرت را علی بر خاک افکند و عمویت را برهنه نمود، و اما تو ای پسر طلحه پدرت را در جنگ جمل کشت و برادرانت را یتیم نمود، و اما تو ای مروان چنانی که شاعر گوید:

و آنها را خلاصی بخشیدم در حالیکه جز گوشت گندیده مشرف به هلاک و یا مرده و کشته شده، چیزی نبودند.

معاویه گفت: تا اینجا اقرار بود، حال برای جبران این خسارتهای خونخواهی چه دارید؟ مروان گفت: تو در مقام جبران و خونخواهی چه پیشنهاد می کنی؟

معاویه گفت: دلم می خواهد او را با نیزه ها پاره پاره نمائید.

مروان گفت: ای معاویه بخدا سوگند که تو یاوه سرائی می کنی، و یا ما را استهزا می کنی و به گمانم ما بر تو گران آمده ایم.

عتبه بن ابی سفیان این اشعار را گفت:

معاویه پسر حرب به ما می گوید: آیا برای خونخواهی، داوطلبی نیست، که با قدرت راه بر علی ببندد و او را از پای در آورد؟

پس من به او گفتم: آیا کار را به بازی گرفته ای، ای پسر هند، گوئی تو در میان ما، مردی غریب هستی؟ آیا ما را فریب می دهی



که گرفتار مار خطرناک دامنه صحرا شویم که اگر گزید، دیگر برای آن دوا و شفائی نیست. این گفتار چیست که در دامنه دشت به جنبش در آید و حال آنکه، شیری مهیب به سوی او حمله ور است.

[ صفحه ۲۹۳ ]

به ضعیفترین حيله ها ما با او روبرو شویم، در حالیکه روبرو شدن با او عجیب است. هر کس خواهان ملاقات او در میدان جنگ شد، مرگ نزدیک او قرار می گیرد جز عمرو که عورت او نجاتش داد در حالیکه قلب او هراسان بود. گوئی، هر گروهی که در میدان رزم با او روبرو شوند، دیگر دل ندارد. مانند عمرو ای پسر معاویه پسر حرب، این گمان من نیست، بزودی عیب و عارها او را فرا می گیرد. علی او را به میدان نبرد دعوت کرد، و او هم شنید ولی از ترس، جوابی نداد. عمرو بن عاص، خشمناک شد و گفت: اگر ولید راست می گوید خودش با علی روبرو شود، یا در جایی قرار گیرد که صدای او را بشنود، و این اشعار را سرود. ولید مرا بیاد دعوت علی می اندازد، در حالیکه درون او از بیمناکی و ترس پر است. هر گاه قریش رزمندگیهای علی را بیاد آورد، دلشان از ترس شدت می پرد.

[ صفحه ۲۹۴ ]

و اما هنگام ملاقات با او کجایند معاویه پسر حرب و ولید؟ معاویه، ولید را نکوهش کرد در روبرو شدن با شیری که هر زمان صدای سهمگین او بلند شود، شیران از او به هراس افتند. نیزه خود را آماده کرده بود، و بعد از اصابت نیزه او دیگر چه می خواستم اینک تو ای پسر ابی معیط اگر چنین قصدی داری در حالیکه تو از یکه تازان بی نظیری ولی سوگند یاد می کنم، تو هم اگر صدای علی را می شنیدی دل خود را از دست می دادی و رگ حیات تو متورم می شد. و اگر با او روبرو می شدی، در مرگ گریبانها چاک می شد و به صورتهای لطمه ها وارد می گشت. و در روایت سبط ابن جوزی چنین آمده:

سپس ولید رو به طرف عمرو بن عاص کرد و گفت: اگر کلام مرا تصدیق نمی کنید، از این شخص (عمرو) سوال کنید و مقصودش این بود که عمرو را رسوا سازد و نکوهش کند. هشام بن محمد گوید: معنی این سخن اینست.

روزی از روزهای جنگ صفین، علی (ع) خارج شد و عمرو را در کنار سپاهیان دید، او را شناخت. و با نیزه بر او زد و او افتاد و عورتش آشکار شد در همان ال به جانب علی آمد و آن حضرت از او اعراض فرمود و سپس او را شناخت و گفت: ای پسر نابغه تو در تمام عمرت آزاده شده دبرت هستی: - این عمل از عمرو مکرر سر زده بود.

### روایت ابن عباس

نصر بن مزاحم، به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده که: عمرو بن عاص، روزی از روزهای جنگ صفین، متعرض علی شد به گمان اینکه می تواند علی را غافلگیر نموده و به آن حضرت

ضربه ای وارد سازد.

[ صفحه ۲۹۵ ]

علی (ع) به او حمله ور شد، همینکه نزدیک بود ضربه علی به او برسد، خود را از سلب بزیر افکند و لباس خود را بالا زد، و پای خود را (مانند سگ هنگام بول کردن) بلند نمود که عورتش نمایان شد، حضرت از او روی بر تافت، آنگاه پیا خاست در حالیکه خاک آلوده بود و با پای پیاده فرار کرد و خود را به صفوف سپاهیان خود رسانید.

سپاهیان عراق به امیر المومنین عرض کردند که این مرد گریخت، حضرت فرمود: آیا او را شناختید؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: او عمرو بن عاص فود، باکشف عورت به من روی آورد و مرا یاد آور رحمت شد (این تکه لفظ ابن کثیر است) و من روی از او بگرداندم هنگامی که (بعد از این رویداد) به جانب معاویه بر گشت، معاویه به او گفت: چه کردی؟ گفت: علی با من روبرو شد و مرا به خاک افکند.

معاویه گفت: خدای را سپاسگزار باش و عورتت را، و بنا به ضبط لفظ ابن کثیر چنین آمده: خدای را شکر کن، و ما تحت خود را. بخدا سوگند، من گمان دارم که اگر او را می شناختی بر او حمله نمی بردی و در این باره معاویه این اشعار گفت: هان، پناه بخدا از گمراهیها عمرو، که مرا به خودداری از روبرو شدن بل علی در مبارزه، سرزنش می کند. عمرو، با علی روبرو شد و با خواری و رسوائی باز گشت.

او، اگر عروت خود را آکشار نکرده بود، با شیر مردی روبرو بود که هر جنگجوئی را خوار و ذلیل می کند. گوئی مرگ روبرو شوندگان، در میان دو کف اوست که چون باز شکاری حریف را درهم می کوبد. اگر مرگ دامنگیر عمرو نشد، اهل حجاز در رسوائیش آوازا خواندند.

[ صفحه ۲۹۶ ]

عمرو پس از شنیدن این اشعار از معاویه خشمگین شد و گفت:

چقدر تو در این شکست من، علی را بزرگ می شماری.

ابن ابی الحدید این تکه را چنین آورده: چقدر ابو تراب (علی) را در این امر پر عظمت می شماری، آیا مگر من کسی نیستم که با پسر عم خود روبرو شدم و او مرا به خاک افکند: آیا تصور می کنی که برای این حادثه از آسمان خود خواهد بارید؟! معاویه گفت: نه، ولی این حادثه خواری بار می آورد

### معاویه و عمرو در جنگ صفین

عمرو بن عاص از معاویه اجازه ملاقات خواست، و چون داخل شد، معاویه شروع کرد به خندیدن. عمرو گفت: یا امیر المومنین! شادیت دایم باد! به چه چیز خندیدی. گفت از حمله پسر ابی طالب یادم آمد، هنگامی که به تو حمله ور شد و تو خود را ایمن ساختی و برگشتی.

عمرو گفت: مرا شماتت می کنی؟ عجیبتر از این، روزی است که علی تو را به مبارزه طلبید، رنگت دگرگون شد و از سینه ات ناله برخاست، و گلوگاهت ورم کرد.

خدا قسم اگر با او مبارزه می کردی ضربه دردناکی بر تو فرود می آورد که خاندانت یتیم می شدند و قدرتت از کف می رفت و سپس عمرو این اشعار را سرود:

ای معاویه! شماتت مکن سوار بیباکی را که ملاقات کرد با دلاوری که، دلیران در مقابل او تاب مقاومت ندارند.  
ای معاویه اگر ابوالحسن (علی) را می دیدی به هنگامی که در میان سپاهیان خود رو می آورد، وحشت آن، تو را گرفتار می ساخت.

[ صفحه ۲۹۷ ]

و آنگاه یقین می کردی که مرگ حق است و اگر با سرعت از چنگال او نگریزی تو را در بر می گیرد.  
همانا اگر با او روبرو می شدی مرغ شبی را مانستی که مرغی شکاری در فضا به او حمله ور شود.  
و هنگامی که علی دشمن را در هم بکوبد، دیگر بقا و حیاتی برای آن گروه نیست، و هر کس با علی روبرو شود، از زندگی مایوس است.  
او تو را دعوت کرد، دعوتش را ناشنیده گرفتی و پا بفرار نهادی چه، جانتس بتنگی افتدا، و یقین کردی که نزدیکترین وعده گاه مرگ است.

با این حالف مرا شماتت می کنی؛ اگر نیزه او به من رسیده بود، مزا نابود می کرد ولی خدا نخواست.  
علی شیر بچه است و پدر بچه شیرانست که دلاوران به سوی او رهبری می شوند اگر در این امر شکست خورد به سوی او برو و گرنه این سخنان تو بیهوده و زیاده است.

معاویه پس از شنیدن این اشعار به عمرو گفت: بس کن و آرام باش، اینهمه معارضه لازم نبود.  
عمرو گفت: تو باعث شدی که این سخنان را بگویم.

ابن قتیبه در "عیون الاخبار" ج ۱ ص ۱۶۹ چنین آورده است:

روزی عمرو بن عاص، معاویه را خندان یافت، به او گفت: خدا همیشه تو را خندان و مسرور بدارد، بچه می خندی؟ معاویه گفت: به هوشیاری تو روزی که با علی روبرو شدی و خود را در خطر یافته فوراً عورت خود را آشکار ساختی، بخدا قسم او از روی بزرگواری بر تو منت گذاشت و اگر می خواست تو را می کشت.

عمرو گفت: قسم بخدا که من در جانب راست تو بودم، هنگامی که علی تو را به مبارزه طلبید، چشمانت بر گشت و وریدت متورم شد و از تو چیزی سر زد که از ذکرش کراهت دارم پس به خود بخند و یا این ماجرا را ول کن.

[ صفحه ۲۹۸ ]

بیهقی در "المحاسن والمساوی" ج ۱ ص ۳۸ چنین ذکر کرده است:

عمرو بن عاص، بر معاویه داخل شد و کسانی هم نزد او بودند، همینکه چشم معاویه به عمرو افتاد که بطرفش می آید خنده اش گرفت، عمرو گفت:

خداوند همیشه تو را مسرور و خندان دارد، چیزی که موجب خنده باشد بنظر نمی رسد، معاویه گفت: بخاطر آمد از روز صفین که با عراقیان در مبارزه بودی، علی بن ابی طالب به تو حمله ور شد، همینکه نزدیک تو رسید خودت را از مرکب بزیر افکندی و

عورت خود را آشکار ساختی، تو چگونه در آن حال خود را نباختی و این تدبیر (برای نجات) بنظرت آمد؟ بخدا قسم که با یک مرد هشامی بزرگواری روبرو شد و اگر می خواست تو را می کشت.

عمر و گفت، ای معاویه! اگر جریان من تو را بخنده افکنند پس بر خود هم بخند آری، بخدا قسم، اگر کیفیتی که از من در نظر او ظاهر شد، از تو ظاهر شده بود هر آینه به وضع دردناکی به زندگیت خاتمه می داد و خاندانت را یتیم می کرد و مالت را بتاراج می داد و قدرتت از دست رفته بود جز، آنکه تو، خود را به سبب مردانی که با یکدیگر متحد بودند، از آسیب او حفظ نمودی.

من خودم دیدم آن روزی که تو را به مبارزه و جنگ تن بتن دعوت کرد، چگونه چشمانت برگشت کف بر دهانت جمع شد و عرق بر چهره ات نشست و در اسافل اعضایت کاری صورت گرفت که از ذکرش اکراه دارم!

معاویه گفت: پس است! اینهمه نمی خواستم در این موضوع سخن بگوئی! واقدی چنین روایت کرده:

روزی معاویه به عمرو گفت: من هر وقت تو را می بینم خنده ام می گیرد!

عمرو گفت: خنده ات خنده ات بچه سبب است؟

معاویه گفت: بیادم می آید روزی که ابو تراب در جنگ صفین بتو حمله کرد و از ترس نیزه او، خود را به زمین افکندی و عورت خود را نمایان ساختی!

عمرو گفت: من از وضع تو بیشتر خنده ام می گیرد، روزی که علی تو را به

[ صفحه ۲۹۹ ]

مبارزه طلبید، نفس در سینه ات حبس شد، زبانت از دهان بیرون آمد و آب دهانت خشک شد و لرزه به اندامت افتاد و کاری از تو سرزد که ذکر آن ناخوش آیند است!

معاویه گفت: این همه که تو میگوئی واقعیت ندارد، چگونه من چنین ترسان میشدم در صورتیکه قبیله عک و اشعر پیشاپیش من جانفدا بودند؟

عمرو گفت: تو خود دانی که جریان بیش از این بود که من گفتم و با وجود اینکه قبیله عک و اشعر پیشاپیش تو مدافعه می کردند اینها همه و بالاتر آن به تو دست داد.

معاویه گفت: مطالب مزاح و شوخی، ما را به طرف جد و صراحت کشانید، وانگهی ترس و فرار از علی (ع) برای احدی ترس نیست! نصر بن مزاحم در کتاب خود ص ۲۲۹ گوید:

معاویه پیوسته عمرو را شماتت می کرد و روز مقابله با علی را یاد می نمود و می خندید و عمرو هم معذور بودن خود را در مقابله با علی پیش می کشید، روزی باز معاویه او را شماتت کرد و گفت:

من از روی انصاف سخن می گویم: من با سعید بن قیس روبرو شدم و شما فرار کردید، تو ای عمرو! بسیار ترسو هستی! عمرو از این سخن خشمناک شد و گفت:

بخدا قسم ای معاویه، اگر تو در مقابل علی قرار می گرفتی، جرات در آمیختن علی، با او روبرو شوی! و این اشعار را سرود:

توبه سوی سعید، پسر ذی بزن پیش می روی، ولی کسی که تو را بمبارزه دعوت می کند و او می گذاری.

آیا بهتر نبود که بسوی علی می رفتی، چه امکان داشت که خداوند از پشت سرت کمک کند.

او تو را به مبارزه دعوت کرد ولی پاسخ ندادی.

[ صفحه ۳۰۰ ]

اگر به مبارزه او می رفتی، دچار خسران و بدبختی می شدی.

هنگامی که تو را دعوت کرد، تو ناشنوا بودی.

آرزیت این بود که کاشک او از دعوت تو لب فرو بندد.

تا آخر ایات که مشتمل بر توبیخ و نکوهش بسیاری از معاویه است.

مرو بن عاص، در این اشعار اشاره می کند به آنچه که نصر بن مزاحم درس ۱۴۰. کتاب "صفین"، "و جز او از مورخین ذکر کرده اند که، علی بن ابیطالب روز جنگ صفین، بین دو صف لشکر پیا ایستاد و معاویه را چند بار بنام صدا زد معاویه گفت: از علی پرسید چه می خواهد؟

حضرت فرمودند: دوست دارم (معاویه برابر من ظاهر شود تا یک سخن با او بگویم. معاویه به میدان آمد و عمرو بن عاص همراهش بود، همینکه بهم نزدیک شدند آن حضرت به عمرو اعتنائی نفرمود و به معاویه گفت وای بر تو! این بر چه مبنائی می جنگند و بر هم می زنند؟ تو خود به میدان پیا با هم مبارزه کنیم هر یک از ما دیگری را به قتل رسانید، غلبه با او باشد.

معاویه رو به عمرو کرد و گفت: نظر تو نسبت به این کار چیست؟ صلاح هست من با او مبارزه کنم؟

عمرو گفت، این مرد از روی انصاف با تو سخن گفت و تو اگر پیشنهاد او را نپذیری، باعث بدنامی تو و نسل تو خواهد بود و مادام که یک عرب در روی زمین باشد، این خاطره فراموش نمی شود.

معاویه گفت: ای عمرو! مانند منی، نسبت به جانش فریب نمی خورد! سوگند بخدا، که پسرانی طالب با کسی ابی طالب با کسی به مبارزه بر نخواست مگر آنکه زمین را از خون او سیراب نمود، پس از این سخن معاویه تا آخر صف سپاهیان خود عقب نشست و عمرو هم همراهش می کرد.

علی (ع) روزی از روزهای جنگ صفین از سپاه خود جدا شد، و به اتفاق مالک اشتر به آرامی قدم می زد تا به نقطه مرتفعی برسند و بر آن قرار گیرند.

[ صفحه ۳۰۱ ]

علی این اشعار را می خواند:

انی علی فسلوا يتحبروا

ثم ابرزوا الی اوغا و ادبروا

سیفی حسام و سناتی ازهر

مبا النبی الطیب المطهر

و حمزه اخیر و منا جعفر

له جناح فی الجنان اخضر

ذا اسد الله و فيه مفخر  
هذا بهدا و ابن هند محجر

مذبذب مطر موخر

ترجمه:

من علی هستم، پرسید تا آگاه شوید و سپس به مبارزه ام بیایید و با پشت کنید. شمشیرم نابود کننده (ظالمین) است، و نیزه ام درخشان

از ماست پیامبر پاک پاکیزه، و از ماست حمزه نیکو منش و جعفر، که با دو بال سبز در بهشت جاودان است. اینست شیر خدا همراه با فخر و مباهات.

و آنست پسر هند مردود و دور و پست و نامیمون.

در این هنگام، ناگاه بسر بن اوطاه در حالیکه خود را غرق در آهن و زره کرده بود به طوری که شناخته نمی شد، ظاهر گردید، ندا داد: ای ابو الحسن به جنگ بامن بر خیز! علی (ع) رو به او کرد و آرام با کمال تانی از تپه فرود آمد همینکه نزدیک او شد با نیزه به او زد و او را بزمین افکند ولی زره اش مانع شد که نیزه به بدنش برسد. در این حال بسر خواست (چون عمرو) کشف عورت کند تا از حمله علی در امان بماند که علی از او روی بر گرداند.

وقتیکه بسر به زمین افتاد، مالک اشتر او را شناخت و به حضرت عرض کرد یا امیر المومنین این بسر بن اوطاه، همان دشمن خدا و تو است.

علی فرمود: واگذارش که لعنت خدا بر او باد، آیا بعد از این کار زشتش متعرض او شوم؟ در این موقع، جوانی که پسر عموی بسر بود به علی حمله کرد و گفت:

[ صفحه ۳۰۲ ]

آیا به بدی بسر را بزمین افکندی در حالیکه من پسر خوانده اویم:  
آیا با کمال بدی مردی سالخورده را بزمین افکندی و حال آنکه یار و کمککار او از او غایب و جدا بود.  
ما همگی حامی بسر هستیم و به خونخواهیش قیام می کنیم.  
مالک اشتر به آن جوان حمله کرد و این اشعار بخواند:

اکل یوم رجل شیخ شاغره  
و عوره تحت العجاج ظاهره

کبرزها طعنه کف و اثره  
عمرو و بسر رمیا بالفافره

ترجمه: آیا هر روز مردی سالخورده، پای خود را (چون سگ) بلند می کند و عورت خود را درگیراگیر جنگ آشکار می سازد! عمرو بسر هر یک در پی دیگری، عورت خود را آشکار می کند و هر دو در نکبت و سختی افکنده شدند. سپس مالک اشتر با نیزه خود به او زد و پشت او را در هم شکست و بسر هم پس از اینکه بر اثر ضربه نیزه علی بزمین خورد، بپا خواست و بطرف یاران خود گریخت.

علی (ع) بر او بانگ زد: ای بسر! معاویه سزاوارتر از تو بود به این امر! پس از برگشتن بسر، معاویه به او گفت: نگاه کن! که این رسوائی بعد از عمرو بتو رسید.

و در این موضوع حارث بن نصر سهمی این اشعار را سرود:

آیا هر روز برای یکی از سواران خود ندبه می کنید که در رزمگاه عورت او آشکار شده؟ و بدان حيله، از نیزه علی در امان مانده و در خلوتگاه مورد خنده معاویه قرار می گیرد دیروز عورت عمرو آشکار شد و سر خود را از شرمساری پوشاند.

و بسر هم چون او عورت خود را آشکار ساخت.

به عمرو و بسر بن ارطاه بگوئید: که درست بنگرند، نکند دوباره با آن شیر

[ صفحه ۳۰۳ ]

مرد روبرو شوند، و ستایش نکنید مگر از حیای آن مرد و عورت خود که جان شما را نگهداشتند.

اگر بیضه های شما آشکار نمی شد از سر نیزه های او نجات نمی یافتید و آن دو از آنچه پیش آمد شما را نهی می کنند:

هر گاه با سپاه بزرگان روبرو شدید که در میانشان علی (ع) بود به کناری روید و از نیزه او را نگهدارید تجربه ها برای شما کافی است.

اگر باز هم شما می خواهید وقاحت ببار بیاورید باز با او روبرو شوید و نتیجه همانست که دیده اید.

تاریخ به ما نشان می دهد که عمرو بن عاص اولین کسی نیست که از ترس امیر المومنین متوسل به کشف عورت خود شده، بلکه این کار را از طلحه پسر ابی طلحه آموخته چه، در جنگ احد هنگامی که مورد حمله امیر المومنین واقع شد دید ناچار کشته خواهد شد لذا کشف عورت کرد و با آن حضرت روبرو شد.

این واقعه را حلبی، در سیره خود ج ۲ ص ۲۴۷ ذکر کرده و سپس گوید:

این امر برای سرور ما علی - که خدا گرامیش دارد - دوبار در جنگ صفین رخ داد، یکی موقع حمله حضرت به بسر بن ارطاه و دیگر موقع حمله به عمرو بن عاص که چون دیدند ناچار کشته خواهند شد، عورت خود را نمایان ساختند و علی (ع) روی از آنها بگرداند.

### مالک اشتر و عمرو عاص در جنگ صفین

در جنگ صفین، روزی معاویه مروان بن حکم را طلبید و به او گفت:

[ صفحه ۳۰۴ ]

مالک اشتر مرا گرفتار غم و اضطراب نموده، تو این نیرو و سپاه را که از دو قبیله "یحصب" و "کلاعین" تشکیل شده با خود بردار و به جنگ مالک اشتر برو.

مروان گفت: برای انجام این کار، عمرو را دعوت کن، زیرا او هماهنگ و همراز تو است. معاویه گفت: تو نیز به منزله حیات و زندگی منی.

مروان گفت: اگر چنین بود، مرا هم در عطایای خود به او ملحق می ساختی و یا در محرومیت‌هایی که من دارم او را با من شریک می کردی. ولی نه، تو آنچه در دسترس بود به او عطا کردی، و آنچه در دست غیر تو است نویدش را به او دادی. پس اگر تو غالب و پیروز شوی، عمرو دارای جایگاه نیکو خواهد بود و اگر هم مغلوب شدی فرار برای او آسان است معاویه گفت: خداوند بزودی مرا از تو بی نیاز خواهد نمود، مروان گفت:

تا به امروز که بی نیاز نکرده، سپس معاویه عمرو را طلبید و او را امر بخروج داد تا بجنگ اشتر برود، عمرو گفت: من آنچه که مروان گفت: نمی گویم.

معاویه گفت: چه می خواهی بگوئی در حالیکه تو را مقدم داشتم و او را موخر نمودم، تو را داخل همه چیز و او را خارج نگه داشتم عمرو گفت: اگر چنین کرده ای اینهمه به خاطر کفایت و خیراندیشی من است، مردم در باره مصر (که می خواهی به من واگذاری) با تو بسیار صحبت کردند، اینک اگر این کار در نظرشان خوشایند نیست و می خواهند از من بگیری، بگیر. سپس پاخاست و با لشکر به سوی مالک اشتر روان شد و همینکه چشم اشتر به عمرو افتاد که در پیشاپیش لشکر می آید، چنین گفت:

کاش می دانستم رفتارم نسبت به عمرو چگونه است، کسی که در باره او بر خود نذر واجب نمودم که از او خونخواهی کنم و با کشتن او سینه خود را شفا دهم.

این کسی است که در طول عمرم هر گاه با او ملاقات کنم، دیگ کینه ام بجوش آید تا اینکه او را طعمه پرندهگان و حشیش سازم و یا پروردگارم در انتقام از او عذرم

[ صفحه ۳۰۵ ]

را بپذیرد.

و چون عمرو این رجز را از مالک شنید و اشتر را شناخت، متوحش شد و ترسید و از برگشتن شرمگین بود لذا ناچار بطرف صدا رو آورد و گفت: کاش می دانستم که با مالک چه معامله کنم، چه بسیار افراد نادان که در برابرم قرار گرفتند و از زندگی محرومشان ساختم.

و چه بسیار چابک سواران بی باک را کشتم، و هر کسی بسوی من آمد سیه روی برگشت

در این موقع که (عمرو رجز می خواند)، اشتر با نیزه بر سر او رسید عمرو حرکتی کرد و نیزه آسیبی به او نرسانید و فوراً عنان اسب را بطرف دیگر کشید و دست بر چهره نهاده با سرعت خود را به لشکرگاه خود رسانید، در این موقع، جوانی از قبیله یصحب به عمرو خطاب کرد که: ای عمرو مادام که باد صبامی و زد، خاک بر سرت باد.

آنچه از ابتدای این حدیث استفاده شد اینکه شما را به روحیات هواداران معاویه آشنا ساخت، کسانی که معاویه را پیشوا و زعیم خود می پندارند.

هدف این "گروه ستمکار" (به نص پیامبر خدا) از پیشوا و پیرو در این جنگ سخت جز ظلم و ستم و نابود کردن حق چیزی نبوده



است.

بنابر این از یک چنین پیشوائی به چه تعبیر تعریف کنیم، که هماهنگ و همصدای او افرادی چون عمرو بن عاص و مروان بن حکم، هستند، و تو خواننده چه اعتقادی نسبت به پیروان آن پیشوا خواهی داشت که در میدان رزم چگونه

[ صفحه ۳۰۶ ]

با پیشوایشان سخن می گویند و چگونه بر خلاف اطاعت او را به او هجوم نموده بدون اینکه هیچگونه مرتبه و مقام او را ملاحظه نموده باشند.

## داستان ابن عباس و عمرو

### اشاره

عمرو بن عاص، در سفر حج بود و در موسم، مابین حجاج شروع کرد از بنی امیه و معاویه تعریف و ستایش کردن و نسبت به بنی هاشم زبان به نکوهش و بدگویی گشود و مشهودات خود را از جنگ صفین برای مردم شرح می داد در این هنگام ابن عباس رو به عمرو کرد و گفت:

همانا تو، دین خود را به معاویه فروختی و آنچه در دستت بود به او واگذار کردی ولی معاویه به آنچه در دست غیر خودش بود نوید داد و تو را امیدوار نمود و در نتیجه آنچه را که او از تو گرفت (دین و وجدان تو) بسیار بالاتر از آن چیزی است که به تو عطا نمود، و آنچه تو از او گرفتی در مقابل آنچه که به او دادی بسیار ناچیز و کم مقدار بود و هر دو به آنچه بین هم مبادله کردید، راضی هستید.

پس اگر به حکومت مصر رسیدی، در تعقیب آن گرفتار عزل از مقام و یا دچار نقص شدی تو حاضر بودی اگر جانت در اختیارت باشد به او تسلیم کنی؟

ضمناً تو روزی که با ابوموسی اشعری بودی بیاد آر که افتخارت در آن روز مکر و نیرنگ تو بود، بخدا قسم، تو در صفین تجلیاتی که ذکر کردی نداشتی و هنرنمایی از تو سر نزد جز اینکه عورت خود را آشکار نمودی و جنگیدن تو بهیچوجه ما را به تنگی نیفکند.

تو در آن جنگ نیزه ات کوتاه و زبانت دراز بود و هنگامی که به جنگ رو آوردی، جنگ پایان یافته و آغاز جنگ هنگامی بود که تو پشت به جنگ نموده بودی. تو دارای دو دست هستی، دستی که هیچگاه به سوی خیر و نیکی گشوده نشد و دست دیگر که هیچگاه از شر و بدی باز نایستاد و تو دارای دو چهره ای، یک چهره ات

[ صفحه ۳۰۷ ]

پر محبت و انس آمیز و چهره دیگر موحش و نفرت آور.

به جان خودم قسم، کسی که دینش را به دنیای غیرش بفروشد، سزاوار است که دائم در غم و محنت این داد و ستد باشد، سخنان مضطرب و نامربوط و رایت ناپسند و نارواست. منزلت تو توام با رشک و حسد است کوچکترین عیب تو، بزرگترین عیب دیگران

است.

عمرو گفت: بخدا سوگند که در میان قریش کسی سخت‌تر از تو بر من نیست و حال آنکه احدی از قریش، قدر و منزلت تو را در نزد من ندارد.

### ابن عباس و عمرو در اجتماعی دیگر

مدائنی روایت کرده که: عبدالله بن عباس در سفری بر معاویه وارد شد و یزید، پسر معاویه و زیاد بن سمیه و عتبه بن ابی سفیان و مروان بن حکم و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن ام حکم در نزد او بودند، عمرو بن عاص به معاویه گفت: بخدا قسم که این طلوع اول شر است و غروب آخر خیر و نیکی و در نابودیش قطع ماده شر است، از فرصت استفاده کن و در حمله به او پیشدستی کن و با نابود کردن او، دیگران را از مخالفت خود بازدار و پیروانش را هم پراکنده کن. ابن عباس گفت: ای پسر نابغه بخدا سوگند که عقلت منحرف گشته و افکارت مضطرب به یاهو گرائیده و شیطان به زبانت سخن گفت. آیا بهتر نبود که این پیشنهاد را خود در روز صفین انجام می دادی با اینکه دعوت به مبارزه شدی؟ دلیران در مقابل هم صف آرائی می کردند و زخمها بر پیکرها بسایر وارد شد و نیزه ها درهم شکست. تو آهنگ به امیرالمومنین نمودی و او با شمشیر بسویت شتافت و چون مرگ را مشاهده کردی قبل از روبرو شدن با او متوسل به حيله گری خود گشتی و به امید نجات عورت خود را برای جلوگیری از حمله او آشکار ساختی.

[ صفحه ۳۰۸ ]

تا اینکه از نابودی حتمی در امان مانی، سپس معاویه را به عنوان مشورت و صلاح اندیشی تشویق نمودی که به مبارزه با علی تن دهد و با تدبیری نیکو معاویه را برای نبرد با علی تحریک کردی و اینهمه بخاطر این بود که از وجود معاویه آسوده شوی و دیگر چهره اش را نبینی، معاویه هم از درون پر آشوب تو آگاه شد و پی به نفاق و کینه جوئی تو برد و هدفش را دانست بس است زبان فرو بند، و از بداندیشی دست بردار، تو در بین دو خطر گیری در یک سو شیری خشمناک است و در سوی دیگر دریائی ژرف اگر با شیر روبرو شوی تو را می درد و نابود می کند و اگر به دریا زنی در اعماق آن ناپدید خواهی شد.

### عبدالله بن هاشم مرقال و عمرو

معاویه، از جریان جنگ صفین، نسبت به هاشم مرقال پسر عتبه بن ابی وقاص و فرزند او، عبدالله نفرت و کینه بدل داشت. پس از آنکه زیاد بن ابیه را از طرف خود، عامل عراق قرار داد، به او نوشت: مراقب عبدالله بن هاشم (مرقال) باش، او را دستگیر کن، دستش را بگردنش ببند و به سوی من بفرست. زیاد، عبدالله را از بصره با غل و زنجیر به دمشق فرستاد، دستگیری او بدین صورت انجام شد که زیاد، شبانه بطور ناگهانی به منزل او در بصره وارد شد و او را دستگیر نموده به طرف معاویه فرستاد، وقتی که عبدالله را بر معاویه وارد نمودند عمرو بن عاص در مجلس بود، معاویه به عمر گفت: این را می شناسی؟ عمرو گفت: نه، معاویه گفت: این همان کسی است که پدرش در روز صفین این اشعار را می خواند:

من جان خود را فروختم، چون ملامتها و سختیهائی که به او رسیده او را

[ صفحه ۳۰۹ ]

ناتوانش ساخته،

یک چشمی که در میان قوم خودمقامی میجوید و بازندگی چندان دست و پنجه نرم کرده که بستوه آمده است چاره نیست یا باید شکست یا شکسته شد، من با نیزه بلند بر سر آنها فرو میکوبم.

بزرگی که در میدان نبرد به صحنه جنگ پشت کند در نظر من چیزی ارزش ندارد.

عمرو متمثل به این شعر شد:

بر توده های کثافات و پلیدی ها گیاه روئیده، ولی نهال واصل حيله گری در نفوس پست، دو نپایه، خواهد ماند.

و سپس به معاویه گفت: آری او همان شخص است، او را رها مکن یا امیر المومنین او همان عنصر جسور و خشمگین و کینه توز است، او را نابودش ساز و مگذار به عراق برگردد، زیرا عراقیان دو رو و فتنه انگیزند و علاوه او هواهایی در سر دارد و از هوادارانی است که او را اغوا می کنند. بخدائی که جان من در دست اوست، اگر او از قید و بند تو رهائی یابد، سوارانی مجهز خواهد نمود و آشوبی برپا خواهد کرد.

عبدالله مرقال در حالیکه در قید و بند اسارت بود، به عمرو گفت: ای زاده پدری که بلا عقب بود (کنایه از زنازادگی عمرو)، این همه حماسه و زبان آوری را چرا در روز صفین بکار نبستی؟، آنگاه که ما تو را به نبرد دعوت کردیم و تو، مانند کنیز سیه روی و گوسفند اخته شده به پشت اسبها پناه می بردی.

اگر معاویه مرا بکشد، مردی بزرگوار و ستوده و توانا را کشته، نه فردی ضعیف و ننگین را

عمرو پاسخ داد: این سخنان را ول کن، فعلا- در برابر شمشیرهای برنده ما گرفتاری که دشمن را می درد و نیزه هامان بر بینی می کوبند.

عبدالله گفت: آنچه می خواهی بگو، من که تو را می شناسم، تو همان کسی

[ صفحه ۳۱۰ ]

هستی که در موقع راحتی و کامیابی مغروری و آنگاه که در برابر جنگجویان قرار بگیری، ترس تمام وجودت را فرا می گیرد که حاضر می شوی برای حفظ جان عورت خویش را نمایان سازی آیا صفین را فراموش کردی، هنگامی که تو را به مبارزه طلبیدند تو از رزمگاه کناره گرفتی تا مبادا گرفتار دست مردان قوی پیکر و شمشیرهای برنده گردی و گرفتار جنگجویان نشوی که آزادی بی بند و بار را نابود و عزیزان بی جهت را به خواری می نشانند.

عمرو در پاسخ او گفت: معاویه خود می داند که من در میدان جنگ، حریفان را چون انبوهی خار محاصره می کنم و من خود، پدر تو را در بعضی از جنگها دیدم که ترس سراپای وجودش را فرا گرفته و مضطربش ساخته بود

عبدالله گفت: نه بخدا قسم، اگر پدرم در میدان جنگ روبروی تو سبز می شد تمام مفاصلت را از ترس می لرزاند و جان سالم از دست او بدر نمی بردی ولی او با غیر تو نبرد کرد و کشته شد.

معاویه به عبدالله مرقال گفت: ای بی مادر آیا ساکت نمی شوی

عبدالله هم گفت: ای زاده هند تو با من چنین سخن می گوئی؟ من اگر بخواهم تو را نکوهش کنم، چنان می کنم که عرق شرم بر پیشانیست نقش بندد و پستی ها در چهره ات نمایان شود، آیا به بیش از مرگ مرا می ترسانی؟

معاویه از شدت خود کاست و گفت ای برادرزاده بس کن و امر کرد او را آزاد سازند در این موقع عمرو عاص به معاویه گفت: من به تو از روی بینش و دوراندیشی، امری را پیشنهاد نمودم، و تو عصیان کردی و حال آنکه یکی از موفقیت‌های کشتن پسر هاشم مرقال بود.

ای معاویه مگر پدر او علی را در آن جنگ خونین (که سرها از حلقوم‌ها جدا می‌شد) یاری نکرد تا در آن جنگ دریائی از خون ما جاری شد، و این پسر اوست و هر مرد به بزرگ خود همانند و شبیه است، و می‌ترسم که تو (در خودداری

[ صفحه ۳۱۱ ]

از کشتن او) از پشیمانی دندان بهم بکوبی.  
 عبدالله مرقال در جواب عمرو خطاب به معاویه گفت:  
 ای معاویه این مرد (عمرو) کینه درونیش نخوایده که این چنین در کشتن من نظر دارد و این بخلاف رسم پادشاهان عجم است که اگر اسیر تسلیم میشد، او را نمی‌کشتند.  
 در روز صفین، جریانی رخ داد که هاشم مرقال و فرزندش کارهائی مرتکب شدند ولی گذشته گذشت و اکنون از آن حادثه جز خاطره ای خواب آلود، چیزی باقی نیست.  
 و اگر تو عفو کنی به جهت خویشاوندی خود کردی و اگر هم قصد کشتنم را داشته باشی، به قرابت اعتنائی نکرده‌ای.  
 معاویه در جواب عبدالله مرقال این اشعار بگفت:  
 من، عفو و بخشش را از بزرگان قریش به ارث برده‌ام و آن را وسیله ای می‌دانم برای نجات در آن روز سخت (قیامت) که مورد عنایت خدایم قرار گیرم.  
 و تصور نمی‌کنم که با کشتن تو، تلافی خونهای ریخته شده را نموده باشم.  
 بلکه عفو، پس از آشکار شدن جرم بیشتر رواست.  
 آری، پدر او (هاشم مرقال) در جنگ صفین چون پاره آتشی بود بر علیه ما و عاقبت هم نیزه‌های ما کار او را ساخت.

### یک درس دینی و اخلاقی

بر اهل بحث و تحقیق پوشیده نیست، که آنچه از بدی و رسوائی به این شخص (عمرو بن عاص نسبت) داده شده و در احوالات زندگیش ضبط گشته، همه از پستیها، نادرستیها، حيله گریها، مکاری و فریبه‌ها، خیانتها و فجورها، پیمان

[ صفحه ۳۱۲ ]

شکنینها و دروغگوئیها، خلف وعده‌ها و قطع رحم، کینه توزی، زشتی، رشک، ریا بخل، بی حیائی، سفاهت، ضعف روحی، تعدی و ستمکاری، خودنمائی، دنائت، سفلگی، چاپلوسی و جلفی، طمع، دشمنی با اهل دین، و بی غیرتیا در مقابل همسرش و جز اینها از عیوب و قبايح و سایر امور ضد اخلاق انسانی، تماما از نشانه‌های نفاق است و نمودار عدم استقرار اسلام در روح و قلب او، و عدم وجود ایمان به خدا و به آنچه پیامبر او آورده است، می‌باشد. زیرا اسلام به معنای واقعی یگانه عامل صلح در میان بشر است، و تنها روش و دستوری است که با بکار بستن آن، بشریت به عالیترین مراتب اخلاق فاضله خواهد رسید، اسلام مجمع تمام فضیلتها و پایه و

اساس هر خوبی است و ریشه هر آراستگی و بزرگی است.

آری، آنگاه، که ایمان به خدا در قلب انسان - مرکز و پایتخت بدن - جایگزین شود، آثار آن در همه اعضا، و جوارح جریان یافته و در نتیجه نفوس شایسته بوجود می آید، و این درست مانند دستور و قانونی است که حکومتها در کشورهای خود، از مرکز فرماندهی به افراد مملکت ابلاغ می کنند و در نتیجه بر هر یک از مجتمع تکلیف خاصی معین شد، که باید بدان عمل نماید و برای هر کس حد و مقامی است که لازم است آن رارعايت نماید. و در این صورت است که یک اجتماع شایسته و ملت وارسته بوجود می آید و پیشرفت مملکت حاصل می گردد.

آری، ایمان هم در مملکت بدن، مرکز فرماندهیش، قلب است. و برای خود قوانین و مقرراتی دارد که به وسیله اعضا و جوارح اجرا می شود در نتیجه، هر عضوی از اعضای انسان دارای تکلیف خاصی است و محدود به حدود معنی که باید در حد خود تکالیف مخصوصه را انجام دهد.

وظیفه قلب، غیر از وظیفه زبان است و وظیفه زبان غیر از وظیفه گوش و وظیفه گوش غیر از وظیفه چشم است، دستها و وظائفشان غیر از وظائف پاها است و همچنین است یک یک اعضا که هر یک وظیفه خاصی دارند چنانکه آیه شریفه گوید:

[ صفحه ۳۱۳ ]

ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسولا.

و همین بیان از فرموده پیامبر اکرم استفاده می شود.

حافظ ابن ماجه در سنن خود ج ۱ ص ۳۵ روایت کند که:

لايمان معرفه بالقلب، و قول باللسان و عمل بالارکان.

ترجمه: ایمان شناختن به قلب و اقرار بزبان و عمل به ارکان است. و نیز در روایت دیگر حضرت رسول آمده که مفادش اینست: ایمان دارای هفتاد و چند شعبه است برتر آنها کلمه " لا اله الا الله " است و پائینتر آنها برطرف نمودن (موجبات) اذیت است از سر راه مردمان، و حیا، شعبه ای از ایمان است.

و بر این اساس، ایمان دارای مراتب قوه و ضعف و زیاد و کمی است و انسان بهمین بیانی که ذکر شد در آن واحد هم متصف به ایمان میشود و هم متصف به عدم ایمان، به اعتباری دارای ایمان است و به اعتباری دیگر فاقد ایمان است و از همین مطلب معنای کلام رسول اکرم (ص) را می فهمیم، مفاد کلام حضرت چنین است: شخص زناکار در حال زناکردن مومن نیست و در حال دزدی و باده گساری هم مومن نیست

پس صلاحیت و شایستگی مملکت بدن حاصل نشود مگر در صورتیکه تمام اعضا اطاعت کامل در مقابل وظائف خود داشته باشند و ایمان کامل نشود مگر اینکه همه اعضا به وظائف ایمانی خود عمل نمایند.

و همانطور که اگر عضوی کار ناروائی انجام دهد یا وظیفه خود را انجام ندهد این از ضعف ایمانی قلبی صاحب آن عضو حکایت می کند و می نماید که اسلام در قلب چنین شخص متزلزل است چه، قلب فرمانده بدن است و هیچ کاری در اعضا صورت نمی

[ صفحه ۳۱۴ ]

گیرد مگر در تحت مراقبت و امر او، همینطور هم در جهت مقابل، در صفات و ملکات نفسانی نیکو که اگر اعضا به وظائف عمل

کنند خود کاشف از نیروی ایمانی قلبی آن صاحب عضو می‌باشد.

در حدیث نبوی بنا به نقل حافظ منذری در کتاب "الترغیب و الترهیب" ج ۳ ص ۱۷۱ که گوید: در خلق و خوی شخص مومن ممکن است صفتی پیدا شود که موجب نقص ایمان او گردد و بعضی از صفات ملازم بانفاق است که از آن جدا نمی شود و با ایمان هم جمع نمی شود اگر چه صاحب آن خلق، وظائف خود را از نماز و روزه انجام دهد و بهمین صفات قرآن منافق را به ما می شناساند.

اینک توجه کنید به آنچه که در مورد بسیاری از صفات و ملکات، از پیامبر پاک (ص) به ما رسیده که به این شخص (عمرو) قابل تطبیق است و باید در این باره از بینش کافی برخوردار بود و حالات گوناگون اهل طغیان ما را مغرور نسازد، کسانیکه در زمین به فساد و تباهی اقدام نمودند.

۱- علامت منافق سه چیز است: هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و اگر وعده دهد خلف وعده می کند، و هنگامی که امانتی به او سپرده شود خیانت می کند

این روایت را بخاری و مسلم نقل کرده اند و در آخر روایت مسلم این جمله اضافه است: و اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان شود او مسلمان است.

۲- چهار خصلت است که در هر کس باشد منافق خالص است اگر یکی از آن خصلتها در شخصی باشد بهمان نسبت منافق خواهد بود، مگر از آن صفت جدا گردد زمانی که امانتی به او بسپارند خیانت کند، و هنگام سخن گفتن، دروغ گوید، و اگر عهد و پیمانی منعقد سازد مکر و حيله کند، و اگر با کسی از در ستیزه در آید از حدود

[ صفحه ۳۱۵ ]

عفت نفس خارج شود.

۳- کسی که امانتدار نیست ایمان ندارد و کسی که به عهد خود وفا نمی کند دین ندارد

۴- مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند.

۵- دروغ با ایمان بیگانه است.

۶- مکر و خدعه در آتش است.

۷- مومن کینه توز نیست.

۸- کسی که شرم و حیا ندارد، ایمان ندارد.

۹- حسد ایمان را فاسد می کند، همانطور که صبر (ماده تلخ) عسل را فاسد می کند.

۱۰- غیرت داشتن از ایمان است و بیباکی از نفاق.

[ صفحه ۳۱۶ ]

۱۱- ریا و لو کمش، شرک است و هر کس با دوستان خدا دشمنی ورزد به جنگ با خداوند برخاسته است.

۱۲- کسی که سلطانی را به سبب کاری که خداوند را خشمناک می سازد، خشنود سازد از دین خدا خارج شده است.

۱۳- حیا داشتن از ایمان است.

۱۴- ناسزاگوئی و دشنام به مسلمان، گناه و انحراف است و نبردبا او کفر.

۱۵- ایمان و حسد در درون بنده ای جمع نگردد.

۱۶- بخل ورزیدن ب دیگران و ناتوانی (در اجرا حق)، و بی شرمی از نفاق است.

۱۷- هرگز بخل و ایمان در قلب بنده ای جمع نمی شود.

۱۸- دو خصلت است که در مومن جمع نگردد، یکی بخل و دیگری

[ صفحه ۳۱۷ ]

بدخوئی.

۱۹- مومن ساده و بزرگ منش است و فاجر حيله گر و سفله.

۲۰- هرگز شخصی با ایمان همراه نیست مگر اینکه زبان او با دلش و دل او با زبانش یکسان باشد و عمل او مخالف گفتارش نباشد.

۲۱- حیا و ایمان با هم قرینند و هر گاه یکی از این دو برطرف شود آن دیگری نیز برطرف و زایل می شود.

۲۲- خداوند زمانی که اراده فرماید بنده ای را هلاک کند، حیا و شرم را از او می گیرد، وقتیکه حیا را از او گرفت همیشه او را

خشمگین و بدحال می بینی و در این حال امانت داری از او گرفته همیشه او را خشمگین و بدحال می بینی و در این حال امانت

داری از او گرفته می شود و اگر امانت داری از او جدا شد خیانتکار و پایگاه خیانت می شود و در این حال است که رحمت و

عطوفت از او سلب میگردد، و اگر عطوفت و رحمت از او سلب شد از رحمت خدادور می گردد و در این حال است که از دایره

اسلام خارج می گردد.

[ صفحه ۳۱۸ ]

### درگذشت عمرو بن عاص سهمی

به سال چهل و سه هجری در شب عید فطر بنا به نقل صحیحترین تاریخ، عمرو بدرود زندگی گفت و روایت دیگری هم در تاریخ

وفات او هست، نزدیک نود سال زندگی کرد و به قول عجللی نود و نه سال زندگی نمود.

یعقوبی در ج ۲ ص ۱۹۸ تاریخش گوید: همینکه مرگ عمرو بن عاص فرا رسید، به پسرش گفت: پدر تو دوست داشت که در

جنگ "ذات السلاسل" مرده باشد، من در اموری دخالت نمودم و نمی دانم آیا چه حجت و دلیلی در محاکمه خداخواهم داشت،

سپس نظر به اموال و ثروت خود کرد و دید که چقدر فراوان است، گفت: کاش ثروت من، پیشکلی شتر بود، و ای کاش سی سال

قبل از این مرده بودم.

من دنیای معاویه را آباد و مهیا کردم در حالیکه دین خود را باختم، دنیا را مقدم داشتم و آخرتم را رها نمودم، در طریق رشد و

صلاح بودم و نابینا شدم تا اجلم فرا رسید گوئی می بینم معاویه مال و ثروت مرا در اختیار خود خواهد گرفت و بعد از مردنم،

نسبت به شما بدرفتاری خواهد نمود

ابن عبدالبر در ج ۲ ص ۴۳۶ "الاستیعاب" نگاشته: هنگامی که عمرو بن عاص در بستر مرض بود، ابن عباس به دیدن او آمد و

پس از سلام جویای حالش شد، در جواب گفت: در مرحله ای قرار گرفتیم که احساس می کنم، کمی از امر دنیا را آباد ساختم و

بسیاری از دین خود را تباہ ساختم و اگر آنچه را که تباہش نموده ام اصلاح کرده و آنچه را که اصلاح کرده ام تباہ ساخته بودم، هر آینه‌قرین رستگاری می‌شدم، اکنون اگر می‌توانستم جبران گذشته را بکنم و بحالم سودی داشت، این کار را می‌کردم و اگر می‌توانستم از این مهالک فرار کنم، فرار می‌کردم اکنون خود را بین زمین و آسمان معلق می‌بینم، نه با نیروی دستانم می‌توانم بالا روم و نه قدرت آن را دارم که به زمین فرود آیم و روی پای خود قرار گیرم  
 اکنون ای برادرزاده مرا پندی ده تا از آن بهره گیرم.

[ صفحه ۳۱۹ ]

ابن عباس در جواب عمرو گفت: هیهات، چقدر دور است که به مقصد برسی اینک، برادرزاده تو نیز برادر و همانند تو است، تو گریه نخواهی کرد مگر آنکه منمم خواهم گریست، چگونه کسیکه خود را مقیم این دنیا می‌داند به رفتن به سرای دیگر ایمان می‌آورد؟

عمرو گفت: حتی در این هنگام که به هشتاد و چند سال رسیده ام و مرگم فرا رسیده، مرا از رحمت خدا مایوس می‌کنی؟  
 بار خدایا ابن عباس مرا از رحمت تو مایوس می‌سازد، آنچه می‌خواهی از من بگیر تا خشنود گردی  
 ابن عباس گفت: هیهات این آرزویی دور و دراز است، تو نوراً می‌گیری و کهنه و فرسوده را می‌دهی عمرو گفت: ای ابن عباس از جان من چه می‌خواهی؟ کلامی نگفتم مگر اینکه عکس آن را از تو شنیدم  
 عبدالرحمن بن شماسه گوید: چون زمان مرگ عمرو عاص رسید، گریست، فرزندش عبدالله گفت: چرا گریه می‌کنی؟ آیا از مرگ هراسانی؟

گفت: نه بخدا قسم، بلکه از بعد از مرگ می‌ترسم، فرزند شروع به دلداری پدر نمود و گفت: پدر سوابق تو خوب بوده است، تو از صحابه رسول خدا بودی و پیروزیهای شامش را به او یادآور نمود.

عمرو گفت: برتر از همه این مطالب را از دست داده ام، شهادت به وحدانیت خدا که من سه دوره را ی‌کردم که در هر دوره ای حالت و روحیه خود را می‌دانستم؟ در آغاز امر کافر بودم و سختترین دشمنان رسول خدا (ص) اگر در آن زمان مرده بودم، آتش دوزخ بر من واجب می‌شد و چون با رسول خدا بیعت کردم، حیا و شرم من از تمام مردم نسبت به حضرت بیشتر بود و هیچگاه از فرط شرم، چشم خود را از صورت حضرت پر نکردم و اگر در آن موقع مرده بودم می‌گفتید: بر عمرو گوارا باد اسلام آورد و خیر و سعادت به او روی آورد و در بهترین حالات مرد، امید بهشت

[ صفحه ۳۲۰ ]

برای او هست.

سپس به حکومت رسیدم و مبتلا به قضایائی شدم نمی‌دانم که به نفع من بود یا بر ضررم، هنگام مرگ که کسی بر من نگرید و جنازه ام را مشایعت نکنند، بند کفتم را محکم ببندید من مورد خصومت خواهم بود، خاک را بر من بریزید به هر طرف که قرار بگیرم، جانب راست من سزاوارتر از طرف چپ من نخواهد بود که بر خاک قرار گیرد.

نکته ای سودمند



نام پدر عمرو، در بسیاری از کلمات اصحاب (عاصی) آمده و در شعر امیر المومنین هم بهمین کیفیت آمده است.

لاوردن العاصی بن العاصی  
سبعین الفا عاقدی النواصی

و در رجزی که مالک اشتر خوانده چنین آمده است:

ویحکک یابن العاصی  
تنح فی القواصی

و عده ای از حفاظ در کتب خود (عاصی) ذکر کرده اند.

و حافظ نووی در ج ۲ ص ۳۰ تهذیب الاسما و اللغات گوید: که بر این قرائت (عاصی) جمهور اتفاق دارند و در نزد اهل بیت عربیت فصیح همین است سپس گوید:

و در بیشتر کتب حدیث و فقه بلکه اغلب آنها بدون یا (عاص) آمده و اینهم لغتی است و در اصطلاح قرا سبعة نیز نظیر آن در قرآن چنین خوانده شده مثل: الکبیر المتعال و الداع، که آخرش بدون یا است.

[ صفحه ۳۲۱ ]

## غدیره محمد حمیری

### اشاره

ترجمه:

در باره محمد به راستی و حق سخن بگوئید، زیرا تهمت زدن و دروغ نسبت دادن از خوی پست فطرتان است. آیا بعد از محمد که پدر و مادرم فدایش باد، آن فرستاده خدا و شرافتمند تهامه علی برترین خلق پروردگار و شریفترین آنها هنگام بدست آوردن شخصیت مردمی نیست؟

ولایت او، همان ایمان راستین است و حقیقت.

پس مرا از یاوه سرائی و سخنان باطل معاف گردان.

گردن نهادن به امر خدا، پیروی و دوستی اوست، و دوستی او شفای بیماریهای دل است.

علی پیشوای ما است که پدر و مادرم فدایش باد، همان ابوالحسن است که از هر ناروا و حرامی منزّه و پاک است.

علی پیشوای راه راستی است، خداوند به او دانش عنایت فرموده که حلال را از حرام باز شناخته است.

و اگر من در راه دوستیش کسی را بکشم، در این امر برایم گناهی نیست.

گروهی که او را دشمن بدانند در آتشند و لو چند هزار سال نماز بخوانند و روزه بگیرند.

نه بخدا قسم، نماز کسی که ولایت و دوستی پیشوای دادگر را نداشته باشد، قابل پذیرش نیست. ای امیر مومنان اعتماد من به تو است و به اولاد نورانی و با میمنت تو گرویده ام.

[ صفحه ۳۲۲ ]

ای پروردگار من تا هنگام ملاقات تو (در قیامت) این سخن که گویم اساس دین من است، من از کسی که با علی دشمنی نمود، از ناپاکزادگان و ستمکارانی که با او ستیزه و جنگ کردند، بیزارم. آنها فراموش کردند نص او را (پیامبر) در روز خم (غدیر خم) که از طرف خدا و بهترین خلق خدا اعلام شد. بینش بر خاک باد آنکسی که سختم را بد انگارد و نکوهشم کند: فضل و برتری علی چون دریای بی کران می باشد. من از کسانی که (حق او را غصب) و از صحنه خلافت کنارش زدند بیزارم چو او در این مقام بر همه برتری داشت. علی همان کسی است که دلیران را مغلوب ساخت. و هنگامیکه برق شمیرش را دیدند، گریختند.

### پیرامون اشعار حمیری

این قصیده را، شیخ الاسلام حموی در باب شصت و هشت از کتاب "فرائد السمطين" آورده: به اسناد خود از حافظ کبیر، ابی عبدالله محمد بن احمد بن علی بن احمد ابن محمد بن ابراهیم نطنزی، مصنف کتاب "الخصایص العلویه علی سایر البریه" روایت نموده است که:

ابوالفضل جعفر بن عبدالواحد بن محمد بن محمود ثقفی به قرائت ما براو روایت کرد که: ابوطاهر محمد بن احمد بن عبدالرحیم از شیخ خود روایت کند که: محمد بن احمد بن معدان، از محمد بن زکریا از عبدالله بن ضحاک، از هشام بن محمد از پدرش روایت کند که گفت: طرمح طائی با هشام مرادی و محمد بن عبدالله حمیری نزد معاویه بن ابی سفیان، گرد آمدند. معاویه بدره زری در مقابل خود نهاد و گفت: ای شعرا عرب در باره علی بن ابیطالب شعری بگوئید و در این کارتانه جز حق سخنی نگوئید من از نسل صخر بن حرب نیستم اگر این بدره زر را به آنکه شعر حقی در باره علی بگوئید ندهم. طرمح پپاخاست و سخنانی سراسر از نکوهش و ناسزا به علی گفت.

[ صفحه ۳۲۳ ]

معاویه به او گفت: بنشین، نیت و جایگاه تو را خدا می داند، سپس هشام مرادی پپاخاست و او نیز سخنانی نکوهش زا و پراز ناسزا نسبت به علی گفت.

معاویه گفت: تو نیز پهلوی رفیقت بنشین، خداوند جایگاه شما دو نفر را می داند. عمرو بن عاص (که در مجلس حاضر بود) به محمد بن عبدالله حمیری (که به او نظری خاص داشت) گفت: تو آغاز سخن و سخنی جز حق مگوی و او رو کرد به معاویه و گفت: تو سوگند یاد کرده ای که این بدره زر را به کسی عطا کنی که در باره علی به حق سخن گوید. در این هنگام محمد بن عبدالله حمیری برخاست و اشعار فوق را سرود.

معاویه گفت: تو در سخن راستگوتری بگیری این بدره زر را.

این داستان را استاد فقیه بزرگوار ما، عماد الدین ابو جعفر محمد بن ابی القاسم بن محمد طبری آملی در جز اول از کتاب "بشاره‌المصطفی لشیعه المرتضی" آورده است و گوید: خبر داد به ما شیخ ابو عبدالله احمد بن محمد بن شهریار خزانه دار مشهد مولای ما امیر المومنین (ع) به سال پانصد و دوازده ماه شوال، از شیخ ابو عبدالله محمد بن محسن خزاعی، از ابوالطیب علی بن محمد بن بنان، از نوشته ابوالقاسم حسن بن محمد سکری به روایت از نوشته ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق در بغداد، به روایت از محمد بن دینار ضبی، از عبدالله بن ضحاک. تا آخر سند و متن داستان که ذکر شد.

و نیز این داستان را صاحب "ریاض العلما" در شرح حال شریف مرتضی به نقل از شیخ الاسلام حمویی، بیان نموده است.

### شرح حال شاعر

محمد بن عبدالله حمیری (عدیل و رفیق عمرو عاص) گمان می رود پسر قاضی عبدالله بن محمد حمیری است، همان کسی که معاویه، دیوان خاتم خود را به عهده او گذارد و به طوریکه جهشیاری در کتاب "الوزا و الکتاب" ص ۱۵ متذکر شده

[ صفحه ۳۲۴ ]

عبدالله دارای مقام قضاوت بوده: گوید:

معاویه اول کسی است که دیوان خاتم را تاسیس کرد و علت این کار این بود که معاویه ضمن فرمانی که به زیاد بن ابیه، عامل خود در عراق صادر نمود، دستور داد که یکصد هزار درهم به عمرو بن زبیر کارسازی دارد.

عمرو بن زبیر، پس از دریافت این فرمان سر آن را گشود و یکصد هزار را به دویست هزار افزایش داد و هنگامی که زیاد صورت حساب خود را برای معاویه فرستاد و این رقم را دید گفت: من فقط یکصد هزار درهم حواله نمودم و مراتب امر را به زیاد نوشت و امر نمود که یکصد هزار درهم اضافی را بگیرد و او را هم زندانی کند، در نتیجه این جریان، معاویه دیوان خاتم تاسیس کرد و سرپرستی آن را همانطور که گذشت به عبدالله بن محمد حمیری واگذار نمود که علاوه بر منصب قضاوت این سرپرستی را هم قبول نمود و به احتمال قوی صاحب اشعار فوق الذکر، خود قاضی عبدالله بن محمد حمیری باشد و در تاریخ نام پدر را به جای پسر گذارده اند.

و اما دیوان خاتم که معاویه بنای آن را نهاد:

ابن طقطقی در "الاداب السلطانیه" ص ۷۲ گوید که:

از جمله اموری که معاویه تاسیس کرد، دیوان خاتم است، این دیوان از بزرگترین دیوانها بود و دارای اعتبار و رسمیت شد و پیوسته تا اواسط دولت بنی عباس برقرار بود و کار این دیوان این بود که دفاتری تشکیل میداد که به مسئولیت نواب خاص سلطان اداره میشد و اگر امری از طرف خلیفه راجع به موضوعی صادر می شد ابتدا آن امریه را به دیوان می بردند و نسخه ای از آن را مهر و موم کرده و بانخ می بستند و در دیوان نگه می داشتند چنانکه همین رویه در بین قضاة این زمان معمول است.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

